

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء القلب والبدن
والمعرفة نورا يزيل الظلمة والجهل

وَاللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى
مَوْلانا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا
وَمَا كنا لنجده لولا هدايته

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا
وَمَا كنا لنجده لولا هدايته

کثیر شک مستطابیه قریب هر واحد یکیم تو که کل مرتب خطی که بر یک تیره تو را در چوبی مثل طیب است تا فاصله اسد شک در
 عرکت شک کما سی افانیا هر یک یک تو در حد و سخته سانج هندی و حرکت شک در ال عرض مع علی شاسته و بود یک یکیم بود
 آتی حل تو در یک یکم تو در حد و سخته سانج هندی و حرکت شک در ال عرض مع علی شاسته و بود یک یکیم بود
فصل چهارم در انکبابات انکباب نام سداغ حاد و سرسام گرم و بجزای صفت آن حاد و گرم که بود صفت
 کل سرخ تغییر بیشتر تا حای حلی مع رنگ گل یلو و رنگ بدتر است و در رنگ تخم تو که کاهو سرکوسی تا و برگ حاد کسیر سرکوشان او در شایه
 پوست حیات تخم آن هر چه این سهره مقدس حاجت گرفته و در آس خسته و قدی در عسل گل ما و من مسته ام و عسل یلو و آسینه کتای
 مایه ایضا معید لغز اس دماغی مالد و در گوشت کاه سرودی است در رای تحلیل مواد باقی بعد تحقیق بعل است آید صفت آن اکل الملک
 مانوسه طعم عام بود و در شک است و در دوس میس با حریج مادیان یک کرم پوست تیج برگ بجان برگ سداب عاقر قرحا حاصل نماید
 معرک برگ عاقر قرحا سی بر کاسف مانک و در سهره سحر کوش فیصوم بر سیا و شان تخم است حاتنا و حریج است ایسی هر چه در بر با سداب
 و در خسته و اکتا سداب ملکباب منع سده و در کام صفت آن سیانگرم و در سر که حوتایا و سر حایان دارد ملکباب
 تابع طر و صفت آن سر که در گلاب مساوی آید حوت و خسته و در حای آن تخم سداب ملکباب رای تس کوری صفت آن
 حکره و قدی مادیان دار فلفل در دیگر همراه آب سیر و در سر کاهوی سر گول ما ملکباب که برای در دگوش حای حریج است
 صفت آن عسل القمل گل حلی گل مسته کوکرا هر یک یک تو در و در تیج و تخم آن حوت سداب کما آن گمر نوع دیگر حریج
 در دگوش حای صفت آن گل مسته گل سرخ گل حلی عسل القمل گل یلو و رنگ بدتر است و در رنگ تخم تو که کاهو سرکوسی تا و برگ حاد کسیر سرکوشان او در شایه
 حای آن دارد و گاهی تخم کثیر تخم کاهو تغییر بیشتر که عسل گل یلو و در رنگ بدتر است و در رنگ تخم تو که کاهو سرکوسی تا و برگ حاد کسیر سرکوشان او در شایه
 تخم کاهو و در ریح یزاید و برگه تحلیل ریاده مطلوب است و اوسا اکل الملک بیاید و در انکباب منع سده و در کام صفت آن سیانگرم و در سر که حوتایا و سر حایان دارد ملکباب
 صفت آن بر رکتان بر حلیج تخم است و اوسا اکل الملک گل حریج است و در رنگ بدتر است و در رنگ تخم تو که کاهو سرکوسی تا و برگ حاد کسیر سرکوشان او در شایه
 انکباب حکت در دو و در م بار گوشت صفت آن مانوسه طعم عام بود و در شک است و در دوس میس با حریج مادیان یک کرم پوست تیج برگ بجان برگ سداب عاقر قرحا حاصل نماید
 حای آن نماید و گاهی حوس مانوسه گل حلی عسل یلو و در رنگ بدتر است و در رنگ تخم تو که کاهو سرکوسی تا و برگ حاد کسیر سرکوشان او در شایه
 صغر است و در ریت فاس سیر و در رقع کار گوشت سداب و در طیبس دودی یوید و در سر کوش حای سر که در و تیکم ملکباب
 مانع حقایق و موسی و صغری و در انتها و فکیه صفت آن در رنگ جاری کثیر سر برگ مسته اکل الملک عسل القمل
 مساوی گرفته حوت سداب و در حای آن حلی عسل یلو و در رنگ بدتر است و در رنگ تخم تو که کاهو سرکوسی تا و برگ حاد کسیر سرکوشان او در شایه
 حوت سداب در عسل گل حلی عسل یلو و در رنگ بدتر است و در رنگ تخم تو که کاهو سرکوسی تا و برگ حاد کسیر سرکوشان او در شایه
 کاهو در انکباب رای در رنگ صفت آن برگ سر سسی الور که کوه و برگ سده حوت و در اکتا مایه ایضا معید لغز اس دماغی مالد و در گوشت کاه سرودی است در رای تحلیل مواد باقی بعد تحقیق بعل است آید صفت آن اکل الملک
 در آسزل با آسزل سلو بخان که در لای فای و استر با عدد و مقته حریج مکررات و مرات است صفت آن آب کسری

رکبیل و از جنسی با دایاں سر یک دویم روستک ناگی عمل صغی مقدار ضرورتی معجون سار جوارش عود کبریتی
 مقوی معدود تنی در بار در هر است صفت آن عود رسته درم و قاقاقیس ساج پوست برنج طاسیر و دیس دایمی هر واحد یکیم
 گل صبح دو دم در ساد قرضل و در واسه سر یکیم دام او و مار یک سائید و یا دواتا سات لقوام آورده او و به لب گام سر سس نقد
 یکیم درم هرق نوگردد ناید و یا سیر و مار یکیم درم و مار یک قوی العنر در جوارش عود و ترش باغ جاراج تنی
 با سده و ملت تنی صفت آن گل سرج چهار دم صدل گلاب سوده در رستک میدانه دلسه بیل طاسیر عود و تنی بود و به رستک
 روست سارج هر یک دو دم ترش اما تیر بر چار تولد قرضی سده تولد و آب ساید در آب صاف آک بیل مایدل گرفته گلاب
 یکیم با و قدر سید و قیاقه قرضل درم و سدر سار و نفع و دیگر که معجورال است مودالد الطیب صفت آن صرا تهب
 مشک حاصل سر یک یکانه صفت عود و تنی پوست سیرول سیر یک دو دم آب لیو کاندی همت عودات یکیم سیرجول سار و
 نفع و دیگر که طایع در او یکیم صفت آن آب لیو کاندی سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 عمل صغی سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 هر یک یکیم منتقل کوته حیتان سر سدر جوارش عود و ملین سحر حکیم اسمیل تنی هر باخم و نفع صفت آن عود
 قرضل صغی هر واحد حرقاقه قرضل سسل الطیب معر دام مقسیر واحد و حر کبیل و در لعل و از جنسی پوست بلید کالی هر واحد
 یکیم هر یک سارج حر رستک یکیم حر سید سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 معده و انتها و تحو به هم در نفع و طو و ریاح معمول صفت آن با دایاں ایسول و دویه گلاب مقدار قوام نفع و دیگر که سراجی مقوی
 عود و طاسیر هر یک دو دم و از جنسی یکیم درم کوته حیتان سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 یکیم با دوات سید یا دویه گلاب یا دویه در لعل داخل کرده لقوام آید و یا دویه سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 مایده گاهی تر و گل سرج و ساید کوته حیتان و در دیت و جوارش سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 که در نفع اسهال ملاری مصطی معده و معمول صفت آن تیر لکته تنی و دارده منتقل طاسیر صید صدل سید سراجی سیرجول
 گل سراجی سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 ورق طلا و ورق لقا هر یک و دوات سید سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 گل سراجی هر یک دویم منتقل و در دیت و ترش و در منتقل با ترش سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 و تنی و نفع اسهال و موانع مجروری مزاج صفت آن آله تنی یا درده تولد و در دیت و در دیت و در دیت و در دیت
 سید صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی صغی
 و در تولد صدل صید سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول سیرجول
 ورق طلا و هر یک سده و تنی و در دیت و ترش و در دیت و ترش و در دیت و ترش و در دیت و ترش و در دیت و ترش

فصل اول در جوب حب ایل حکم برای تنه باغ و محل اراده علم معمول است **صفت آن** حکم برای جوب
 در موصوف هر یک دو متعال حاصل عاریقون میسوزن هر یک یک متعال تخم حطل یک هندی از هر یک چهار دانگ کوهت حجت
 آب از این حساب نوع دیگر و سوم معمول حاصل حکم کاهانه حال قطع ماده اکثر اقسام صمد و تنه سر و باغ یک صفت
آن مثل اریق کیر هر یک چهار تخم حطل یک هندی از هر یک یک تخم دانگ عاریقون صمد چهارم ایل جوب میفراتر صمد حطل
 هر یک یک درم کوهت حجت با عرق و ادیان حب با سار ملای حطل یک ترست حب شنبلیله عرب برای صمد و اراض حتم
 ایل جوب میفراتر درم یک سه درم میسوزن دو درم پوست بلبله روتخ درم پوست بلبله کالی گشته درم گل سرخ دو درم ترند موصوب
 تنی درم حسابار دو وقت خواب استعال باید حب شنبلیله را حکیم حاصل جان متقی و باغ ارض و علم صمد صمد صفت
آن پوست بلبله کالی ساسی کی پوست بلبله هر یک هفتده درم ورق گل سرخ حطل ایل هر یک دو ماده درم صمد قوطری کدر هر یک
 هشت درم کثیر اسد درم مثل اریق صمد ریزه مد ظلی هر یک یک درم مثل باد آت حل کرده و احادی دیگر کوهت حجت حسابار در ترست
 یک متعال تا شصت متعال شب وقت خواب در درم و کوهت نوع دیگر که در رستان و تاسان توان استعال بود و صمد و سر و تار یک
 حتم متقی باغ و صمد و اراض طافاده صفت **آن** صمد قوطری تخم درم استین صمدی پوست بلبله ریزه و هر یک
 یک متعال گل سرخ کثیر از هر یک یک درم کوهت حجت فلکاس سرست حبوب سار و مقدار حطل تریقی دو درم شب وقت خواب آب یک گرم
 در در حب قوقا قیا حمت تنه باغ و اراض اراده **آن** صفت **آن** صمد قوطری استین عاریقون صمدی هر یک یک
 تخم حطل سبزه هر یک یک تخم کوهت حجت آب کرس حسابار تریقی یک متعال حب جت تنه باغ اراض حکیم کوهت صمد
صفت آن پوست بلبله ریزه تا شصت استین عاریقون هر یک دو ماده و نیم اسار و ن میسوزن تخم کرس هر یک نیم درم
 ترند صمدی و عرق ایل هر یک یک متعال بفراده درم قوطری فایده هر یک نیم تخم کوهت حجت سبزه و نیم اسار و ن فایده مادام که آب حلا
 سبزه و نیا در آن آید و دوه ماده کوهت حجت سرست حسابار و فایده تا شصت ایل کوهت کور در حب هندی حمت
 تنه و صمد و سر معمول حکیم تا و در سل و غیره اراض حتم صمدی دار و صفت **آن** صمد قوطری چای تنه هر یک یک ماده کوهت و ن
 سار ریزه صمدی و هر یک سه ماده کوهت حجت آب حاکمی چای صمد سار یک صبح و یک تمام کور و فایده آت حب حید
 و معمول در سرد و در نامی **صفت آن** پوست بلبله کالی یک درم ترند موصوف یک متعال ساریقون ربع متعال
 اسطوخودوس یک درم یک لاهوری ربع درم حطل یک ترست لطریق تنه کور حب ایل قوتون که برای تنه باغ اسر و
 در باغ و اراض و غیر معمول است **صفت آن** ایل قوتون دو درم عاریقون ترند موصوف در در و ن گاو حب موده اسطوخودوس
 صمدی شنبلیله هر یک یک درم کوهت حجت آب ادیان حسابار و دوا سبزه یک حوراک سبت حب بلبله را حکیم علویان محسب
 در باغ و اراضی حاد و اسر و صمدی **صفت آن** پوست بلبله ریزه پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله مله متقی از هر یک
 دو دانگ ساسی کی لاهور معمول ایل قوتون صمدی کثیر از هر یک یک دانگ کوهت حجت بر دهن مادام حرب بود و موی در تنه

معضل میکیا بهر یک دو متعال فاعل هر یک یک تیم تو در عقل است به مسال غیر متکعبه است هر یک یک دم فصل برشته هما
 اندر یک دم ما مدوت حاجت در آب گرم یک حاد احده به مات تیریس ساخته نوشتند حسب جد و اربکان ممول چون اناط
 صحت مانع رگم در راقط اسهال مقوی احتیاج صفت آن حداد در و ج راس ایون مقل طیلان در و ج یک چار معال سمین
 بر رالع کما عاف و قاصع عربی مویانی قرضل گاوران سعد کوفی تخم گذر حمل مسال العصا فیر کشیر خشک در به هر واحد سه متعال
 سسل الطیب فاقه در و ج رر و در حررت ریو به صبی مرادام صسل صید کول در و در و اید با صفت بهر یک دو متعال هر یک هر یک در و ج
 هر یک یک متعال فاعل سردی رخ متعال آله شتقانی هر یک شش متعال دار و فاعل در متعال حدید برتر متعال ایون است و ج
 متعال حد تقدیر خود در شترت تقدیر در ج حسب جد و اربان یبف حکیم ملکویان برای یک دم و در و سر و صفت آن
 حداد رطلای معطلی رومی ساسه صبح عربی بر رالع سهی طلیاتیه پوست ج لفاع اهر یک یک یک تیم دم ایو شش در دم رطلای در و ج
 سات صید چهار درم ایون شش درم و چهار دانگ در و ج طلاست بیج عدد و گز موصوف طلیاتیه مطلای کلس کند برتر است
 تقدیر خود و حما سر و تری یک حسب نوع و دیگر مانع رگام و در و ج ممول صفت آن حداد ایون ریو در و ج رطلای حرا واحد شش
 کیدار و ماته ج لفاع حور و اربان گرب هر واحد شش متعال تقدیر فاعل چهار سار حسب ماقور و جت کیک فاعل اهر لهر و جی مویان
 صفت آن تخم ماقور راه صفت اربان پوست حشاش ترکند و جتک مایه لعد و آب پوست حشاش کوشا و آب چشما
 معرب دانه ریو صید کشیر معرب هر یک مسادی گرفته آب تر میله مقو و دویه در کحل صلا یه موده حد تقدیر خود و در و سار
 جتک مایه و در و جت حقن یکی طع سانه و جیل معرب دانه که تریاق ماقور است و اصل است و سواس است و حداد در و ج
 هم کم است و این حسب سرشت اربان و در و جی و سر و دانه رابیع است نوع و دیگر جت رر که آب سر و تادی تنو و برای اسار
 صفت آن ایون یک تو در حداد است ماته اربان حرا سالی تخم و حور و رطلای هر یک سه ماته تقدیر فاعل حسب سده و ج
 حسب هر روز خود حسب جد و اربان یک که جت تقویت دماغ و دل و معد و واد صیدیل صفت آن حداد صبی رطلای گز
 معرب سار که گرفته حیت در کحل سق طبع موده تقدیر فاعل چهار سار در و ج طبع حسب کور و حسب طلیله که برای معده
 دماغ و در اربان حار و جیم متعل صفت آن پوست طلیله رر و پوست طلیله کالی طلیله سیاه آله مونی پوست طلیله گز سح
 هر یک ماته سالی یکی شش ماته عاریون تر و موصوف لاهور و معسل هر یک دو درم کوه حمت صما و اربان لاهور و سار
 حد معطلی هر یک دو درم و اصل کمد حسب طلیله شش که جت اربان سر و جیم فاعل عظم واد صفت آن طلیله رر و طلیله ساد
 طلیله کالی طلیله گز سح هر یک یار ماته سالی یکی شش ماته کوه حبه روعس مادام چه سر کرده صمد و در و جت کوه که دانه و آب
 شش موق مناسب مآب گرم کور و مالای آن مرگاد و دونه گزری رر و رابیع مطبوع ساسه موده حسب جت کوه رر و جیل مویان
 صفت آن گز و جادام ایون یک درم که ریل رلع دام صبح عربی رر و دام کوه حیت در آب کون یا کشیر سر و جیم سر و جیم
 دقت حاجت در آب کور کور سائیده گز و اگر و جیم طلاء کمد حسب سیر حمت تکلیل مواد جیم و تسکین مع در و جیل مویان

پیشگی و دوام ایمن که یکم حصص چهار درم برگ پنج عدد و عطر آن پنج سحر چهار کوته و در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 حوس کمرل باید بعد از آن برآش نگارند تا آب او حدس شود و لائق حساست شود و آبرمان حساسته دارد و تا کسبیر آب کوک را سائید
 یکم گرم و اگر در چشم صاف نماید و گاهی در بین ترکیب یکم گرم صبر هم داخل کرده می شود و حب در حد ربع در چشم و اما شای سسل و قطره و در چشم
 حکیم ملام امام صفقت آن حصص است و اما ایمن و اما شستمالی چهار درم تسبیالی را بران کرده و در چشم و فلیو یک یاس
 در طرف آبی در شستمالی حل نماید که فاعل حساست شود و حب سه رو تا سائیده حوالی چشم صاف نماید و اما که در چشم کشد در رستمان
 اندک فایز و در رستمان سه رو اگر آب نیمه صاف نماید و گاهی آن شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 ستاروس ذوالی نیست صفقت آن پیشگی بریان دوام نیمه در رجب است و اما اگر جام باشد و ترطاریان ایمن پنج فایز
 و یک پا و نیمه آب نیکو کاغذی در کزانی آبی است اما شستمالی بران کرده و در چشم و اما شستمالی در کزانی آبی
 در چشم کشد و اما در رستمان سه رو اگر آب نیمه صاف نماید و گاهی آن شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 حور در اصعب عدد و فاعل عطر آن یکم نیم فایز و اما شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 سائیده در چشم کشد و اما در رستمان سه رو اگر آب نیمه صاف نماید و گاهی آن شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 اما در یک سو و در شستمالی حل نماید که فاعل حساست شود و حب سه رو تا سائیده حوالی چشم صاف نماید و اما که در چشم کشد در رستمان
 بریان بر یک یک تو کوته نیمه صبر یکم گرم و اما شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 حب است و فاعل عطر آن یکم نیم فایز و اما شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 کمرل کرده و در چشم کشد و اما در رستمان سه رو اگر آب نیمه صاف نماید و گاهی آن شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 آن یکم نیم فایز و اما شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 وقت ضرورت و در حصص یک حصص ایمن آب کوک را سائید و اگر در چشم صاف نماید و گاهی آن شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 چکه گوشت آبی حوالی پوست سه رو و اما شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 از رو باقی آمده در چشم کشد و اما در رستمان سه رو اگر آب نیمه صاف نماید و گاهی آن شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 صفقت آن صبر و قطری مقوی است و نیم حطل عصاره اسلین مصطی بر یک یک نیم داگ مقل یک داگ کتیرا نیم داگ
 اما یک ترست و در جمیع اوقات حتی که در طعام داده شد فاعل آمد و حب که در رستمان سه رو اگر آب نیمه صاف نماید و گاهی آن شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 مرد و ترست و پوست ایمن را در نیم کاسی هر واحد یک تو کوته نیمه صبر در آب سرشته چهار سار و در شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 محو بر صبح ایمن و اسطوخودوس عصاره گا و دران مکوه تا سائیده و گلفه دالیده صاف کرده و در شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 که در چشم کشد و اما در رستمان سه رو اگر آب نیمه صاف نماید و گاهی آن شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی
 فاعل سبیه یک عدد در رستمان سه رو اگر آب نیمه صاف نماید و گاهی آن شستمالی در کزانی آبی قدسی است داخل عبودیه و رسته آبی

[illegible]

در دستم و کبیل راج و تقویت سده معمول صفت آن پوست پله پوست لبله باوان هر یک یک درم شلج هندی بود و چسبک
 کثیر خشک الایکی صغیر یک دو درم و کبیل فلفل سیاه سه گانه تیلیه هر یک شش ماشه چک شش کبیا هر یک یک توله یک لاله
 هفت ماشه بهر لاله و تخته در آب گلیکوار قدر کثرتی حب سار و حب همیشه که برای رفع سمیت آن تخته رور گارست و مطهر
 صفت آن پوست حب اگر فلفل گرد مسای ساد در ککول کرده حب بقدر دو گم سده و یک اصحاب همیشه دهنه اگر کثرت
 مرکز رسیده باشد جلی فانه کن نوع دیگر که برای رفع همیشه معمول و در آن افعال را بر مایه فانه دارد و صفت آن در برشته است
 سیاه یا راسته فلفل گرد شده است که چهار راسته اول فلفل گرد نموده و در فلفل که به استامام دارد تا گریسته شود و بعد به سیاه
 علمی و کچماک ملطوبه در یاریه تر کرده یک گوی و دستته هر دو را حب با هم حقی ننید پس در تیره را در کک که هم باو باشد و در کک اما را
 و صلا که کرده قدر دو گم حب سار و حب یک حب همیشه و باقی اختصره اصله حال صفت آن لبله در دو کالی ملطوبه
 و لبله سیاه گل سرخ بریده سیاه کثیر خشک شسته در فلفل سیاه و کچماک باوان از کبیل شلج هندی و جینی ایل لوا فانه
 بود و نیمه نامی بود و نیمه کوبی یک لاهوری یک سحر یک سیاه حواله و سادی همه را سائیده و سرکه حواه لعرق اصاع حوب قدر
 که در قتی سده و یک حب ملطوبه دهنه حب پیارا رنگارای همیشه و باقی محرب صفت آن سارا رنگارای سیاه یک کج فلفل
 یا لاله فلفل سیاه ده و نیم توله و فلفل شصت و هفت توله و نه ماشه بهر لاله گلاب سائیده و قدر شش حب در گلاب
 دو توله سائیده و یک گرم نموده و بمید و بمید یک ساعت بوشا اگر جواب آید سار و سار و بعد استهای صادق شود و کچماک
 یا سیخ توله حواله و اگر قتل خوردن طعام شکی باشد تیره و ادیان شسته است و در آب شست توله را در ده تکرار صبح یک توله داخل کرده و یک گرم
 بوشا و بعد طعام آت تا دهنه نوع دیگر که در صغیر محرب شسته صفت آن سیاه رنگارای سیاه و کچماک باوان از کبیل و لبله
 فلفل سیاه یک کبیا یک لاله هر یک یک توله کچماک صغیر و تکی راج بران هر یک یک ماشه کوفته حیت آب نمونه ساعت
 کامل بوده حب قدر کوفته و وقت حاجت یک حب آب یک گرم و در نوع دیگر که معمول حکیم فارت ملیحان بوده و صفت
 آن لبله جبهه فلفل سرخ پوست آله هر چهار سایه آب بود و نیمه سائیده و قدر فلفل حب سار و در وقت همیشه یک حواله را راج
 سمیت است و اگر بر سر حواله را بر گیر و در سار هر سه پوست حب آله گیر و در سار است ایضا محرب صفت آن حویلی که فلفل گرد
 فلفل سار و برار لبله فلفل حب سار و یک لاله اصحاب همیشه و دهنه حب کچماک نه شتی اسم و حوت فانه همیشه
 محول صفت آن الایکی در دو واریسی هر یک یا دوام سدر لول سوخو لول سید لول حواله یا تیری لول کثیر خشک ملطوبه
 و فلفل بریده سیاه بریده سیدر کبیل طرح مال کثیر تر یا سیدر یک یک لاله چک شش و دوام اما در ده است دام کوفته حیت آب نیمه یک
 چه مقدار کوفته و چهار صبح حورده باشد نوع دیگر که معمول کاسر راج نافع صفت آن حب که برای کبیا و لبله
 و کسار و لالی و کسار سار و سوخو لول سیاه و کسار لول کسار لول گوبه و در واریسیه حالی می باشد پوست لبله در پوست لبله
 آله باوان حواله یک درم بریده سیاه و صغیر پوست شلج و کبیل فلفل و فلفل سه گانه بوشا و سادی ملی هر راج شش ماشه

[illegible]

مستفی کسند ای هر يك كخري حواسه رواه تيه تيم روده آسوس هر دو كجوب عيسا سا جيا كسو كچو ريزه سياه گرگ ماد كچو ريزه گرگ قريش كك
 تخم كسي به صباغ البقول گل گاو مال هر يك سته مائه صباغ داره عوض تخم كسيه درگ حواسه صباغ ريزه سهند و طعل سياه
 و گل كمال و گ كبايت و بوبه تيه كيك تولد رسوت لاو آب تركيبه حل كرده اوده سوده دال سترسته هما نقده كمار قوتی سراسه
 سركلان بويانقد كچو دياموگ سري طعل سياه مغاريك حب تاو حب كچو دروري مساجول و سنج ماده محرمات نوع و بگر
 مستعمل در سحر و طلسمان صفت آن رسوت صباغ هر يك دو مائه ريزه مائه چا كسو حواسه امول در وچو حابهريك سياه
 مرداسگ بيم مائه ريزه بگر گل كبايت هر يك ياره عدد كوفته بچته در آب هما نقده ريمنه سته وقت صبح كيك حب بهاره تيه رادش مياده مائه
 حب هندی جهت حنار يره سله و حب سيمه عدد كچو محمول حكيم تاه تيه صفت آن الاكبي حروي ح و ص داه سونجه مچ ماله تيه
 آله هر يك يا كرم مائه كوفته بچته گاهار در و تيره و آله سوت مسيده جزا تيه مهر الماس هر يك دوا رده و پيدام كچو كوكب كرده
 و بچ سياه تيه كرم صبح كچو تاه چو سدر حصه مائه مائه آله داب غليظ آن برآرد و ستر صبح دام كچو كوكب كوفته دال كل كز
 مار آتش گدار و كچو تاه چو غليظ مائل سچول شود دار و ابي كرا دل كوفته گاهار سته داخل سوده هما ساه مد و هر دو در دال جام
 مائه مائه كچو كوكب تهرمي كدو سري جاره عدد و طعل سياه تيه كرسدي و تيره حرت ميه به صفت آن كتر كك باگ
 اياج فير كيكه رم پوست بلبله در و دو رم آب كرمس هما ساه نوع و بگر ارياس فاله مرم صفت آن كير و موبه سته
 ر كميل نك سياه هر يك هفت مائه نقده كرا صحراني حب مد و هر دو رماريك حب بهاره آب در و ر حب لا جور و كره سته
 در مرم آنك مائل صفت آن اياج فير كيكه رايه عدد عار لقول هتس سعال مويه كدرا ميه حلايا كمر يري تخم حنظل هر يك
 يك مائل ترم موصوف و دو رم پوست بلبله ككالي بريك در مرم حلا حور و دجرازي هر يك بيم مائل ر كميل نك لا موري راسا سوس بگر
 يك مائه كوفته سخته كچو مائل ارق يك يك مائه عرق اديال حل كرده دال هما نقده ريمنه مد و قدر ترترت يك لوله بگر
 كدو موصحات حابهيك حب توتيا راي آنك كدو تيه مائل صفت آن بلبله راي يك توتيا سترتس مائه بلبله سترتس
 تا كچو در دال آله سياه عدی سياه مائه سكه شود مقدار كرا سوتتي حب ساه ريك حب صبح و يك شام كچو در و تيره
 به به سياه رايه ماله رادست شود در آب ليمو سياهيه هم طلائي نموده مائه نوع و بگر كدو تيره ستر و كرس ل اوده صفت آن پوست
 بلبله در دال كات مسيده توتيا ي سهر واحد و دو رم در تيره و دوا رده عدد ليمو كاخدي كحل كرده حب نقده كرا ردي مد و يك صبح بگر
 شام حور و در تيره يري و ادي به سهر نوع و بگر بلبله سياه چهار دام فلفل سياه كيكه م توتيا ي سهر ل اوده صفت آن سخته آب كز
 كاخدي كيكه و يك عدد كحل نموده هما مقدار كرا ردي سته يك حب صبح و يك شام كچو در دال ماله ك حب سياه حور
 حكيم منصور علي صفت آن چهل السوس سماع سل به سهر ساوي شترتس مائه سخته مائه سخته سترتس حور ساه ريك حب
 اريال اياج نوع و بگر اديال حوا مائه حب مسيده آنك ساه حرات حكيم عليم صاحب صفت آن داه بيل احواس حلايا
 كير هر يك سته و يك مائه طعل عسري يك تولد و سته مائه رطل عسل غار و حابهيك سته مائه و سهر ساه كسه سترتس توتيا و سهر رايه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مطلع درم که در معصومه در و دمان وصول دارد استعمال کند و اگر کس صبر و تقوی باشد بر نفس غلبه کند و وصول کند در آن بر سر
 معطل باشد مستحکم نگردد و اگر کس نقصان گرفتار نشد و باطل آن باشد بعد از عدد سر و دمان گد و صبح ماضی دارد در ۱
 تنقیه کند و وصول کند در آن اگر در کس سوخته است استعمال نماید و دوانی که ناکل نفس اسان می نویسد و بر شغل در
 مان صفت آن اگر کس ماضی در تنقیه باشد ماضی در مان لا سرتود و در گد آن تنقیه کرد و اول تنقیه از سطل
 ایاج نماید بعد از معصومه و وصول مقوی در مان بعل آورد و اگر کس صبر و تقوی باشد ماضی در مان لا سرتود و در گد آن تنقیه کرد و اول تنقیه از سطل
 کچم مرغ و تنقیه در دمان معصومه باجم میاید و در دمان مانده معصومه کند و دوانی تغییر رنگ در مان صفت آن اگر کس
 از علمه سودا باشد درین صورت مصلح سودا و حب ایتقون تنقیه کند بعد از دوس ماضی کسراستین ایتقون و کسراستین و سطل
 باله و وصولی که در دمان درین ماضی میاید و میکس و اگر کس آن را در دمان درین ماضی تنقیه مصلح ماضی در دمان
 و بعد از مالید آورد و در دمان و دمان که معصومه از آب عسل و سطل و در کس که در دمان ماضی بود و اول تنقیه
 و آن حسی بود ماضی در دمان که در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 آن اول تنقیه در دمان ماضی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 ماضی در دمان ماضی بود و در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 و بر سر از تنقیه ماضی و بر سر و در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 عمل حسی گرم و در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 کوسه حسی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 که برای ماضی کسراستین در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 آن را از تنقیه ماضی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 سطل ماضی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 آن ماضی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 حار که کوسه حسی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 دوانی ماضی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 و اگر کس ماضی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 حوا که کوسه حسی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 ماضی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین
 صفت آن ماضی در دمان ماضی بود و در گد آن سیا و یا سیر و دمان ماضی و آن ماضی کسراستین

جواب یک کجور و دوانی که در اسام سره معمول است صفت آن ایچ برای صیق السس مکرر است حسب عمل
 نوار گل بسته و ملیا مساوی در آب اگر چه تند و یک بسته در دهن نگا بداند که برای اکثر اسام سره مجرب است و خوردن ترها
 کثیر برای سره فرار و صید بود و در حال برل طلع برله نماید و تراق السره و تحت حساس که در ان برال صبح داخل است نمون
 مانع سره فراری و برین با مجرب است و صادرات علاج این قسم سره زیاد باید کرد که در اکثر مثل مثل میشود و اگر سره مسکلی
 خوشکی ریه باشد وانی که برای تحت الصوت گدشت به سدا و گواحت مسته شود و کس ملایط معیه کند و اگر سره مسک
 ذات الحس و ذات الریه و درم کند و صدر و رحم معده باشد و علاج مرض اصلی کند و وانی که برای سره معمول حکیم حیدر خان
 صفت آن - السوس بهما که آب آس که اگر اسکی مساوی در کوره گلی انداخته شستش ممکن است و در نور عار و صبح آورد و
 سائیده گندارند قدری اراان در برگ تناول در بسته بخورد و وانی هندی که برای سره معمول ساس صید صفت آن
 با کجور و در اصل یک لاسوری یک سیاه با که هر واحد یک درم برگ آژ و سه بار در عدد در سوزنی گلی بناده و برین آن مکرر در آب آس
 مسکه که سرور و لعد و دویه بر آورده سائیده نگا بداند و هر روز در چار سرج اذان درین خورد و بعضی نوشته اند که در سائیل
 مرار آن صبح علی سوده افرایند پس یک استه اذان خورد و وانی که سره فطال را مجرب صفت آن کاکر اسکی که کبیل است
 الا نخی صبی اصل السوس بر برگ کوفته سمته لسل بموق نماید و یاریه در عرق کوکسار تر کرده تنک نموده کلاذ آن بر سر نگا دارد
 و وانی که در اسام لعنت الدم معمول است صفت آن لعاب همدیه شیر و عسل و نمون بر نور بنده و نوستخ است و استخ
 محم جود آب بر آورده ترش می شود و داخل کرده بازنگ یا تنیده و موتند و اگر خون رسد و قصد با سلین کند و ترش که با قر
 گندار رسد و اگر آب آن که باشد حس بر که کند و وانی نفث الدم هر تنم که باشد از حوانات و الدم در دم صفت آن
 خاکستر که آنکورد و سه مائه مائه و نیم حیا ی مائه و نیم حره مائه و نیم حره و نیم حره و نیم حره و نیم حره و نیم حره
 آن شیر و ک ماسیک تولد و یا ذآ مارک باوردی ترسی ماقصد یا عسل به سدا ایضا که برای لع الدم عمل آمد و صفت آن
 برگ مول نور بسته برگ امارا طهر واحد یا مائه کشیر و مائه تنب در آب تر کرده صبح سائیده صاف کرده نقدی بعضی با ترست مادم
 یا ترست حسب آس یا ترست ابحار موتند و وانی تحت لعنت الدم مخترع اوسا در دم صفت آن کسر صبح صری مسا
 که با گل انسی با هر واحد یک مائه سوده در ترست حساس دو تولد آیمیه ملیسد و مالاس شیر و حره متش باشد در آب آورد
 ترست ابحار و تولد آیمیه موتند و وانی که در ذات الحس و بر سام و تنو و ذات الریه و ذات الصد و ذات العرس و ذات
 معمول است صفت آن بار و رسوم صمد با سلین حاتم حاتم کند و لدر سه روز و صفا دست مواضع کرده و همدیه سدا
 و غنای صبح دانه و بیستان به دانه محم حلیم مائه در آب حوت داده صاف نموده شیر و تخم کاه بوختش باشد ترست مسته و تولد
 داخل کرده حاکسی چایا مائه استید و خشک شده و موم مسکید یک نیم تولد و در عسل گل دو تولد آس گواحت برای در گرم مال و دویه
 مثال اتوره مسد و دینه که الاهی آن بر مده و لعد اما من صبا مغلف تخم حلیم تخم کال سرک شستش مائه موم بر در و در عسل

اینست که این روح میباید از حرکات است صفات آن است ریاضت و دست یزد و در متعال که همه عملی است متعال فعل ساز
 به عدد در صفا و در معال برق ماده ایان با برق است التماس یا با خالص که متعال با نصف ماده صاف کرده و بخواند ایضا
 کل در دست میم است متعال با یک متعال لعل سیاه سائیده و در چهار مرتبه بر نفس بخواند ایضا برای همیشه و باقی موجب حکیم
 محیل شد جان صفت آن الایچی مفید با دایان هر یک است متعال یزد و سه به متعال بر یک چهار و هم به متعال میج سیاه یک باشد
 به هر چه خطانی سه باشد به در یک یا دو آب تیره و گرفته گلاب دو تو که داخل کرده و متعال در اربع سگی و فی و اسهال اسکند ایضا
 برای همیشه متعالی موجب مولوی خدا را با حق صفت آن صفت کونی یک تو که یکدوم در نیم سیاه بخواند چو من صفت
 و در دران میم با و گلاب سیاه صفت متعال و در الوانی سارا که که برای همیشه در طوطی موجب صفت آن سارا که در سرج
 و لعل متعال و لعل سیاه است و یک و در برم سود میماد و صرخ سائیده دران داخل کرده یک گرم سه حبه دهد ایضا
 ای همیشه در اوی خیره و کسیر ران با کسجس دو تو که پوستیدل میم ایضا که همیشه علمی را نامی صفت آن ایست
 بر ریاضه معطلی سود سرنی از هر یک سه باشد در بر آفتاب بخواند با حق آن ماده صاف نموده و مستند و بعد از آن که مزاج درست شود
 از حواش بقوتی که ایضا برای همیشه و مانی که نامی صفت آن در شکسته باشد به متعال سه با که بریان دو باشد به
 ایضا مانع همیشه معطر اوی بعد نقای ماده توان از صفت آن لیست سروا سیاه طاسی هر واحد باشد و نه میل
 دو باشد به تریت از ماریس است متعال ایضا سرنی کولی گند و نه الایچی حرور در یک ساق طاسی که تریت سروا باشد به تریت
 اما تریتس تو که در الوانی که برای آوردن اسهال و برقم معلوم صفت آن نگیرد و نثار و در دو تو که کلی آفتاب صمد
 نماید بعد بر آفتاب گند چاک آما سار گیرد و آب سحر ترس کهرل نماید با احتیاط شود و با ریس دستور در سر که قطره کهرل نماید
 و سائیده گند و در مقدار یک سحر بخورد و الوانی که برای تهوت کلی که آما راجع الکلب سر کوسه معال صفت آن اگر
 سه سرزی هم نموده باشد حواش از شات گرم باشد حواش معطلی و کونی و حواش عود و حورند و معطلی و ایستد و بریده و باخواه
 کاسه و سسل الطیب و قو لعل و حور و سه و کل سحر بر هم نموده و با و کس و اگر کس با حواش معلوم حاصل در سه باشد و با تریتی که با
 و آرد و ترس بود و ارنی و سقیه از سسل گرم و حبس ایام و اوده مذکوره ساقی استعمال نماید و از استیامی حور بعد و با حواش
 از حور نماید و اگر کس کسرت الصبا سودا و هم نموده باشد و با سبب قند و در معده تو که در حور و با حواش اسهال شود و حور
 هم معده و آرد و بر من باشد با سبب با سلیق دست حبیب و سقیه و سسل سودا نماید بعد از آن مقویات معده حور و با تریت
 که بجا و دو نور و تریت ایستد و به و با سائیده و گند و دران لیست سحر که بر کس که حواش یک سبب در سبب در حور و گند و دران حواش
 با سرت و در بر پویه سوسند که از حرکات یک سحر علی تریت است و اگر سبب آن گرم نموده بود قتل و حور آن نماید اگر سبب صفت
 و سوسن که از حور طویل باشد و در علیطه نماید به سبب و کلاهی و گوشت گند و در وری و ای که که یکدوم حور و در آب سرد و حواشی
 است و سوسن و الوانی برای تهوت که حواش القهر بر گوشت معال است صفت آن اگر سبب برودت نموده و با حواش و

دوای مالی در مال هر دو و مالی که حرکت معده را نفع صفت آن باز است تا اول سداق مایط سام باشد آن اعداد
 تا اول تمام تلایه وقت هم جدا جدا شود و در جلوی جبهه کین با یک کیم تر و سفل و کپ در آب محو تا سد و مالی که سد و
 سیک خود ندویدار لعل مطلق صبیح گرم از سفل جاز مشیه کسد و حواشیات و معاینه مقوی معده و حور و دگای ایس در صلب
 ریختن سودا اطفال در مرمعه حادث می شود و اس در حالت سمار و جلوی معده در اعداد خاص مگردد و بگردن خناسا کس
 می شود و در صورت معده آید که در دست جیسا کسد و بلبله نرمی و آله نرمی و اسما کس و حور و دگای مقوی معده در مرمعه و حور و
 و حور و دگای در دست تر شود و پس از وقوع حل گردد و کسد است آن یک تب او یک اوقیه یا یک لیل از آن مو تشنه که از حور
 الیاس مرمعه و نسکی و فی صغری و اسما صغری و سیرلی عدیل است و دوای که برای جبرش معطر معمول و از ساسا است و
 مرمعه تل صفت آن حور را که معایت حور و بیا جگر سار بود در آتش اماره نایه که آن تمامه سود و دود آن
 گردد و در صلب شود پس در آب آسار سرد نامد و آن آب را مو تشنه و نفع و دیگر کمال افراطی و متوج سب و معمول و حور صفت
 آن کسد و گریه گویا ای سرج رنگ تقدیر یک نام یاریده امان و در آتش انکشت حور گرم نایه کسد شود و در دست نشسته
 تا اذ آنکه آب ته مایار یاریده سرد و سینه چار بار سرد کرده و مو تشنه و اگر گلاب هم سرد و آب سرد کردن آن هم کافی باشد
 چون باشد تعالی و دوای ساسی در کثرت فی صفت آن کتیزه ساسا آله شش فته در آب کر و صاف سود و سرت
 لیموک و لایحه مو تشنه و در هر دو خطائی در آب برگ و حور و انگور سود و سیر حور و دوای که در صلب فی صغری معمول
 آن در سبک اماره ترش ساق مقوی پوست سرفه سیر حور یک کیم طایفه سیر حور یک کیم حور و سبک هر یک یک کیم کوفته بچینه
 از دود در ساسا شغال پاک و انا ربین یا ترست و اسما آن سرتشته به دوای که صفت فی دتورع کسج و اسما به صفت
 آن نایه کپیل قرصل مرمعه کسار مغر حش آله و از لعل سود صمد سید کیم کتیزه طایفه پوست درخت نیل که در حش عظیم شست
 معمول بیا یک که دوا می سیدیت سرج ساطی ماز قیصر هر یک یک درم شک و درم اماره و چار درم دگای کس حاجت زیاد
 هم کرده میشود و در بعضی روایات گرمی مارج سبک و در کرده میشود و کوفته بچینه گابی آس سرد و گابی سرت امارین صبیح و گابی
 برسد کمر سبک حال داده میشود و حوراک اده و ماسته نایه آله ایضا اذاع فی ابر قیصر که باشد صفت آن دانه الای کیم حور
 و لعل یا کیم سرج کول که شسته صمد سفید و از لعل کپیل دباں حله بر کوفته بچینه اندک اندک باشد آسحه طاسا ایضا
 که نایه تنوع و فی قیصر صفت آن اماره دانه ترش سیر حور یک کیم درم و یک کیم دگایانی درم یک درم هر سه را درم کسد
 و اسما شغال سرفه فی سبت شود و دوای که حش فی اطفال و تب ایها جبر صفت آن کپیل دباں سب آس کپیل
 صلب آسوس بلبله کوفته سخته اصل سرتشته قدری حریاں مرمعه طایفه کسد و اگر لعل کلان باشد یک اسما یا اسما
 و دوای آن فی صلب صفت آن کیم و دانه برگ مول برده و اماره آتش گرم کسد پس پاشیده آب و گلاب صاف نموده
 سخته در صدف آب نموده در آتش گرم کرده در آن اماره پس صاف کرده و شسته و دوای که نایه فی ادم صفت آن درم ایها

فان کاسی سرور و آب عسل سرور و آب مادیاں سرور و قانگنقد فاعل بود و لیلیدل رودن گل یا سرکه فاعله میگرد
 و تخمین بر وزن سیمین و در وزن سیاحتیه و دیگر اصغر و فاعله که در مصداقات خواهد آمد بخار سرد و عسل آبی بود و اگر کسی چنانکه حید و انور
 معنی و یا اندک کجوری مویک بدهد و درم عسل آب مسدود باشد علاج است و اولی که در درم جار حار معمول است صفت آن
 معد صند یا سلیق یا هفت ادم را درست راست اگر درم درم قنقره که باشد و ما نوان دق و قس نسبت بود و آنچه برای ورم معد و جار
 که کورت عمل آرد و اگر ورم در معد چکر باشد و صیق الفس و اعتقاد اول بود و حاسب است بر صلیح آفرین را پس درم درم
 محسوس شود و او بریده راه ماسه تخم جو پرده و بادیاں و سج بادیاں و تخم حیارین و تخم کاسی و تخم کتوت با ترست بر روی سوتند و قرص
 نرسک و قرص در ویر صید بود و آب انارین یا تخمین برای ورم چکر گیار سودمند بود و بنما دیگر برای ورم چکر و مصداقات خواهد آمد
 بخار برده و اولی که در هر سه قسم استعمال معمول است صفت آن معمول و سیدالورد و بادیاں اگر کم بهر جهت چوب عسل و سیر
 تخم کتوت با ترست و دیار و یا گنقد و با ترست بر روی مد بهر جهت سر سار و یا با ترست بر روی و یا با ترست در سار یا صید بود و دگرایی
 معاصر مذکور بهر جهت بر تراده میسوزد و قنقره معمول بر میسوزد و لعل عا و ترکه آب واجب بود و عسل و عسل آبی و یا اندک کجوری
 نوگنک الکعا میاید و بجای آب عرق عسل التملک اندک اندک موشد و در عسل یا عسل خشک و در عاوس و سسل الطیب و آب عسل التملک
 عا و که و دیگر مصداقات این ایزد صحرانورد و اگر با حار است ماسه در نرسک و کنگنقد مار و بهر آب کاسی سرور و آب عسل التملک
 مروق و ترست بر روی یا سکنجین بر روی بار و دهنده و اگر در استسقا استعمال هم باشد آب مار گار سرور و یا سیر و تخم مار گار و ترست تخم
 صحرانورد یا سیرین بدهد و اگر درین امر اس حاجت مقیه باشد این اسبع معصوم گرم از سهیل خانه شقیه که در امان بدین مرقه کاه سرد
 و در استسقای طبعی که با حار است می باشد در دق که آفاق خارا است و شقیه را در و یه قلیل الحار که کسیدند آن دوالی قرص نرسک و غیره
 که در کوشه استعمال میاید و ترید چکر و لعلی سید بود و حد و در آب عسل التملک و در و طار کردن برای تسخیر و استسقا مانع بود و ریاضات
 عا و استسقا در آفتاب و حوراد من کردن در ریگ گرم بسیار فاعله میگرد و در استسقا قنقره تخم ستر را استعمال بود و دوالی برای اصلاحات
 چکر و استسقا صفت آن معمول و سیدالورد و تخم ستر یا ستر خارج دام تمهید تولد بدهد و دوالی استسقا و درم بدن در صورتی که
 در من قوی باشد و در مزاج حرارت بود و معمول است صفت آن نسوت و ماسه خوب مار یک ساییده و ترست و ترست و بهر جهت و بهر جهت
 نمیر که در سینه گوی ساز و یک گوی محو و عا و یخ می یک مار و عس زرد و کجوری تخمین سرد و در عمل آرد و ایضا که بهر جهت استعمال ماسه است
 صفت آن برگ درخت کسودی یک یکیم تولد فسل سیاه است و یک دام و در عرق بادیاں و تخمین و زرد و صف محدود و سوزد است
 در استعمال یکیم معتدلیس و او استسقا صحت کامل بافته و بهر جهت که بایمید آمد و گر بهر جهت از خدایات ضرورت و گاهی عوس برگ مذکور
 را که اگر در دوده میسوزد استعمال آب مروق آن را بگوید و یه ماسه بر معمول است ایضا و آب استسقا دق یا بوس العلاج صفت
 آن سج درخت کرل خشک کرده و صوف سار و نقد شده نیم ماسه تا یک هفته بخور در بر پار و مقلات و شویاب صاحب و اسه و اگر سج تر
 کوبه قدری آب اداخته تیر فاقان بگیرد و نقد رود و دام تا سه دلم عمل آرد و در مجموع بر عس یا بهر طبعی که هم جابر است الصنع بود و صمد یا سیر

آنکه سرشتیه اندر مراح مریض استمال کند و طریق در کردن بکنک ایستد که گیرد که قس چیده قسم اول و یکا کرده و فروغی است
 باد و من با دام مار و عن کا و جرب طایفه من مار و علف سر که سدی آرد و بگویند تیر و آد سمانه و قدری ارستر و ما کوا و میر و آن
 هم باید و این هر دو شیر و املک در سنگ انداخته دست بالند و در سقال قوتاب مار سیده و رانش هم برشته نماید و در و دانه و دانه
 سر و تن و مار سیر می که کور آید بر این کس که بین قسم است سر تر بر این سار دس کار برده و والی که است اسحال صفای جرب
 صفت آن هر چه در حطال اندر دارد ساسنه سود و طابیه صبح عربی کل در عتالی هر یک یک مانه سانه و در تیر آید
 طیب و عتالی شیر و کثیر تر مقتر برشته بهمت مانه تیر و تخم حرد برشته یک تولد دانه ایل برشته دو مانه در عریات را آور
 در شیر و دو تولد و اصل کرده بار یک شش مانه یا تیده و خسته و گاهی که با یک مانه کا و جرب سر تیر و در سکه مانه و گاهی
 سر و حطال و گاهی شیر و کثیر بر این سانه مانه افروده می شود و والی که رای مس اسحال اطفال معیه صفت آن
 هر چه در حطال که رای شمی اسبد سوخته هر یک یک مانه کوفته حیه تر تیر خستاس یک تولد برشته کور و الا تیر اس حال لاس بر این
 و در میل بر این و ج انخار و در که گیر هر یک سانه مانه در آب شیر و آورده و سر ته می که تولد آید تیر مانه و والی اس حال
 اطفال و مجرب و محمول صفت آن بل گزی مونه و پدید سادی گرفته کوفته حیه تیر بابت سر تیر سر ج مانه ایضا که است
 ا مال و حشر اطفال محمول صفت آن گل داده مل گزی اندر حوس سادی کوفته حیه یک مانه یا کوم و یا در و اصل آید تیر
 طیب ساد و بعضی آید بجای داده میکند و در صبور یعنی تخم نعیمی نماید و در سکه و گیر کوفته هم داخل است و اگر خواهد و را در کوفته
 در حقه و بهسد و والی برای اسحال حلی که اگر کساد بر که اما مانه آن علامت اسحال کندی و لو اسیر و جمع می ماستد
 صفت آن در عتالی اسلیق قاصات باد و ی معیه حله ساد و قرص که را و جرب که رای عتالی اندر مانه دفع دیتی معیه بود
 ایضا صحت اسحال دوسوی از عریات حکیم علی صفت آن لعاب بهله که بر این و در متقال اصل معیه سوده تخم و عتالی که
 که متقال یا تیده و مونه که در حوس چون اسحال عتالی نافع است و اگر خواهد تر تیر اسحال داخل کس و والی که حکت سر ج حلی
 صفت آن سر و طیس بر و عن با دام جرب که در شست مانه سفوف میودی مانه سفوف حله را اس حرس کرده حار مانه
 یا تیر و کثیر خشک بر این میر و حشر شاش بر این هر یک یک مانه یا تیر و ج انخار تر تیر مانه تیر و بر این یک تولد تیر و حله اس
 بر این شست مانه لعاب ریشیه حلی بهله هر یک یک مانه یا تیر و اسحال شست مانه بار تر بر این مانه مونه و والی برای جرب
 کا در محمول صفت آن اول سانه تخم حلوس خباز تر سر و عن کا و جرب کرده و در نذر اسحال بر یا سید ریشیه حلی یک تولد
 یک لیاب را آورده یا و تانیده صاف موده معر حلوس شش تولد کف حله تولد مایه مار صاف کرده و عن با دام سانه مانه
 ریشیه مجرب و عتالی حله تخم مانه در لکاب و عن حله اهلک خود داده تر تر بهمت داخل کرده برای قطع سده و سید و والی در حمر صادق
 که در صواطع مانه محمول است صفت آن لعاب بهله سانه مانه لعاب ریشیه حلی شش مانه و در عریات را آورده تر تر بهمت و تولد
 یا تخم شش مانه یا تیده و سده و یا سفوف الطین بر و عن کا و جرب با دام جرب کرده و قدر مانه همراه و والی که کور مجرب و سید می

[illegible]

ایست صفت دل که بداد و در مسورت مدای حید علی گشت سره و - ارجس انکرو علوا ساسته و اما - هایش
 او در بعضی بیست خود را کجای امید و یقین می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 جاده دوری حالت معاصر گرم و لوب کسر ساقی کند که کجای می شود و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 آلات می باشد این مطلق می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 مطلق می باشد این مطلق می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 می رقیق شود و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 باشد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 با معنی برای می باشد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 و با می دارد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 به باغ باشد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 و کورت بر در و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 جاز است که یک سوره باشد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 اس اولی آنکه اول که در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 صفت آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 مثل آن در سرشته و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 مرل با صفت آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 ماده و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 سراسری است که در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 به معنی عاقل و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 صفت آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 آن که در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 اول و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 است و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 تمام که در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد

و اگر قرص باشد برگ سادر تر است و اصل کینه ایضا گشتا تر و همت است نه تخم کاسی همت ماسته و است سحر کرده مالد صاف
 موده تر است اما ترسیر دو توله و اصل کینه و ایضول جهت ماسه عورده و موشد ایضا که در شامه هر کام سودا مال نو اثر ترسی حکم
 مالد عورده صفت آن لقوز سمن مدهد و عا اسحاق مع شرفه معر حکم که دو سحر حکم ساین سار و این صفا
 همدی اصل آرد در حرق سیاه داخل گرد و صدل شرح اصل السوس ساقم در طم گمار برید و سفید گل مملو کانی ریوی سل کشتی سر
 و هاسه سر پنجه که در آب پزید که هر اسود و پس در نهال است مانی ماسه ماسه صفا و کینه که اگر گرمی اصل اثر ای این صفا و سحر
 که عیل کن بیکه ای مادی شود و وانی برای نار ماری یعنی آتشک مانع صفت آن حرا تیه لمسه سیاه هم که
 شامه و صدل شرح هم که سر پنجه که هر یک چهار ماسه عمام سج دانه شنب و آب تر ماسه صج آب رمال آن گرفته شند
 حالص دو توله و اصل کرده موشد و عا ر حیدر در صدد همت امام یا ماسلیق نماید و عا ر لصج تعقیه صغری سودا دی مانی
 و اما الصحن استعمال نماید و آب شامه و سر مرقی بر بسیار مالد می که و چوب صبی و عشته درین مرض فائده علاج می نماید
 و ماحین آنها و سفوفات آنها و حوس همدیه و مطوحی که در آن سج حظل و اصل سب و اسر و عرقات منصفی حوس
 هم بنین و ایضا که صحت آنسک عرب است صفت آن شکوفه بریان کرده رنگار هر یک دو ماسه تر هر روز
 سحر چهار عدد و سپاری چیا الیه سوخته یک عدد و اسگ سیله تو هم هر یک بر یک دال یک دو ماسه اول شکوفه مر اسگ سیله
 تو شنه و در حمره و سپاری ساید بعد رنگار و دال آسره و دال نیم تا دیم سرخ و قشکه اراده حور ک کد اول مان گندم
 اول چهار دام نیم در و عس و در حوب حرب کرده آنسک ارال گرفته و دادر و داحت مملو لسته مهور بد عا رال بتمام مال
 و در وانی دیگر که مکرر عمل آمده صفت آن بادان در درم شامه و سر درم تخم کاسی سه دم گنقد و توله سه
 این صج حور و بعد که بر حسب الیل عدد ماسه مایک توله و کوفه شکوفه چند تیه سه نقد ترسی ماسه ناگلاب هم گرم مانت
 و عا کچری ملایم و مر د را ایضول و سریت دهد و یک روز در میان داده و دستور سه سبل مهور و داکر قوت و در لیس ماسه و
 بل و همدیون سه رار ان صحنی شود مگر و اسون که نام شکوفه هم دام هر دو راناب سانه و ده مرض سار و یکی را در و
 و مرض که مانی مایک قرص صج و حقه گلی که در آن آب هم باشد آتش چوب کمار بطور مساو کسد و یک قرص و ستور و
 و یک قرص و ستور و هم لیسانج و در عمل آرد و اس حقه مدخل کسد و عا حور در میان مانان بخودنی ماک فی روغن تاسه
 اس و در چهارم کچری ملایم دهد اگر دهن حوس که در محال کچال مضمعه کسد و گاهی عوص سبل که و سر و سب الیل
 عوفا بیا رده و ستور و صج کلی مود و وانی برای آتشک صیق الفس که صفت آن فردجت گاه و دق
 و ستور و سیاه ستانسه و دساند و یک توله آب مهور و عا حور در میان مانان بخودنی ماک فی روغن تاسه
 و در چهارم کچری ملایم دهد اگر دهن حوس که در محال کچال مضمعه کسد و گاهی عوص سبل که و سر و سب الیل
 عوفا بیا رده و ستور و صج کلی مود و وانی برای آتشک صیق الفس که صفت آن فردجت گاه و دق
 و ستور و سیاه ستانسه و دساند و یک توله آب مهور و عا حور در میان مانان بخودنی ماک فی روغن تاسه
 و در چهارم کچری ملایم دهد اگر دهن حوس که در محال کچال مضمعه کسد و گاهی عوص سبل که و سر و سب الیل
 عوفا بیا رده و ستور و صج کلی مود و وانی برای آتشک صیق الفس که صفت آن فردجت گاه و دق
 و ستور و سیاه ستانسه و دساند و یک توله آب مهور و عا حور در میان مانان بخودنی ماک فی روغن تاسه

سر که تمامه مدد رسد و در مگر حله اصلی پیدا شود و والی که دست برص موجب صفت آن که یک آن اوله ساکنه و گویا
 باهی مسادی شترت یک انتقال تمامه در در آب جیسانده آب زلال آن را مستند و فعل با سائیده مردی غلامه که
 در امام استعمال این دو یک ترک نماید و الی سبب الاضما معول صفت آن که چاکه و لایسی تخم چاکه کوفته مسادی هر روز
 مقدار یک توله یا ماده ابرال سبب در آب تر نماید و صبح آب را لال را مستند و فعل او و یا سائیده مرض را را نیک سی جابل
 صمد نماید و باجل بر در فعل آرد و درین اثنا نال بخود می نمک بار و در حق خود اگر توامد مال گندم می نمک بخورد و در
 ای هقی یعنی جیب معول صفت آن که باجر برای برص بد که رتد سبک تر از آن فعل آرد و گلاب و باجی را را که در
 آب آبیخته نماید الاضما تحت چوب صفت آن که صندل سفید جارا رسته بر مال یک ماته در آب لیمو سود و در
 و در آفتاب سفید نموده آب گرم سود و الاضما معول استاد و حرم صفت آن که صندل سرخ ستن ماته در بر شکما
 و در هر دو در آب سائیده سه خنده کرده یک حصه هر روز بر مال نموده چندی با ششبه قدری بر دهن جیلی بمالد لکن در هر
 استعمال که الاضما که هقی را مجرب است صفت آن که صندل سفید و سرخ سسته هر یک یک توله سم الغار و در نیم سرخ
 نار یک سود و قدری لکاب سرشته طلا نماید و والی سق سود و آن ساهای ساه بود که خون آن را را مالند سوس
 حاد سود و چول با فراط ماته برص سود و گاهی ازال مل فوس باهی حاد سود و اس معدنه حاد ماسد و خلاص مل طلا
 حاد بود و والی کاف صفت آن که گلی - آب لیمو یا آب ساده سود و هر روز بر سنا طلا نماید و آب سردی بر سنا
 ماته تا چاره و در و الا سبه چهار در کافی است نموده سرخ سود طلا را سنا تا پس سیاه حاد سود و الاضما حرم صفت
 آن که قطعه تلخ سوس حرم و کونک را بر در سر که سود و صمد که الاضما برای کف یعنی حائس و شش یعنی بسوس و برص
 که آرا که یک گوید و حالی که آرا مل گوید صفت آن که ادو نه عالی و عمل باسد لورق و فعل و تخم حریره و برص و دم
 ترب و دار چینی و قطه و بادام تلخ و مالک شیماب طلا نماید و نماید که در ابتدا و در ثانیه باسد آب برگ سود و گلاب و در دهم
 ما و در نه کوره سامیر مدو حال را اول سوسل رمد تا خون را اندام که مسوید نموده و در نه کوره طلا نماید اگر در امر صحران
 ابرین اوده نه فائده نشود و تقیه سودا مسهل آن نماید و والی که در حرار یعنی سوسه و برص است صفت آن که اگر اندک
 سر را رات جقدر و در آخر و حطی و سوس گندم با سر که نشوید و در دهن معقه و که و مالک و اگر بسیار بود اول مسهل مل
 و سودا و در بعد ازاں ادویه حالیه بر سر نماید الاضما برای حرار را حکیم علوی حال صفت آن که در دهن و چول
 حله لورق سوس گندم انگلیه سفید معوق هر یک هشت درم گل حطی سس درم کوفه در حل حرکه مروج - آب باسد
 حیمه کرده بر سر نماید و در دهن گل مروج کل حرقه من کسد و والی که در اناط و لایحه را بر ص است صفت آن
 اگر بسبب اشتراق ملغم بود سفیدی موضع و در صحنی مل حوا و بود درین صورت اعداد نفع مقیه ملغم یعنی و مسهل
 ایا ح کسد بعد ازاں آن موضع را بار مکه حش و یا بار غنصل بمالد و در دل و بر سر سائیده صمد کسد و در صحران

ردوی رنگ و حتی آنجا که پس مسل صفر اهد و یا هر چه را سرگرم کر مرده نمکسوزان موضع ماسد در دهن گل عامله معدن آن کسرت
 سرگرم ماسد و در سو دای محرق بعد از معج مسل سود آفتبه نماید و با آنکه استعمال نماید و آن موضع را سر و دیار
 بهال پس چربی حرس و چربی تیر یا سرکه نماید یا مع بود و گند یک و در میون و حردل و سنج و حاکس تریتیم سر را طلاء کند و در
 دوی که ماسرچی رنگ و طلا مات علیه حوں میا سمد بعد قصد و مسل بار و آن موضع را اول سارچینش بهال بعد آن سایر
 حصص و سیر و حردل و در میون طلا کند و دوانی که اختار شعر یعنی رکتس بوی را تاج ست صفت آن اگر کسب
 طلت عدالت چنانچه ما بین را غار ص می شود باید که عدای خود خورد و حاکم نماید و در دهن معصه و یلو و مال و اگر کسب
 السع مسام ماسد بطله کالی دار و واقا قواد ماسد آن را دوی فاصه در آب کوسا و در طول نماید و ادیان فاصه در آب کوسا
 و طول نماید و ادیان فاصه مالد و در دهن آفتبه نماید و اگر کسب پوست مانند تریتیم باج و تدمس بر دهن یا لوبه و ماسد آن
 چشمه جام نماید و اگر کسب بطوت علیه ماست که ماده شعر آمل مددی نماید که کرب حمام کند و سنج و بر جاسا با دام تلخ را
 سودا و دانه و هر چه طلا نماید و دوانی تلخ صلع و آن دوال بوی مسطه سرت صفت آن اگر در بیری مانند طلاج
 پر بر دوال اسات طلاج آن مانند اختار شعر باشد و دوانی که برای سیاهی و دراری بوی لعل آید است صفت آن اسات
 غله سبک کونی زر و ماسکا کالی هر واحد یک صمغ سرنی بیم دام کسب سیاهی یا جیل کسب هر واحد دو دام او دو کوسه سیمه بکند و در دهن
 ار دو اگر در آب و در دهن یا سیم آینه تراشش گذارد و در دهن و در ج موباسا مالد و بعد از سه گشری به آب بجم گرم عمل
 کنند و دوانی شیب لسی سید و سی صفت آن اگر تین یا جیل سال سید گرد و قیقه لغم یعنی و مسل کند و طریل
 و آنکه مرئی دله مرئی حور و اگر سید سی بسیار و حساب کند و دوانی حلق شعر یعنی ستر و صفت آن
 آب آت ماریده در رج را رساید و آب ستره طلا کند و بعد یک پاس استوید و دوانی که اساب سحر کند یعنی بوی
 سردانه صفت آن جمع او و بید کرده دال السلس اسات شعر می کند و در دهن بجمه میر و و یاد و دوانی
 مانع روئید بوی صفت آن مور اول مکسد و یا سوره حلق کند بعد آن از حردات ماسد نرالنح و امیون
 و تنو کرال صماد کند و یا سمدات مسام معده و شب و یا حوں سنگ لیشت و یا سجه کوره و یا حوں و ربع کلاں صماد
 کند و دوانی محمد بوی صفت آن مر و اسگ ده درم مار و آملرگ سر و کر مارح حله را بر یک بیج درم سینه
 در آب حور و طلا کند و دوانی که مانع تشقق شعر است صفت آن روع معنه و روع مادم و لغات طی و در کمال
 مالد و اگر تشقق بسیار باشد اول صمد و اسال سودا کند و دوانی که در کت قل و مقام نماید صفت آن بعد از
 اوصل خارش قیقه کنند و در آب و مک عمل کند و برگ دلی و مویج و قطه و معر دایم تلخ و در کسب آینه طلا نماید و یا سیم
 را آب ترب آینه در ستر اندازد و در ستر با پیچ پوشتد ایضا که مالجانیست قاتل قتل است صفت آن سیم
 را در آب برگ ترب یا پان حق طبع نماید و در سیم را جید مرته تر بود و خشک سار و در کمر مدید و موماف یا در

گرم سود و سبب یابی برگ سوسن سبب الطیب صندل مسعود و اسفند کوفته سبب تماله و یا مراد اسفند گل سرخ
 کافور و گلاب سائده طلا نماید که تقوی آن موضع زیر ناف بود و گوید که نوشیدن مازحل در مانی در ازاله اخسار موجب است
 دوائی نموده برای اعلاج دوار مدخل اصلع معمول است صفت آن سوسن گندم در گچ چند در گری کربها نیکو
 و عدس منقش و سلم و آتاپ جو سائده و انگشتها را مال سودید و اخیرا در اثر بخته صابون نماید و دوائی برای طلقیه بیه
 آنکه ماض باشد اگر مسعود صفت آن انداز بصر منقش سودا کند و ما را انکس حور مد و در عسل با دام شیرین یا
 حرنی بر مالند و در موع مرطاب کافور و دیگر را حوض سید نماید و حوض شایسته و اگر اصلع غار گوید علاج آن انداز بصر منقش و طوط
 طلقیه و در سبیل چار و دندان جمع پسند و ما کستر شمر بر رنج بی و رنج و دی که مسود بود و عری المسک و س ۲
 سبب است دوائی فحرام انظار و آن خلط و احتیاج ماض باشد صفت آن مرو عبا و عساق گاو و قوطی
 و مرهم داخل و قحط و حاج و سلا سردا سدا آن مالند و در دی پوره میر صید بود و حول ملایم شود و گاو بخواند و اسفند
 طبعی آند و اگر اس سید بر نماند و بعد از تقیه سودا اما انکس الصع خواهد بود و لستغنی ماض را بر نفس علاج است دوا
 طبع اظهار صفت آن اگر سبب کثرت رطوبت مرطوب باشد علاج ماض نماید و اگر سبب حدت حول باشد در بین قسم
 در ساری باشد پس علاج داسن نماید دوائی آنکه حول بر ماض صفت آن هر دو چند مرتبه آن ماض
 مس کند و سه آرد ماطا و سرطال مهری در رنج طلا کند و صداد کردن از تخم جریجه و سر که در دی ماض را طبع بود و اگر ماض
 کوفه شود برگ آس مرگ انار و گوگرد عسل گل صابون و اگر بارچه میل رنگ کرده ماض به پیچید و مالای آن
 حد و در لول کند بسیار ماض بود دوائی مسس صفت آن سحر با دام شاشه کثیر است که سید مسادی کوفته سبب
 اندر یک تکه کافور و عدس ستر گاو که در و اغلب و داخل جو سائده و ما سدنوتند دوائی مهرل صفت آن با نوا
 با دیان زیر گز گزانی سداب هر یک چهار درم لکن حصول بهشت در ممر بختش پوره از سی هر یک یک درم کوفته سبب هر دو
 یک مسال با عرق بریده گزانی ساسا مسود و عرق بریده حمای آب یا شامد هر وقت که نشسته شود دوائی معمول است
 عصب کما اتش و آب گرم در وعس گرم مسود و صفت آن سبب ختم مرجع و سیاهی دوات مالند و گل اریسی و سبب
 کاسری و مراد اسفند و صداد آب و سر که طلا کند و اگر بسیار مسود و اما لافند بعد صدد و شگفتی آنکه مسودل مرهم سبب
 کافور س یا مرهم آنگ یا مرهم رال بهدا ایضا کافور را در سبیدی بهبه بهبه صابون سبب صابون مسود و مسود
 مسکند و مسع بر آمدن آنکه می نماید عریست و کد مالیدن آب برگ یک کد و ایضا برگ پونی سائده بهان وقت
 مالیدن و کد اگرک و ساج گل جندی سائده صداد کردن عریست ایضا بلدی و حشرات را با هم آینه سبب و صابون
 مسود را در آرد و حسک نگاه دارد تا آنکه سرد شود و بارگ سبب سود و مالند یا تهید خالص مالند دوائی که در حرنی
 ماض صفت آن کچور را بهجت مرسته شسته با چوبه را با آن لطمه کرده به حساب ساعت ساعت و حجت

تازه و کسه که از سوختگی آنس و آب گرم و غیر آن مانند و متعین شده باشد عجب نافع است و حکای که از آب بنگ تر کرده باشد
سایه و زان باشد که گوشت متعین را نکل کند و تازه برود و یابد و درین باب هیچ چیز با و میرسد و در وقت بالای آرد
خاصه کسه که بر باد شده و آب بنگ تر است آن حرارت سرخوست ایضا که سرخوش و کسه صفت آن
در اسگ کات سفید هر یک یک توله که در یک ماته برود و عن گاوسته است آیمجه صمد نماید و دوائی حراب است چنانچه
صفت آن بعد محافظت آن تا چهری در آن میفتد چنان مدد که لهای آن یک دیگر متصل شود اگر صفا
نشد آبرو در مدد اگر حرارت یک دور در کسه ماته نماید که اگر حری حس آبرو است تا حول ازال جاری شود
و بعد آن مدد اگر حرارت غائر باشد که در صر صر در د و بر او دوم الاحویس ساند و پاستند و اگر در آن جریک باشد
او مدد مکرره را حاصل سرشته استعمال کند و پیشه که در آن صمد و روغن لسان الکلب و مرهم آن و دیگر مرهم مدد
نکارد و مدد اگر حراب در دم و قطع عصب و عرق کسه سطر و الم و مساد گوشت و سرف الم باشد اول علاج این امر
کسه بعد علاج حرارت نماید اگر در دم باشد دوائی آن در دوا دم کسه شد و اگر قطع عصب باشد آبرو ای سر و آب گرم
نگاه دارد و در سه روز آن عصاره در دوس رتبول نیم گرم عرق دارد و مار حوت دم الم ساند بعد آن روغن گل
در روغن مورد و مدد که در مریض ساند و اگر روغن رب باشد هر دو بهتر بود و اگر قشج حاد بود عصب را قطع کند و
روغن زرد دهد و اگر عرق قطع کرد و حرقت کسه که گلاب تر کرده و حرارت صمد تا حول مدد شود و اگر حرارت سرشته
قویه و مارگ حاسوده کافور آیمجه صمد کند و دم الاحویس و صر قشج که در یک سوده با سفید صید آلوده مانده حرکت
یا حاد نمکوت و ساند آن آلوده بران صمد و صمد و ناهست در در فاده را و انکسد و اگر استخوان شکسته شود مدد
و معاب و گل ایسی و افاقا ساینده آب معد و آب برگ انار صمد و ساند و اگر الم بر باد و ساند قشج الم را میون و در الم
و ساند آن کسه و اگر مساد گوشت ساند برگ کاسی سر و برگ عس التعلب سر و خطمی بروغن گا و در روغن سفید صمد
ساند و یا که آهسی دور کسه و اگر سرف الم باشد صرک دم الاحویس افاقا ساینده پاستند ایضا را می حرارت
عمرات حکیم علی معول صفت آن تنکار سایید و حرارت برید و مرهم آورده مدد که احتیاج مدد صمد
و متصل شود و خصوص که رحم باره ساند و اگر راه بسیار سرد کسه ماته و همور حول می آمده باشد سر استعمال کند
و الا رحم را حار استید و عمل آرد ایضا برگ لیکر را مار بر سفید ساینده و حرارت کسه مدد به شود و ملغم کرد و دوائی
که در قروح معمول است صفت آن اگر امدک باشد اگر سر که در شراب و آب الفسل قرصه را سوزید و پیشه که را روغن گل
تر کرده اندرون کسد و اگر سار ساند را دوی خالیه و مرهم مدد ملایج کسد و اگر در پس قرصه بگ ماته و خیل مرهم مدان
ر ساند و دوائی متوک شوک و پکال و ساند آن بی جلیدن حار و سیه و صفت آن نماید که اگر سر و سوز
کسد و مر کسه رساییده در آن کسد و اگر حار و آنگبه در عصاره و در آله آهسی سوزن شود که نماید که اش بسیار

حج لی ریت ملک السطرح راتج زرو بود بصل آیه طه کسه و گاه باشد که برای احوال سکان و برای دفع توفیق و یا التوفیق
 کردن این تلج می افتد نسوی دوائی مثنی و دوائی محمد را مد تشراب و این دوائی مانع ماصور صفت آن
 چنانکه شرب تر نماید و شایات عرب پیامبر مد و در آن کسد و انگلاب و خاکستر جوی انگور نشوید و یا آب دریا و
 آب صابون و در سج و پوشاد نشوید و دوائی عرب فعل آن مدیج سوس در آب ساییده و ماصور که در آب رسیده
 که و اگر معید نشود شکسته و گوشت هاسر را رانگ کسد و آب هس و یا ماو و یا که در لعل کسد و مرهم مدینه هسد الیضا
 حرارت حکم علی صفت آن نگیرد طرف حبسی شکسته و ساید مار یک و میار خسته سفت نگردد و در آب سرگ
 یب تر کرده و مرهم کسکس کسد و در آب سرگ آرد و مار یک سائیده ماصور را آن هر کسد معایت عجیب و دفع است و در استعمال ده مرتبه کم باشد که ماصور به سوس و اگر
 ماصور قانر باشد و سر آن مار یک بود اول و هس آن را تو قنای سر و یا مرهم رنگار و دیگر تیراب دراج کسد بعد دوائی مد کسد
 استعمال نماید و حکم مروج بسته که اس و در برای ماصور هر حال و یک بار در ماصور مقعد سیر مانع آمده الیضا
 چوب خشک را در آب حماد و علیط ساید که استگی تا حل شود و فیل کسد آن آغشته در ماصور رسد و دوائی اکوت
 از دکان صفت آن کپله سوخته هفت نیم دم پشگری سه نیم دم مار و عن گا و نیم سارند الیضا که اکوت
 صفت را مانع است صفت آن سیاری سوخته در دوج سوخته مایچی سوخته هر یک یک نام را ل حکمت
 پاشیر یا سوا که سریال الیوا پشگری سریال هر یک نیم دام دال سوس سوخته سه دام فلفل گرد سوخته ربع دام نعیمی نیم
 ماسه حله مار یک ماسه در روع سرف آسیر بدیس سار دیرگ دژاک و گرم کرده از طرف پست را کوته مد مد صبح و بعد
 هست پاس نکساید و مار یک دژاک مد مد و بعد سه روز روع مد کور استعمال نماید و دوائی صبر و سقظه صفت
 آن اگر با آن تفرق اتصال و عرف الدم و مانند آن سائید و صدار حاس محال گیرد و حاست نماید و معات
 و کل از می دافا قناد برگ سر و صرو سواش مقشر کوفته سمیه تاب مورد صمد کسد و اگر کسد در درم و تب گرم مد
 سوس و صدار یک ماسه مایم درم مومینائی آب گرم بخورد و در بد صی و عود الصبح و گل ختم و دنگ معقول چهار آب
 بخورد و در دژاک و در مان سار سیت قناد عرق گا و در مان طلع بود و در گل گل سرخ مدس مقشر گل از می مایا صدار
 فلفل کوفته سمیه در روع گل مرسته صمد کنند و سوماش و آرد و عود و عن رزی به نیم مرست عدا سار مد و ار گوست
 و شراب بر هر مایه که آنکه صعب باشد آوقت شور یا می چوبه مرع به موماس ماسه بود و اگر صبر و سقظه مرسته
 بعد از قصد مقینه صفا کنند و سمر که و گلاب در روع گل بر سر مالند و مرگ مورد و گلاب و پوست انار در سر که و گلاب بخوشا
 و یا دنگی مشک و عود طلا کسد و اگر نمسب صبر نه نعت الدم عادت شود علاج نعت الدم کسد و در روع زید و در الیفا
 حکیم علی برای صبر و سقظه و ادغال حرا حات لی نظیر است الیضا برای صبر و عرب حکیم علی صفت آن

ساسی حق را بر دهن مالای آتش بر ممالک کشتل بر ممالک کشتل بر ممالک کشتل بر ممالک کشتل بر ممالک کشتل
 ایضا برای صرد و دل مجوده صفت آن پشنگی یک ماله را کوفته در دهن و در دهن چله طلوس را در دهن
 ماله را پشنگی و در دهن مجوده در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 در آن پشنگی ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 والد مجرم است صفت آن یکله را ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 آینه را آتش بر دهن و در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 ریو ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 رطه بر دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 اصحابی او را ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 گوشت و فیکه را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 عصاره ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 آن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 موهانی یا جلاب ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 آب گرم بر دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 ارسی یا قیاد آب ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 کسر سرد آب کاسی سرد و طلا کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 که نه یا کاسی سرد و طلا کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 هر عصاره ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 که در ماله کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 ارسی یا کاسی سرد و طلا کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 در دهن ماله کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 که در ماله کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 به گرده ماله کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن
 نماند و ماله کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن ماله را کوفته در دهن

هندی کی گند من سرور و عین موساند و آبی که در این طوس من جو ساند و گسپا را مداحه ماسنی مسولت می آرد و چون که
 دام کوپل بدایه در آب ساند و سوسد صر سب امول را دور می کند و می خورد و همچنین و سیدل مادر سپر فائده معلوم پس
 سر که که در آن جمعیت شود و در صبی امداحه ماسد معید بود و چون آرد امک امک در طلی امول خورد و چکاید و ماسد اگر سب
 ماسد سوس آید و طبیعت و ترماق فاروقی ماسد انگه در دوائی مانع مسموم مشروب که ماسد و مسطوتند معید و الیضا دانع
 ر بهر امول صفت آن یج سدا ماسد و یک قوه خوری خورد که سعایمید و در و عن گاؤد و مسکه و سواره و
 مصلاب مصار ایون ست الیضا معمول یعنی کردن صفت آن خلعت نقد رد ماسد در دوسم و در و سب
 و معر که گان سر تریان اوست الیضا معرب صفت آن معرب نه اسد و توله پوست درخت مدحیر و توله که
 بیم پاؤد که ساسد و صاف نموده انگور و حدید ستر که سب معر سوخته آسیمه سوساند الیضا باطل برائی چیار سب و در و
 آب ساند و سوساند و آب گرگ را سوسد و توله مانی نقد سب توله در آب ساند و خوردن سیر فادر هر امول سب و توله را
 مرغی گوشت که سب آب و مالاب می ماسد و اگر عوام ساگ آن کس می خورد و معمول یعنی سب توله را آن گرفته در آب
 شیره بر آورده سوساند و بعد دوسم سب کثیری دوسم مرتبه ماسد و در دوسم و در دوسم و در دوسم و در دوسم
 حدید ستر یعنی که امول آن مقدار خورد و ماسد صر سب ماسد امول معرب سب و یک دانگ در عر محل معلوم سب سب و
 مسکه و سوسد و سب سب و سب
 تاکم رطل مد فاب و سایدل از معرب بعضی اطاس و دوائی دانع سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 و هتوره بارگ او با تخم او با گل او خورد و ماسد و طای آن ج ماسد کای ج و کای گای گای تخم و کل کای گل با
 ساند و بعد یک کاسه آن خوری ماسد و در دوسم و در دوسم و در دوسم و در دوسم و در دوسم و در دوسم و در دوسم
 صفت آن آب سب کرم و مطبوخ شست و سب و مک و پوره از می قی گندیس رردی حصه سب سب سب سب سب سب سب
 و مک خورد و شراب صر و شست و شرب استس سر معید بود و عدا شورای حرب خورد و دوائی رابع و
 سم الفار و سب و در سب صفت آن اول مطبوخ شست و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب
 دوائی مسموم مسر و حاره مسطوتند معمول آرد و اگر سب عارض سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب
 و عدا سب و سب ماسد و ماسد و ماسد و ماسد و ماسد و ماسد و ماسد و ماسد و ماسد و ماسد و ماسد و ماسد
 آن کات هندی نقد دوسم و توله در آب حل کرده سوساند الیضا دانع سمیت سم الفار گاه مسکه و سب سب و
 لورن چهار فلو س در آب سیره بر آورده سوساند و بعد چهار کثیری ماسد و مالاب سب سب و در و عن ررد آسیمه
 سوسد و همچنین بعد سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب
 و در هر رگ و پوره و در رج و صالون ماسد صفت آن اول بر کمال و معر و مدلی و شندی که سب

مسئله ترس دافع حقیق مال و معنوی طلب صفت آن ر هر چه رسد و گل سرخ کثیر خشک حرقه و قشر صندل
لکاب سوده هر دوا در دو درم گاؤر مال یک درم طاسیر یک درم مشک یک درم شکر سفید و جید غسل یک جید ایضا
و نوا بر رسته حکم غلویان صاحب صفت آن طاسیر گل سرخ کثیر خشک صندل سفید حرقه و قشر
هر یک چهار درم گریای کنی مسدات رقیق مقررص اهر یک دو درم مشک تنبی دو دانگ ماسه درن اود و جید حرقه
مسدات ماسه دو دانگ المسک بار و معده حقیق مال و معنوی طلب و حصول صفت آن مرور کثیر
مسدات گل گاؤر مال هر دوا در یک درم کرم طاسیر راده صندل سفید گل سرخ ابریسیم مقررص اهر یک چهار درم مشک
یک درم تربت آله مسرت در خشک مسرت امانت بی هر دوا بار دره درم قند سفیدی درم نوح و دیگر که در مسرت
صفت آن مسک عسر هر یک هم مسقال مروراید ماسه کرم مرور مال گل سرخ گاؤر مال طاسیر صندل
جید لکاب سوده کثیر هر یک هم مسقال آب سیس شیرین عرق مد مشک هر یک سی متقال قند سفید شند ماسه
نوح و دیگر که در مسرت آن مروراید ماسه کرم ای شمع هر یک هاتمه حرقه و قشر شکر که دی شیرین هر یک
دو درم صندل سفید ابریسیم مقررص گل سرخ گاؤر مال هر یک یک توله مسک تنبی ماسه مد شمس جید رانه و ن
دعای ماسه درن قند ماسه سفید نیم آتار ترست حواله ماسه سیس بر مرست ماسه نوح و دیگر مروراید ماسه کرم
درم کرم گریای سمعی طاسیر گل سرخ کثیر مقررص گل گاؤر مال هر یک هم درم کرم قند سفید مسرت حواله که چند ابریسیم
مسک حوالص هم درم حل کثیر شربی یک تنمال ایضا مروراید ماسه کرم اتم کاسی طاسیر گل سرخ حرقه
دو مال اهر یک دو مسقال مشک تنبی یک دانگ رس سب سیرین دو جید و در علی الرسم تیار کسد حوالک و درم
دوا المسک بار و دیگر دافع حقیق مال و معنوی طلب رسته نموی صفت آن مروراید مر مال کرم
هر یک یک درم کرم کرم رده درم لکاب حرقه و قشر صندل لکاب سوده گل گاؤر مال طاسیر کثیر مقررص
هر یک یک درم و قند سفید مشک یک درم مسدات سفید جید و مسدات درم لکاب بقا ام آورند دوا المسک
بارد کافوری مان حقیق مال و معنوی طلب صفت آن مروراید ماسه کرم ای شمع طاسیر گل سرخ کثیر خشک
اقترا هر یک هم مسقال ابریسیم مقررص گل گاؤر مال حرقه و قشر مشک دو دانگ رس سب سیرین
دو درم اود و قند سفید مقررص حاجت دستور مقررص سار دگر خواهد کافوری سار یک مسال کافوری
درن اصا و لما سد ترشی اهر یک متقال تا دو درم دوا المسک حوالص رسته قلاسی بقوت عشا
سه و قوت کما در حقیق که حادث اهر حرقه و دافع است و اما قیس را سود دارد صفت آن مروراید
مسدات درم گل گاؤر مال گل سرخ طاسیر کثیر خشک مقررص کرم ای شمع اهر یک یک درم مشک تنبی
دانگ ماسه سفید و رس مسرتن اهر یک بقا حرقه و قشر سار دوا المسک بار و غیری

[illegible]

هر دو در مسکه که با قادر سرمدی ایسم مقرر کل سر کل سراج کاور ماں کل کاور ماں تخم مرغ مسکه ششایم
 یک یک درم عود حصین ده پهل بر یک یک مسال کسیر خشک معشر درم قرصل رساد درم صیم مسال مسکه در
 عود هر یک یک درم عرق که نه گلاب هر یک یک مایه غسل و قد الماسه سه جید دویه و واء المسک خاک که نه
 و حصال بلعی و سوداوی معمولست و مایه خالغ و لغوده و صرع و حش لغس استر جاو که ار اشتلانی و مقوی طس
 است و مقوی معده و مسفر رطوبت آن و مص بر صیم عدا صفت آن در وچ عقرنی در رساد در واریه
 که ماسه هر یک ده درم ار شیم مقرر صس درم صس سرخ صس صید سلط الطیب سادج همدی قافله و غل
 پنج درم اسه در لعل و کسل هر یک یک درم مسکه سه ماسه غسل شنید یک آمارا مریسم مقرر صیاید که مصل
 گرد و پس جواب هر جوب صلیای که ده باقی اوده کوفه حسه ماعسل مسر سد سرت هم مسال و عدار و دوا حول حد و ارجل
 حله آن سامیر در جمیع افعال خصوصاً در دفع سموم اقوی حوام بود و واء المسک حلو حوام در انا المسک و واء
 حکم حلو حوال که در امراض مارد قلست مستعمل است صفت آن در رساد در وچ عقرنی هر یک یک درم
 در واد ماسه مسدیر و ده پیشا پوری هر یک یک ماسه سلط الطیب دویم ماسه سادج همدی ار شیم مقرر هر یک یک ماسه
 و در لعل و کسل هر یک ده ماسه حیدر ستر یک یک ماسه مشک سه ویم ماسه رابیه و هر دو در واد ماسه صید یک یک
 لغوام آورده آمیر در ورق لغو و صحت عود و ورق ظلا چل حد و هر دو مخلول داخل کند ستری و وئال و واء
 تلج اردار شکوچی هر مایه ماکو صفت آن در رساد در وچ عقرنی در واد ماسه که ماسه هر یک یک درم
 ار صیم مقرر صس صید سادج همدی سلط الطیب قافله کمار قرصل کیا را صستین حیدر ستر هر یک یک درم
 قفل گرد و کسل در لعل هر یک یک و داک مشک یک درم ستری ده درم و واء المسک حد واری که در واری
 و سره که آید صفت آن در وچ ستری در رساد و واء هر یک یک ماسه سلط الطیب صس صید سادج همدی
 فاد که کمار حد و ارجلانی هر یک ده ماسه مشک دو درم در سات و شربت سب و در رساد و در ورق کور و و
 لغوام آورده آمیر در ستری و وئال و واء الزرینج کشی کشته بر مال که برای جمیع امراض مارد و ریاق اسما
 محرب سب صفت آن گلیه در دست ترددت سبل و و آمارا حاک مساحته آس سور به خاک کسر سد گز
 پس سوچه اگر که نصف آن ار طرف مالا شکسته و در کند و در آن نصف خاکستر مذکور فرست کرده بر مال
 یک که در مقدار و تولد مسد و مالای اود باقی خاکستر مذکور گسترده و آن طرف را بر دیکدان مهاد رساد و آتش ملایم یک
 پاس کند پس هر دو در واد مسد و خاکستر مالا با شکسته مذکور کند و گره در رج که خاکستر گره دو سانه یک در وچ
 در برگ پان مهاد و کور و ایضا که برای امراض بلعی ماسه در و طسه و کمرت ملایم در و که سرال را می سه و در واد
 بسیار صید است و اشتها هم بر آید می کند و برای احتیاج گلیه کبیکه کبیکه صفت آن بسیار در مال کاد

چاره اول در آل پهل پست عدد سائده آب آبیجه صا د سار بد و آراسر یک با چک سی ساهه دو با چک که بدست می سار
 راس و چپ آل ابتاده کرده در گوشه با احتیاط آس آب که صف چپو آبک خواهد تند در امراض علمی اردو مرجع بایک
 یار ماده حسب نوت مرض در برگ پال بخوراسد و برای گنیکه حشک تقدیر یک ماسه بران مالمده مالای آل حشک بکنند
 و مالای آل صغی اسرب سمد و تسه جرم بودار بر گنومد و دوا الشجره فنی یسی کسه سگوف برای رنو د صبح لمر
 علمی ار ساه احسان علی مرحوم صفت آن شکر یک توله دار فعل و توله پروراسد و روح صلایه کرده
 سرگ و حشر کرده مرض سار بد و در وعش گاوسم ما و آند بر بران کسد که حساب بر آمدن اران قوف سود و سیاه گردد
 پس مرض را مضطرب ساخته میرد اما که ظرف دیگر هم سیاه سود بعد مرض بر آورده سائده در مل نگاهدارد و یک
 اران در برگ پال سوره ساس دار ترسی داسای مولد علم بر میرد و دوا الطلاق یعنی کشته ابرک برای امراض
 سل سل دو و سر لک و استسقا و سود القصد و سقوط استسقا و بهر آل مل تقدیر یک سرچ بارگ مان خوردن منع از عورت
 حکم علم اندر دوجم صفت آن ابرک سیاه کومته پا و آناه در آب گلوده چهار ماس عل کرده قرص سار بد و نقل
 آب دگر در ریز مالای آل نصف نصف پوشیده در ظرف گلی ساهه کل حکمت نموده و سرچ آمار با چک سیسی آس فید
 پس مرض دگر بر آورده دستور در آب دگر محل کرده قرص نموده بطور مستورا آس دهم و نیم تا حمل بار کمرل کرده
 آس دهم بر یک گدانی خواهد شد و دوا الکبریت صغیر صغیر حکم سارک الدس که ترقاق العده است و سیاهه و حشر و حشا
 البهال و لغوه تشنج و سیاه و صغیر العس و صغیر ال رادع کسد و ما در انوب و صفت آن کتر
 مصفی یک بول سبل الطیب قضا تیر من سلیمه مصطکی رکبیل در لعل ساسه بر یک ساسه فلل ساهه نیم کرس امون با حوا
 در ساهه یوده ششک و سنی هر یک ساهه سهد خالص چهار چند حله اوده و دستور بخور سار بد و دوا الکک
 از عراب بول سید که مقوی و سنی حکم و مفتوح ساهه است صفت آن کک بخور رنو بدیسی هر یک ساهه در عضا
 مانت ما دمان تخم سرق هر یک پنج درم استین تس درم تخم کاسی ده درم تخم کوب بست درم تخم کرس خادرم
 نا کوفه حیه بطریق اقراض یا سوب استعمال سار بد و دهم دیگر کاسی تخم سرق تخم سلیم ست سرت دو درم
 دوا الکک صغیر که در استسقا و صلاست حکم نموست صفت آن کک معول قسط طلع نقاح ادر بر
 ح الحار حله فلل هر یک ده درم بول بدیسی یا سوده درم کوفه سخته لعل ستر ستر تی یک درم لطیف اسس
 آب گرم دوا الکک صغیر در استسقا مستعمل صفت آن رعفران سلیمه سبل الطیب هر یک دو درم
 فلان ادر قسط در چسی هر یک یک درم کوفه حیه و مراد بر کتر کرده بهر با عسل کف گرفته سه ورن مخون سار بد ستر تی
 یک مستقال تا دو درم دگا ہی ورن همه مساوی کرده دگاسی رنو بد و درم اصانه نموده لعل آورده و مانع تر
 یا سده دوا الکک صغیر بار دتایف داله حکم علویان و قنیکه در مراح علیل گرمی مانت لعل آرد صفت

آن گمریدند احرای دوا را که کم صبر بودی و در چوبی هر یک دو درم و در چوبی یک درم و کل سرج و طباشیر و سنگ
 ستی هر یک دو درم پوست سح کاستی چهار درم پس مرا یک شانه در در سر که جید ساسه مد ستور و مرثب سار مد
 دوا اذا الشرف فی ان یسبب عصاره ریویم و عرج اعلاط قاسه و شکم و سارا حصا است آسانی و استقار پیدا
 کند و بر فال ما بسیار معیده و قوی و اگر در ارض دارد و رطبه و داعیه و صدد روی و معاصل و غیره و ان صفت آن
 عصاره ریویم و مرثب و صوف هر یک یک درم کل سرج چهار درم و کبیل معشکی هر یک یک درم و سحرشست و یکس هر یک
 سش درم و ریویم شکم را کوفته و سحرشست و یکس و سحرشست و یکس و سحرشست و یکس و سحرشست و یکس و سحرشست و یکس
 و اذا اطفال و صبیان انما سبب است دوا اذا الشرف فی ان یسبب عصاره ریویم و عرج اعلاط قاسه و شکم و سارا حصا
 آن بچوں یک شانه جو رو مالاس مرای آله با آب شیک و دکر مد و دکر مد و دکر مد و دکر مد و دکر مد و دکر مد و دکر مد
 چهار درم و آب لاجب گرفته و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 هر یک دوا سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 پاسبه و سحرشست و دوا اذا الشرف فی ان یسبب عصاره ریویم و عرج اعلاط قاسه و شکم و سارا حصا است آسانی
 در آتش سرج کاید و سبار در بول ماده گاؤنما زائیده و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 نموده و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 که در نه نام بول سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 دوا اذا الشرف فی ان یسبب عصاره ریویم و عرج اعلاط قاسه و شکم و سارا حصا است آسانی و استقار پیدا
 آن سنگ صبری و رقی هشت توله و رقی طلا و توله شکوف یک توله طعل گرد و قریل و مرایه تا سفته هر یک یک
 توله مسکه یک نیم درم اول سنگ صبری را در آتش و حال سرج نموده و بول ماده گاؤنما زائیده و سحرشست و سحرشست
 سر و نماید و طعل گرد را ش در آب تر کرده و صبح اگر ناس مالک که پوست سیاه اود و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 سائید و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 باه در عراج است صفت آن مریمین اصل حمل درم در یک رطل سیر ماده گاؤنما زائیده و سحرشست و سحرشست
 پس ده درم قلع صبری سائیده آیسخته نگه دارد و تناول کرده و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 حمل آمده و استعمال این در مدت سرامه یعنی مزاج لائق است صفت آن گیرید و سحرشست و سحرشست و سحرشست
 سراج در سحرشست کرده یک توله سیاه اندازد و در پس آن از آرد ماخند و در حاکستر گرم سحرشست
 بخت شود و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست و سحرشست

و در دوزخ و در آن از تری و مادی پر بهر دو قایل رود و در من شدت چنانکه ماحور نه نوع دیگر که برای تقویت
 به سبب صفت آن در ده بیضه چهارده و معرنا جیل مقتر یک تولد تخم ترب یک تولد بر السج یک بهر تها
 شدت خالص و تولد تخم ترب را نصف بریان کند و نصف جام دارد و هر سه و دارا یک سائیده و در دی سیه
 را در آتش انکت در طرف آهوی یا سی قلعی دار گذارسته حلیط سار بد پس او به آسیر بد پس شدت قابل حدش
 شود و در حوراک مایه کی صبح و یک شام به تنج حوراک هر طرح هر تقویت یک یک ساسک در وانی خود که در وقت شدت
 وضع مفصل و میرد اشتغال نماید صفت آن تخم کا هو بر السج سجد هر یک ده درم شطرح ایون هر یک و درم
 بهر آسیر مثل چلو زده حبس سار در یک حبس بهر دو اگر بر سیل سحوف اشتغال نماید و اسب نوع دیگر که
 در تنجای مائمه مرده نکار آید صفت آن ایون یک ماشه قلع سیاه و دماشته انکت است چوب بیکر شش است
 هر سه را تا هم سائیده دارد مقدار یک ماشه یا کم زیاده بحسب س مرین قنل ارور در دوست و ساعت رو فیلد
 در درم و باید که قنل را استعمال پس در واد و پاس و تساول بوده ماسد دارا ماستاق می آورد و فائده و دوا و دوت
 می سود یک حوراک کافی است و الا در سه روز انکت را نکل یکبار در الله تعالی و واد الله تعالی در حیات
 باهی صفت آن در تحمل صغلی روحی هر یک ده درم ترمد موصوف است درم شکر طر در جیل درم ترست
 یک شغال و واد الله حبس که اطمینان بهر آید حد را واد گو مید که در تب های مزه و در حال صوف با س
 در یک حوا شهید بهر سه ساعت حوراک عرشی حوال بود ترست که قوی سلو بهر یکبار عود می کند صفت
 آن سیاه و تولد حمل و یک مادر یا ر کچ سگین که رابیده ورق طلا سه تولد به معات دران اداشته صلا به کند
 هر گاه چنان حل شود که قیر باقی ماند آن وقت مر و آید یا سفته یک تولد و شکر سس ماشه آسیر و آب لیون
 کاهای تا بهشت روز صلا به کرده چند و در قرض ساخته در یک یا لنگلی بهاده ار و دیگر یا لنگل مد کرده ار یا بهر تولد
 بک حلت بوده در یک چهار دروس با چاکستی آتش داده و گردنایک سال استعمال کند بعد از آن هر قدر که کسه سود مفید باشد
فصل سوم در دیا قود با ویا قود محرب و معمول برای امراض صد و بی و سعال و مانع القصاب و لوزاز
 جان اعصاب که بد حساسیت سفید مع پرست غیر مشروط سی عدد و گل سسته گل سیلو فرکا در مال از هر یک است
 اصل السوس مقتر ریح متعال عا سبستان هر یک ده درم او به را نیکو مته خوشایند و صاف نموده سات سفید
 سه درون حوا هست پنج دام و اصل کرده لغو ام آرد حوراک به متعال و گاهی به سیاه و شان غوص گل بلور
 داخل کرده و بتود نوع و دیگر که کساریم با و گل سسته اصل السوس هر یک یک جم تولد تخم حلیطی و سیاه و شان بهر
 چهار درم صاب با رده در و مع عرکی تیر از هر یک یک سیم تولد در دشت شکا سه درم مغر تخم جبارین پنج درم هدا
 شش درم جبارین و درم موتر متقی سی داره اذ و به را در و آثار آید مال یک شانه در و بهر ساسد بعد از آن خوشایند

صاف نموده با سر آتار قد سید لقوام آید هرگاه که قوام درست شود از تنگنای پشت توله شمشاخ سفید چهار توله
 تخم که دو یک توله شیر و یک توله گاو را حاصل قوام کنند و قوام را حرکت داده باشند تا حدی که با گشت پیچید و پیچان
 صبح عربی که با ساسته با یک نموده اند و هر قوام اندر دو مرد آورده و حل کرده نگاه دارد و هرگاه که یک توله
 و یا قوفا را در نایف یکم ملو بیاورد برای سر و طبعی و ضیق العن و بار و برلی صفت آن موی بر روی اصل
 مقترن یک بیج توله تخم حطی چهار دم سخ مادیان یک توله بر سیا و شان و جای خشک اطو خود و س بر یک باشد
 و از الح خود صلیب هر یک بیج توله پشت ششاس مع تخم ده توله در آن ماران یک شبانه روز غساید و کوه تا مدد صاف
 ماسات سید و در آن او و به لقوام آید و بعد از صلیب در عسراں و هر چندی هر یک ساسه کونده سیمه در آن آینه شسته نگهدارد

باب الدال المجرم

مخصص بر یک فصل در دروات ذر و در امیص که در درامح است صفت آن از دروات در یک تر ساس
 رخ حر ساید و نگار بر مد و طریقی تدیس از دروات آنکه از دروات و اسوده و تیره حر باشد و در آن رشته رچو یک که چنانچه
 در تور یک قریب سر و شدن رسیده باشد یک روز نگارند و احتیاط کنند که سر و دس از چوب جدا کرده نگارند و در دروات
 ملکایا و در بیج و ابتدای رمد را مع صفت آن از دروات در ساسته صبح عربی سات مسادی کونده و بوی
 استعمال نماید و در دروات تمام که در جمیع اقسام رمد مع تمام دارد صفت آن گمر و به تمام می چاک
 کنند در سر گس حریمت یا مدول آن دو و در حصاران و از سات مصری و امیران صبی یک یک حصه همچون عصاره یا ناید
 در رمد بعد از چند روز بچشم اندازد و اگر از رمد در مدول یا میران کسید میثاید و در ور که هست در و چشم اطعالت در رمد
 نقل و حلاوت احصال همواره معولست صفت آن از دروات سرخ در یا ساده یک سگ مصری و در و
 چاکسوی مقترن چهار در و در سار و ملکه امروسته پر کسید و سکر کرده مالای آن ملیده نان گندم در و و و
 گدشته را داده و رمد و اگر گرمی مالب ماسد و سکس ریاده و مطلوب بود و هرگاه و شاحای مرم انار ساند و به
 رستم مد و در و رز همدی که برای دفع سل و ماص کر محل آمده صفت آن متر حسته گهرنی یک عدد
 سرس یک عدد یک لاهوری یک ماسه آسه هلدی مقترن دو ماسه قر قفل دو عدد و شور و قفسی یک ماسه با یک
 ساید و صبح در و رمد و اگر بعد قصد قیال استعمال کسید بهتر باشد و در و رست موی و در و رست
 صفت آن سید آب قلنی اقلیمهای معنی تقاطیس محرق معول صبح عربی هر یک است چهار در و
 نشاسته ایون مس سوخته و زعفران هر یک یک دم کا و دریم فانگ و در و رز امیران جهت احتیاج دائم چشم و از رمد
 مار و فرمه و تقویت نصر نهایت محرب صفت آن از رمد امیران طلع از قفل و قیای کردی معول
 عربی حله را بر کونده سیمه استعمال نماید و در و رز که قرطه مار و گوش را در و در حشک کسید صفت آن

کف در بارگی اثر در وقت نوره از منی شفاف بایضا کوفته حقیقه در غسل فرورده و ادویه را بر آن پاشند در
 گوش هندایضا بپاشند بنفیه قروح و تخمیف رطوبات و اموات لحم و مع رب جرحیت هر موضع صفت آن
 اثر در وقت دست درم گمار که بر هر یک ده درم درم را و درم یک درم باریک سایند در درم و درم در قلع سرخ
 معمولست صفت آن طاسی بر گل سرخ کتبه سفید معر کول گله در و درم کوفته حقیقه بر رهاں مانند ایضا
 درم الا حویس گل سترن گمار که بر یک دانسته کتبه چهار دانسته کافور یک مانه باریک است در دهن پاشند ایضا کسیر در دهن
 سرخ کتبه سفید طاسی کافور بر یک سه مانه کوفته حقیقه قدری پاشند در فرور و معمول ای قسمت قلع حار صفت آن
 در هر دو سود و طاسی در و درم یک یلو و تخم حرد و مقتر صندل سفید و سرخ گل ارسی سیاه بایضا حصص یکی حد عشر
 گماند معر کول کتبه سفید کوفته حقیقه بکار برسد و هنگام شدت حرارت کافور اصاحه باید و چه گوشت خلیل مبطور مانند کباب
 عنب الثعلب خشک بپاشند و بپاشند ایضا که کمر خمره رسیده و حستش دهن حصص کسیر و سر صفت
 آن کسیر سفید طاسی درم الا حویس زبر و گلاب بر و درم یک سوئی مسکه کانه صبی لیلیه سیاه مار نکایں سوخته ابر بر یک
 یک مانه سیاهی ماه معر المتاس خشک بر یک دو مانه همه کوفته حقیقه مر رهاں پاشند و بر قدر که دو مار یک تنه
 بود ای خواجگشت ایضا که حمت بر قرح طلاع معمولست صفت آن گل سرخ گمار تو اکبر دانه الا حویس
 قدر که کسیر سفید کانه صبی صندل سفید کوفته حقیقه پاشند و اگر سر در حار است قدری کافور بر هم بپاشند ایضا
 معمولست صفت آن تخم کافوری و تخم حرد بر یک یک درم طاسی تو اکبر کانه صبی گل سرخ دانه الا حویس هر
 یک دو مانه کوفته حقیقه نکار بر و درم کافوی سار شدت حرارت هم مانند کافور اصاحه کرده میشود و در و رحت ستر
 دهن فعال و معر صفت آن کافور یک سرخ گل سرخ دهنول سرخ سفید کتبه خشک دانه الا حویس حرد کافور
 بر و درم گل گلاب گمار تخم کافور اصل السوس بر یک یک مانه کتبه سفید سه مانه کوفته حقیقه در درم و درم ایضا
 صفت قلع هر قسم اطفال مخمر صفت آن گله برچ بسلوچن رسوت بلشی کبیل دهن کوفته حقیقه پاشند و اگر
 سر در حار دهنی کافور کتبه بپاشند در و درم معمول در قلع ایض صفت آن کافور دهنال سوخته الا حویس حرد
 شب بانی سوخته سیاهی تمام همه دانسته بر رهاں پاشند ایضا مرداب گار داد آب برگ تلسی تر کرده خشک شود
 باریک سایند و قدری در دهن پاشند و حایدن برگ تلسی تر مر مل است و حنا و سب را سوده پاشند نیز
 بود و کافور حاندن کانه حیدان اثر نهاردان است در و رحت قلع حید که شل حار بر رهاں میرسد و ابل لک
 آنرا چربی باسد و مرست حصص صفت آن کافور حیدل بچوشن از مرگ مدلاجیر با قودئی پاشند و ابل
 این مع عجیب می کشد بسلوچن کسیر سفید کانه صبی سگ حرارت الا حویس گل سرخ تو اکبر سر و قلعی مرار کوفته حقیقه
 در و درم و رهاوی در تخمیف مور و قلع ملعی صفت آن در و درم بویست ابار گمار ساق بر یک تنه

دارد چهار نامه سه مالی و دو با سه کوفته حیدر اول و بان را با ادا العمل شسته در دو سار مدور و رجعت اکثر بان و کام و لایق
 که ماسد از عواید او ساد و علی الاغناء و صفت آن گل بیوتی گنار کشته سید کسل یک متقال مسکب ایسی ستر
 متقال مسکب ایسی و سه مرتبه در آتش سرخ کرده تا سه مرتبه بکشد که روی او سرد و پخته همه را خوب که در سحر در رنگ باقی
 یا سنگ حار یا یا باون لقره تا در در مار که در گلاب سخت نموده در ظرف مسی پس بنامد و پاره پاره بیت بران مسد و یا سنگ
 کند و هرگاه خواهد که عمل آرد انگشت را با لبای مرغ چیده و در حرم را مالید و ماسد که در گلاب بنویسد پخته و او به بران باشد و در
 قرصه گوشت که سر که در گلاب ترش کرده باشد بخورد و در دهن و بینی و دست و گوشت ساد و هر چه نماید در در
 شکی که در لایه و بهیست عمل اکثر اطباء صفت آن گیه بدست یانی در طرف سفال مسور مدور و در وقت سوم
 مسکه بران بریده تا کار روی برآید پس یک حرارین شب یانی باد و حر و یک یک نیم حر و راج سرخ مارک ساید
 بر لبه با مسد و در حر و در در مر و مجموع کاشی راج سرخ مر قوس سه در خلاصه عوصن نگ بر فرور و را ختم بهب حرارت
 قسیب و اکله و قروح سابعه بان و گله و سایر اعصاب و در قطع خون حراص و سات لکم و منع درم و قروح و اسهال
 و او چوب است صفت آن سفیدان قلعی تو قیاسی که مالی شسته که در یک یک حر موی سر آدمی سوخته گلاب را
 گلاب و کوبی سوخته اگر باشد اسحوال سخته مرگ عصاب گل ارمی هر یک دو حزن کوفته بحریخته استعمال نمایند و هر چه
 عمر گدود بان استعمال کند صریح حر مر داسگ که در آتش سرخ کرده در سر که اداخته و موصول نموده و در حر و
 تا بد و هرگاه فیلد سخته در سوراخ استعمال کند نظیر مار و در فرور و بر و در محمول در حرارت آتشک صفت آن
 بویار سوخته مستحسن ماته حر مر و در سوخته پنج هر دو فل سوخته یک هر دو تیلد توته سوخته یک ماته مر داسگ که مسد
 مسک حرارت از هر یک دو ماته کوفته سینه در و ساد و در آخر گاهی در دو سوخته و دم الا حوین اصل السوسن مع
 بویار و مله هوشده داخل کرده و در لب به سادی گرفته عمل آرد و اینضا مانع و قفسب صفت آن کوبه
 چرم بودار سوخته قرطاس سوخته حر مر و در سوخته سماری چایله سوخته موی سر آدمی سوخته شاج گورن سوخته
 سفید مر داسگ که در پیلد رنگی سفیدان شسته مسد در رال مار و گل ارمی مسد و در گلاب زرد و در حر و
 از این و در هر چه ماسد داسد کوفته سینه بعد چوب بودن رحم مر و عسل گل پاشند فرور و مای تغییر در حر و در پستان
 انگشتان پای و پوست مر صفت آن تر تیار داسگ گل سرخ محل ارمی پوست اتار مر سوخته مسکه که در کشته
 نموده گلاب زرد و اگر در سر بران و کوکدان فارص شود پوست درخت مار و حوزو لمر کوفته با و دیه مذکور هم کند فرور
 جهت سوختگی آتش در و عسل گرم و انمال آن صفت آن مر داسگ آنگ حلا کوبه و در محل سوخته پاشند
 مای قطع عرق الدم از حرارت صفت آن مسکه در دم الا حوین آفاقا بکوشند یا شند فرور و اگر در
 به سدر نه و در معید است صفت آن در در و در دایه اصل السوسن نه مد سادی کوفته با سدر

اصل السوس هر یک سه شش است و دهم روع که هشت دهم او به را که سه سیر و دهم روع که هر یک سه شش
 مار و دهم که سه شش و دو قطره در سی چکامه و روغن سیدانخیر که در اسرار و دماغی و قوای و دهم روع که هر یک
 مستعمل میشود و صفت آن سیدانخیر پاک کرده بر آب نموده گرفته در آب نموده و یک بهی گسترده و دهم روع که هر یک
 که اگر سه سودا و آب سرد نماید پس از آن که با را نموده که تمام روع صاف نماید و روغن دهم روع که هر یک
 لقوه و فالج درسته و معاصر بمولت صفت آن تخم دهنوره سیاه هر شش هر یک یک گرم روع که هر یک
 است دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 مرد که جمیع امراض دارد و مرصه را بعد از نفع دیگر از اعطای همد که الیدل آن بخت فالج و لقوه و دهم روع که هر یک
 او با جمیع امراض است صفت آن روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 سیمک سچ درم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 خشک سده و فالج است صفت آن شیر گوسه سیاه و نس یک پخته هر یک نیم آثار روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 بر کور اسکید قبول هر یک چهار درم هر یک از کلابی اندامه چندان حسن همد که صرف دهم روع که هر یک
 و در سرمانس که صفت روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 سده باشد کمال آید و مرصه را بعد از نفع دیگر از اعطای همد که الیدل آن بخت فالج و لقوه و دهم روع که هر یک
 چهار دقیقه نگار و چوبی برآید و در یک مس روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 حرول قسطیل و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 آن مروج صفت آن حد مدتر قلع سیدانخیر و مرصه را بعد از نفع دیگر از اعطای همد که الیدل آن بخت فالج و لقوه و دهم روع که هر یک
 سه درم نیم گرفته در یک رطل بعد از دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 مرصه بر دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 و در دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 بیش برای فالج در عشته و حد و دماغ لمعی و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 دهنوره را را لیس سچ کیر سیدانخیر گوی که سید هر یک دو دهم مال گلی کلونجی هر یک نیم دهم روع که هر یک
 سیر گاد آن قدر که مال آید تا سه روز نرسد و قیاس خشک شود روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 آینه در طرف آینه آتش ملایم بخور تا آنکه روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک سه سودا و دهم روع که هر یک
 نفع دیگر که فالج و جمیع مایه را نفع و تخم رسیده صفت آن قرطیل از جوی حترای حای اهل علم

کلان سول برای فالج و لثوه و غیره امراض نازده صفت آن قسطیة اثیه اسپید کدش سج ما
 هر واحد سه مائت قرقر مائیل سبل الطیب سج سوس فروداشته راس سلیقه قرقر قفل معتدله و کوه سج کرم سج کرم
 ایسول اسارول سلیقه حادتر در راس در کفل دار چینی کلاه بیاسه دار طعل کدر بر یک دو مائت معتدله و کوه سج
 مائتة شور معتدله سراجیه مقل بر یک چهار مائتة مصطفی و دیم مائتة همداد و دیم کوه در چهار سج آثار آب یک مائت
 در در ترکم لثوه کوه ساسم هر گاه آب سوس حصه صاف نمود در رغن گل رغن مالونه رغن سوس بر رغن
 پیدا بیدار کرم بر یک مائتة مار کوه مائتة کرم آب تمام حدت شود در رغن مائتة پس مشک دو مائتة عسل اسارول
 حور و دو مائتة در فلول حدید ستر بر یک مائتة بسیار مار یک سائیده حل شود و نگ بدله در رغن قسطی ترک
 ساه ادرانی برای امراض حصی صفت آن قسطی تلخ ده درم قرقرا چار درم طعل گرسه درم کرم کرم
 تراب کسب یک شب کسمه صبح کوه ساسم که نیمه آید رغن ریت سماه درم داخل کرده مار کوه ساسم که سراب کسمه
 در رغن مائتة مالیده صاف نموده فریون سه درم حدید ستر دو درم سودا نیمه نکار مرد نفوس دیگر که فالج و لثوه
 در غن و شنج و استرخا استلج و انایت معیشت صفت آن قسطی تلخ کدش عرق قرقرا بر یک شش مائتة
 سسل الطیب سج سوس فروداشته دار طعل قرقرا سج کرم اسارول ریحیل رسا کدر مصطفی بر یک سوس
 گل مالونه یک توله معرب تلخ و دو توله معتدله سراجیه ستر بر یک مائتة همداد و دیم کوه در رغن قسطی تلخ آب مائتة
 حوتی همداد هر گاه صاب آب مانی مائتة مالیده صاف نمود در رغن کسمه سیاه در رغن ستر بر یک مائتة همداد
 آیمه حوتی همداد هر گاه آب سوس در مائتة استعمال آید نفوس و دیگر سوس معیول مائع مرودت اعصاب و
 مقوی آن و معید امراض مائعی مار و مائعی صفت آن قسطی ده درم آید رسا کسمه سسل السب
 سادج قرقرا حور و واحد سج درم قرقرا چار درم رسا در رغن رطل آب تر ساسم و صبح کوه ساسم در رغن
 رطل آید صاف نموده مائتة رطل رغن ریت یار و رغن کسمه حوتی همداد رسا در رغن مائتة همداد رسا در رغن
 در فلول حور و مصطفی بر واحد یک درم سائیده و آسمه نکار مرد رغن فریون که برای اصالح قسطی
 و حور آن خمر صفت آن سوس کال مصری ریحیل حور و قسطی تلخ ال گلی حور و رطل رسا در رغن
 لوله در رغن کسمه حوتی توله احرا و مائت ساسم و لثوه در رغن کدش لثوه در رغن کدش لثوه در رغن کدش لثوه
 نمایا پس نکا و در رغن آب یا در جای گرم مرمت اعصاب نایک بهر حوت مالید و رغن کدش
 و سسل و دیگر اسرار حوتی همداد صفت آن قسطی تلخ و توله یک دام حور و لثوه یک دام حور و لثوه یک دام حور
 حور گرا و کدش لثوه یک دام حور و در رغن و چهار دام رغن کدش لثوه در رغن کدش لثوه در رغن کدش لثوه
 کسمه کدش لثوه در رغن کدش لثوه در رغن کدش لثوه در رغن کدش لثوه در رغن کدش لثوه در رغن کدش لثوه

سوخته بود اندک از آن پس در او چوب دُک که در و ملوس سپایب داشتند در طرف کالسی حل نموده در چشم
 که بر این ملاحی سطره در و غش محراب است در در عس و استرخا و معاصل بارده و عرق النسا از در و استیانی
 طبیب حضرت آن فصیح الزبیر قسط تلخ از هر یک سه مثقال و در سوز بجان کباب حبیبی باروس اسرار در
 مرکب و معال بر سر او در استیصال ماقرقر حاصات بعد از دوی لوریدان هر یک یک مثقال محصور و نیکو دانه نیکو دانه
 که یک پادشاه پس ستره آبرار آورده در و غش گل روع یا سیم روع یا لور روع از هر یک ده مثقال اصل
 آورده بخور ساند حد آنکه آسار و در و روع بنام پس حد و احتیاطی آن آورده حد مد ستر و بنول از هر یک سه مثقال
 حوریا کسل از هر یک دو مثقال مقل از رقی یک مثقال کوفته و در و روعیت در و بنول سگین کنند در و روع را اندک
 اندک مراں چکاند و در ستره سالمتا نام در و روع نال مخلوط شود و در و روع میانی معدنی در و روع حل کند و در ستره
 دکا بار در و روع غش خل که برای در و گوش خارج است صفت آن روع غش یک گرم که در و روع است
 حد آن که ساند که روع ساند و در که سوز پس مگر تعطیل نماید روع غش تر سب که برای در و گوش بارد و تعطل سیم
 و در امراض بارده گوش محراب صفت آن روع غش که در و روع تر سب که در و روع ساند نال فانی گردد
 روع باقی ماند یک گرم که در و روع غش برای در و گوش بارد و معمول صفت آن حد پدید ستره سالمتا
 واحد یک دانگ مری یک نیم دانگ تخم تر سب استین بر و در و معال روع با دام تلخ ستره سالمتا کوفته و استین
 در و آب نمک ساند و صاف نموده روع داخل کرده بار و رانش ملایم سپرد که آب جود شود و لعل برای دیگر ساند
 داخل کرده که بار در و روع غش با بون که برای ادعای بار گوش بنول بود صفت آن که در و روعی گل با لور
 در و روع کمد مندار نده و در ستره کرده در آب گلاب گدار و بول گل با لور تر مرده سود و بیرون کند و مگر در و روع غش
 آرد و پس ستره سب ساض روع غش گل در و روع سوس در و روع معصه در و روع بر کس در و روع یا سیم و غش
 مرکب معمول را فم که بعد تنقیه خام بدل مسهل عار و حاصل دماغ سب یا بارج در قفل گوش محراب صفت
 آن افسس کل با لور تخم تر سب هر و اجد شش مائه قسط و ح حراسانی هر یک سه مائه هر و کوفته شش در آب
 سه چنانک سر کرده صبح بخور ساند نال نصف با مالد و صاف نموده در و روع با دام تلخ بار و روع ستره
 سم چنانک داخل کرده بار و روع غش ساند رانش و در آورده سر کرده چند پدید ستره مری هر یک یک گرم
 سوده آمیزند و وقت خواب یک دو قطر یک گرم در گوش چکاند ایضا قویتر از اول و سوسوم روع غش
 که برای سسکس در و گوش و گرانی ساند و طیب و دوی و در و قتل کرم میل و نظیر خود دارد و بار و روع غش
 بهر بار و روع نموده صفت آن استین بر و در و سب ستره هر یک شش مائه قسط معر با دام تلخ هر یک یک
 لور با نمک و ریجین سه مائه اصل السوس سیم مائه الگوره لورده از می تخم حظل هر یک یک گرم مائه ماقرقر

[illegible]

نایک ہو در در مع غلو طوکر و بالمش نماید و گاهی میں احمد از در سکه کا ذکر با کلمہ یک است سستہ ہا سہ
 گوگرد و آسافروہ و گیک ساد کیلہ لکڑ کردی مالہ صغی ہا یزد و غن ناز جیل است جو ما محراب احقر
 صفت آن ہست ناز جیل یک رطل توتیامی ہر ہوشاد را کہ آسافروہ تکرار ہیک دوم دوم ہر
 را یکوہ روح کھست درم مروج کردہ بطریق تپانی خستہ روح کستہ روح غن است ہما ح صفت
 ہاچی دو تولہ سدر در چار تولہ سگ اعلی ہشت تولہ روح کھیم ہر روح را بخوشاںد چون کف متعبد سدر
 میدارد بعد از یک ساعت ہاچی و پس از یک ساعت دیگر سگ اداختہ و در آرد و ق حبص کر دست تا کہ
 رسد در دست و پا ہر حاکم ص اسد ماس روح بالمش ہا سدر و آتش دست و پا گرم سازد و دو گھڑی
 جبر سا کردہ با ہم مالیدہ بر آتش گرم کردہ ماسد روح غن کہ تر ہندگی دست و پایہی چہا ح الصغیہ صفت
 آن ہاچی سدر و معرجم ہیا حیر چیم کہ سوختہ ہر یک یک تولہ در آب سایندہ ہا روح کھیم سید آیمہ ہر
 ہر گاہ آب سدر و حل کردہ تر تر ہندگی مالیدہ کردہ بر آتش حیف تکید و ہند روح غن و اوراق کہ برای سحر آرد
 اس صفت آن رگ با سیم رگ سب رگ در اش رگ مسکینہ و رگ از رگ رگ نکاین ہر واحد
 تولہ سایندہ در ص ہو در پاؤ مارا روح کھیم سدر اسد کہ سیاد و جا کستہ گرد صاف کردہ کیلہ ہر اسک کو کتا
 سوختہ سہاگہ بر مال و روح سدر سوختہ کا س سدر ہاچی سوختہ آندہ سوختہ طعل کردہ سوختہ ہر واحد و در ہر سہ ہر
 ہر درم سایندہ در روح آیمہ و جو ب ہم حل باید و بعد طلق راس رسد مالہ غن و غن جو بچہ چینی ہر درم
 کہ لسا و حل باشد مستعمل و در مست صفت آن جو بچہ بی ہم آثار جو ب اکیر و شتی و ح آثار ہیلہ سیاد پاؤ
 آثار حوتی و ح تولد و ہر واحد احو کو ب لمودہ جو ب بیسی و حوتی ہا را در یک صر و ستہ و جو ب اکیر و ہلہ را
 دیرہ و گہر ستہ ہر دو صر و ہا را روح در دوج آثار و آب حالہ من ستہ و دو آثار در یک کلاں امدار و در ہر
 از سہ پوس سدر مودہ مالای دیگر ایل ہا دہ آتش ارجوم با پلاس اہما با س اول تر و ندہ سک کد و سک
 آس نصف رسد از دیگر ایل و دو آثار در ہر دو صر و مالیدہ و افستہ و در مایہ و دیگر را کجای سدر یک سب ہا
 صغی روحی کہ مالای آب ماستد ار کف گیر کردہ در طری مدار و ہر اعدای لطیف ہر دو وقت نقد و سہ
 تولہ یا زیادہ اراں بعد رخل خوردہ ماسد روح غن ح غلاب بقول ارحط مولوی عبد القادر مرحوم کہ
 محراب و آرمودہ است صفت آن کیری اسہ نا و آثار مار و ہر دو تولہ ہر یک سہ دام آثار ترش ہا را
 روح کھیم سادہ سہ پاؤ و دیرہ کوفتہ ہا روح در طرف قلی کہ سہ اداختہ ہر در گیس تا چہل ہر در دس کند ہندہ ہر
 آرمودہ آن روح را مالہ روح غن منزع حکیم علی کہ در حط سحرار بقوط و درار و سیاد و اسو کردن فی الطیر
 است صفت آن بر سیاد و سان طاسیر گرد ساد ہر در و دگلہ در مصطکی ہر یک یک جبر لادن ہر سہ

روغن لسان الکلب که برای ادم مال رحم فی حدیل است صفت آن رباں سگ در سایه جنگله
سوار و دورانی روغن کجدر که چاهسی دایع کسد کعداراں برگ یس خوب سائیده قرص سته روغن کجدر
آهسی سوخته دور کسد بعد زمان مذکور درین روغن اداخته خوب نوب مادیته آهسی خوب حل کرده در سته نگار
روغن چوب چینی که اعداد در مفاسل و راول و اعصاب حاره و طایع است صفت آن کن حب صبی
ده شغال و رقی بزرق تراشیده در سمن آب کوسا سده هر گاه ربع رسد صاف نموده برگ ساد و متقال غلیظه در
آب قیاسا ده صغ صاف نموده هر دو یکجا کرده روغن کجدر یا روغن گل سیاه متقال داخل کرده کوسا سده مال آن
مرد و صاف ساخته بر سر هر چیز معال روغن مذکور سوز کال مصری حصص کنی هر یک یک متقال برم سائیده مال مخلوط
سار در روغن دیو دار که برای صر و نقطه و ادم مال جراحت فی طبیعت صفت آن خوب دیو دار در روغن
اصل السوسن دار بند و دوده مسفت کجدر رباں کسد بهر یک دویم تولد آب خوب ساید لیس در روغن کجدر مایک صده
و سه تولد چهارم آتشی ملایم کوسا سده تا ملک آب مالد قتل مایه در آرد و کجدر آتش مستور در روغن قلع سر آرد و در روغن کجدر
در میان دیگ پشته را بعد آن روغن کجدر صفت و ستن تولد بهر سته داخل کرده آتش ملایم بر آتش اول کجدر تا سید که آتش سوزد

باب الزیای المجمع

سمن تر یک فصل زروق جیدار برای الحام قرطه مساه و فاری لول از حرمات حکیم علویان صفت آن
گل محمود گل قمو یا شاح گوزل سوخته از هر یک یک حشر شاد و معقول تنه یانی از هر یک یک مس خرابیول نصف سده
حر سید آب قلعی سه حرا سر روت سید یکیم حرم صاف کدر از هر یک دو یک یک حرا حرا سر م حمله کجدر در حرم
کنند و در شحر العال اسهول حل کرده ممرقه اداخته لعل آرد و گاهی را ده کرده میتود در روغن کجدر یک حرا سر
اکثر درین سمنه مویائی کافی اصل لعل کساشه آهسته اسحال نموده عائنات عربیه در اصل حرق حیه کساشه ده
و خلقی ازان مشکده کرده فوج دیگر که هست قرطه مساه و سورس لول حمرست صفت آن صمغ عربی کثره اشام
اطمینیای لغره هر یک یک ماته سید آب معر تخم حمارس هر یک دو ماته سته حشرست سم تولد خوب با یک سائیده مساه
سته نگار در وقت حاجت سته در سائیده کجدر زروق حلیل اللد رحمت حسن لول حصانی که مس حمرست
حصاه بهر سده فی العور لبع بشته صفت آن سیاه دو ماته با کم مرقه اداخته در مایه اندر در روغن کجدر
سده حل جاری میتود حمرست زروق معمول در سوزاک حدید و قدیم صفت آن پتگی یک تولد
بله تهو ته ستنی ماته هر دو را خوب مریاں کرده مار یک سائیده دیگ لار ما و مال آت آهسته در سیمه
نگار در روغن سمن و ستن و لعل آرد و اگر هر دو دوا می مذکور را در آب حوت ساد و استعمال لایسید بر سر آت
اگر حول خامر سودر سده اگر در دیسار سود سیر رباں ممر و ح مساه در مایه من دوا نگار ممر و فوج دیگر سمن

و محب صفت آن گل از پی دم الا حین مرور سید سید کاسری سگ حرارت رسوت کبیر سید
 کا دور یک سده ماسه مرد اسگ سله توتیه رسه هر یک یک ماسه مار یک مثل سهره ساشده داره قدری ارال از پی ملای
 اسپول حل کرده در زور سه چهارم چکاری گریه در زورق که سوس لول ایهات معیدست صفت آن
 لعاب همداه واسپول صبح علی اسفند سیدی سید سیر و حتر با هم مروج ساخته لعل آرد زورق که محب و
 حلل الا تر سب و مایع و گاهی خطا کرده صفت آن هر هفتیز آله هر سه را یک یک تو که کرده در آب سده یا یک با هم
 زور یک سده لعل و صاف کرده در لوق ادا حته گل از پی دم الا حین مرور سید سید کاسری سگ حرارت رسوت کبیر سید
 مرد اسگ کا حد سوسه سل و لایبی کا دور هر یک سده ماسه هر مار یک مثل سهره ساشده نقید یک تو که ارال کرده در لوق
 که کور ترید و حوب حرکت و همدو چکاری گریه و هم گام استعمال حوب صاید و لعل آرد مفع و یک که در با حوب و آرد
 و هتر اس دو اکم و ده صفت آن رسوب یک تو که کبیر سید سس ماته ایول یک ماته در آب یک
 آ نادر دارد پس تر در مد و صاف نموده کا دور یک پور رنگری ریال سله توتیه رفته هر یک یک ماسه هر مار یک ساشده
 درال آیمته هر زور سه چهارم رسه چکاری گریه ماسه در زورق که سداک حد مد و قدیم و حریاں بریم با حوب رسیده
 آن کاب هندی سه حر تو مای هندی یک حر بر دور اسحق طبع نموده در آب حنا آک صوف مالاب اسپول غلط
 ساسه ساتی محاسنه که اسرین در آب سرامت که در زور و سه دفع لعل آرد ملاب که در زور سوم حاجت یا مفع و غیر
 که محب سورا که قدیم و قدیم رس صفت آن سیاه اسپس ساده مایه فی در و عس ذیل و در تکرار بر زور
 لعل آرد ایضا حاجت سورا که محبت صفت آن کتیر اسه ماسه سگ حرارت چهار ماسه ایول یک ماته گیر و
 چهار ماته رنگری سده ماسه رسوت که گشتی شش ماسه اسپول یک تو که کبیر آرد آب حل کرده از یار چه که را سید
 در لعاب اسپول ادا ماته در اهارا کوفه حیمه مخلوط کرده و چکاری ماسه و با یک رسوب را ماک حل کرده در پارچه سنا
 نموده و اصل سار که سورش کبیر مفع و یک حر بر مای سورا که قدیم و حد مد و ملاب صفت آن سها که در بار
 چهار ماسه سب مای سید ریال شش ماسه سله توتیه ریال دو ماسه که و یک سیم ماته کوفه حیمه و در پی سسته که در کبیر
 چر پی در یک سب کاب ادا حته آب را در سسته کرده حوب صاید و رسیم که آرد و صبح نکا و زور و در و دم طریه دوم در پی
 آ ناک ادا حته مخلوط نموده لعل آرد در زور و رسای کلی میو در زورق محمول مای سورا که صفت آن اسپول
 کاسری شهبائی هر یک دو ماسه مار یک ساشده و گاه در مد و حاجت دو ماته اسرین دو که در گلاب بهت تو که
 مد و عس گل چهار لوله آیمته در چکاری ادا حته لعل آرد بعد استعمال آن سورا که و کرد ری سده داره اگر یک با کت
 کند و سه ماته دیگر استعمال ماسه و لکن لول و دای ادری چهار گریه و اگر الحاق آن شود و سده ماسلیق که در
 اول چکاری یک تو که غسل سید در هشت ام آب مروج نموده مگر بعد از آن سحر نموده لعل آرد ایضا مای

سوراک محرب و معمول صفت آن مرکب سبک کاس بزرگ سارک کونج سلاج پوست لبلله زرد
 بلبله کلمه هر واحد نیم پاؤ در آب نیم آثار سوسانده هرگاه نصف نامده و در آورده یا لایله و در پارچه بگذرانند
 کل از سی طمانیه هر یک سش مائه سنگ حرارت و در قوالب بیله تهر چهار مائه سائیده و پارچه سر نموده و
 آب مکرر اندام و در سینه نگه دارد و وقت حاجت بعد از سه مائه زبوت در آن حل کرده و بکافور رسد سائیده

باب السین المله

متنصر به چهار فصل فصل اول در سعوطات معمول کسب صدر کشته الوارث و تند یا لام صفت
 آن کافور ایون هر دو مساوی تقدیر و سه سائیده بروغن گل یک مائه آمیخته مکرر عمل آورد و اگر سینه و
 امعاء کسد اولی است و اکثر اوقات کافور و روغن گل فقط عمل می آید و معده ای افتد ایضا معمول صفت
 آن ایون رعنقران یکدیم مائه طمانیه دو مائه تنکطر در یک مائه دیرتر بر ماں در روغن گل در روغن معده
 حل کرده سعوط نماید ایضا برای صدر و سینه گرم و در گوس سار صفت آن ایون کافور و زعفران
 مساوی کوفه سخته مانند دس چهار مائه یک حساب و در روغن بیهوشه حل کرده در سی دخت در گوش در گوش
 حکامد سعوط برای صدر و محرب صفت آن سبک عمر میعه تقدیر دس گرمه نگار بر موه و
 ماں سعوط کسد ایضا برای صدر و ریجی و دارد صفت آن حدید ستر تنک هر دو مساوی سائیده
 در روغن حیلی سعوط نماید سعوط محرب حمت در روغن شعله مرصه صفت آن مشک به مائه بار و روغن
 انام و بار و روغن پسته یک و روغن حل نماید و چند قطره در می چکامد سعوط محرب در سر و روغن صفت
 آن چوبه را یک دست مالدک نوشادر نگالی هالمد که آب سود سرد یک می مرده جدم تر نه لعس را کسد حمت
 سعوط محرب برای صدر و دوی و قابل گرم دماغ و حرارت صفت آن حلیت کافور هر یک در
 در روغن گل حل کرده و سعوط کسد ایضا معمول صفت آن لبلله را در آنکه سر و حصص در آن خوشاید
 باشد سائیده یا در آب سبک یا سستالو سوده در می چکامد که در قتل گرم عمر است ایضا حوط عصاره
 مرکب حوج و نیم و شریقه و سه مال و امربل ماص و حصص سوده آمیخته محترست و مرا سبک مار و روغن گل
 عصاره قطیفه روغن کدوی تلخ بیرانده و یکسد سعوط معمول را با شعله و عصاره صفت آن کافور
 در روغن گل سائیده و قیل از طلوع آفتاب کاس موافق در سوراخ می فرافش حید قطره و در روغن کافور
 ایضا معمول ساه عبد العلیم صاحب مرحوم صفت آن ستر تخم کهری یک عدد در آب سائیده و ح
 قطره اراں در می صحراف در و قیل از طلوع آفتاب بچکامد در سه روغن صحت می سود ایضا از غمرات
 حکم می بخش صفت آن در جاس سوانس مرص سمد رهل آب سوده حید قطره و قیل از طلوع آفتاب

در می چکاند و بعضی در خالص چکاند ایضا اگر که بر دهن چرب ساخته اند که گرم کنند و دست مالند و در سه
 طره در هر دو سولح می چکاند عطسه مسامحه نماید و در دقیقه و در چهارم ایضا آب ادرک مانند کبیرنج
 به طره در می چکاند مسعود که برای شقیقه و در او در بسیار فرست صفت آن موسیانی تقدیر
 بر دهن مال مار و عن گل گدازه مشک تنی کا فور حد ستر بر یک لور یک حبه حوت سخن کرده با نه مملو و ساق
 آب سوط نماید مسعود معوی حافظ و مرل سیال یعنی و مستعمل بعد تنقیه صفت آن مشک یک حبه
 مدید ستر هم به در او در دهن ماسین حل کرده تسبیط کند مسعود که مملو اختراقی مدید صفت آن
 رعب الطلح سر کوه شامه و صاف نموده همراه دهن بلور و یا سیبیده بعد از معیبه و ستر آینه در می چکاند
 مسعود هندی جهت صرع تناد می محرب صفت آن مار کانی کور و خشک کرده کا بهیل کچکی هر یک شش تا
 ده حبه ماس تسکا لور چار بهاولی آینه در او تقدیر و دانه اس گمر ایضا مع صرع صفت آن
 است سنج آگ شیر بر ساییده صاف کرده مسعود کند ایضا محرب حکیم حریب حال صاحب رای صرع صفت
 آن ستر تخم جوه ر عهرال سات سید در اسر بهر آب سائده در دهن گرفتن صرع در هر دو می به چهار فقره
 ایضا مع صرع صیان صفت آن حدید ستر حلیت حوت سخن نماید و تقدیر چهار شیر و در شیر صرع
 ماس مسعود طایع کال که در لاله مرله سوی می در قالی و لقوه و رعنه و جمیع امر اص بارده دانه حوت صفت
 آن برگ دغلی گرفته در باور چی حله در دهن آدر که خشک گردین شصت درم ارا و در صرع در او در دهن
 در عهرال هر یک سنج درم کدتن چهار درم عاقر قرا سی درم سوده کاکر برید و گاه دم الا حورن عوص ر عهرال میکند
 مسعود طعن بر دل الماء از دهن صرع صفت آن مشک نالک ماسه ر عهرال دانه با بهر یک ماسه کا بهیل چهار ماسه
 نه تقدیر قلیل استعمال کند مسعود طایع رفاع صفت آن کدرا میول کا فور بر یک یک حبه با سیباید
 در می چکاند مسعود طایع می ختم کر اسده و معصا بود صفت آن سوسر زهره کلک تخم حنظل خرقه
 رار رسامد و لول ستر اعانی ارا ر یکینه در آفتاب گذارد تا خشک شود پس تقدیر دانه کدس چهار سار و
 دلت حاست ازان در قطره در دهن مرزخوش حل کرده مسعود نماید و اگر سوسر شش محسوس شود در دهن کد
 استنای کند مسعود برای کولالاف محرب صفت آن عنبر در عهرال آب لعلع مسعود نماید ایضا
 محرب صفت آن امار سرب و در و سسل الطلح در طرف مس کوه شامه و در دهن مرکس در دهن شسته
 چکاند مسعود طایع عطسه صفت آن آب گل حطی مار و عن گل نمر و ج نموده مسعود نماید و کدرا
 فصل دوم در سومات سنولن جهت اقسام قلاع محرب صفت آن مار و شب یانی هر دو برابر
 سائیده مالند سنولن معمول که مسح خوشش و بهن کاشکی کند چون دوا می سمیه مرص آتشک حور دانه

در دهن چکاند و بعضی در خالص چکاند ایضا اگر که بر دهن چرب ساخته اند که گرم کنند و دست مالند و در سه طره در هر دو سولح می چکاند عطسه مسامحه نماید و در دقیقه و در چهارم ایضا آب ادرک مانند کبیرنج به طره در می چکاند مسعود که برای شقیقه و در او در بسیار فرست صفت آن موسیانی تقدیر بر دهن مال مار و عن گل گدازه مشک تنی کا فور حد ستر بر یک لور یک حبه حوت سخن کرده با نه مملو و ساق آب سوط نماید مسعود معوی حافظ و مرل سیال یعنی و مستعمل بعد تنقیه صفت آن مشک یک حبه مدید ستر هم به در او در دهن ماسین حل کرده تسبیط کند مسعود که مملو اختراقی مدید صفت آن رعب الطلح سر کوه شامه و صاف نموده همراه دهن بلور و یا سیبیده بعد از معیبه و ستر آینه در می چکاند مسعود هندی جهت صرع تناد می محرب صفت آن مار کانی کور و خشک کرده کا بهیل کچکی هر یک شش تا ده حبه ماس تسکا لور چار بهاولی آینه در او تقدیر و دانه اس گمر ایضا مع صرع صفت آن است سنج آگ شیر بر ساییده صاف کرده مسعود کند ایضا محرب حکیم حریب حال صاحب رای صرع صفت آن ستر تخم جوه ر عهرال سات سید در اسر بهر آب سائده در دهن گرفتن صرع در هر دو می به چهار فقره ایضا مع صرع صیان صفت آن حدید ستر حلیت حوت سخن نماید و تقدیر چهار شیر و در شیر صرع ماس مسعود طایع کال که در لاله مرله سوی می در قالی و لقوه و رعنه و جمیع امر اص بارده دانه حوت صفت آن برگ دغلی گرفته در باور چی حله در دهن آدر که خشک گردین شصت درم ارا و در صرع در او در دهن در عهرال هر یک سنج درم کدتن چهار درم عاقر قرا سی درم سوده کاکر برید و گاه دم الا حورن عوص ر عهرال میکند مسعود طعن بر دل الماء از دهن صرع صفت آن مشک نالک ماسه ر عهرال دانه با بهر یک ماسه کا بهیل چهار ماسه نه تقدیر قلیل استعمال کند مسعود طایع رفاع صفت آن کدرا میول کا فور بر یک یک حبه با سیباید در می چکاند مسعود طایع می ختم کر اسده و معصا بود صفت آن سوسر زهره کلک تخم حنظل خرقه رار رسامد و لول ستر اعانی ارا ر یکینه در آفتاب گذارد تا خشک شود پس تقدیر دانه کدس چهار سار و دلت حاست ازان در قطره در دهن مرزخوش حل کرده مسعود نماید و اگر سوسر شش محسوس شود در دهن کد استنای کند مسعود برای کولالاف محرب صفت آن عنبر در عهرال آب لعلع مسعود نماید ایضا محرب صفت آن امار سرب و در و سسل الطلح در طرف مس کوه شامه و در دهن مرکس در دهن شسته چکاند مسعود طایع عطسه صفت آن آب گل حطی مار و عن گل نمر و ج نموده مسعود نماید و کدرا فصل دوم در سومات سنولن جهت اقسام قلاع محرب صفت آن مار و شب یانی هر دو برابر سائیده مالند سنولن معمول که مسح خوشش و بهن کاشکی کند چون دوا می سمیه مرص آتشک حور دانه

صفت آن را در حدیث برگ مورد نگار کد رسد رسام الا عربین ما و کیم و کیم حرم مساوی سون کا ویم
سنون که تحت آنکه اذ بان و ماصورثه برین ادویه است و معمول صفت آن هرگز سداب خشک دوم
اسکانا یک ریج هر یک یک درم همه را سوخته و در سرکه کشیده پس در کوزه و بهاد و گل حلت به و در آتش نهاده
تا که کل صبح سوخته و او را سوخته گردانین بر آورده و در دانه ای مادی و انگ را که انگه در حید و فصل آنی بر جوب
سوخته سنون فرد که برای آرد و دمان حار و آنکه در درم نه و صبر و سقطه باشد اسکا کام و دمان معمول است صفت
آن پوست انار گلزار و چوب سماق سید برای بریش مار و بر اندامه کومه همه استعمال کنند سنون که برای
در دمان و اسکا کام آن محرم است صفت آن رکیب سون کبکی مایه ترنگ بهر کس که سید بیلده هوتنه
سوخته مساوی همه را یک سائده سون سارده ایضا محرم صفت آن مشکله رکیب مرغ سیاه
سده هوتنه بریان روزه سید بریان کبک سید چاله سوخته بهنگری داره الایچی کلان نمک لاهوری هر یک شش
تخم سرس یک لوله کومه نیمه سبب بالیده و مالالتش پان سحرده ایضا محرم صفت آن اسر را سون
کرد و ماهور آن دار فلفل صلیب کسده و پارچه سر کرده را بر یک جمع پاپس و سبب آن خشک و پوست آن را بر
کرده و ماسه مد و ف حاجت مردمان مال و آتش از پس برید برای رفع درد و کوب دمان سبب سید و کوب
است سنون «حرب سج و علی الدس مگر گنج دس اندر سر و اندر برای استعمال دمان فی علیه صفت
آن پوست بلبله کاملی پوست لاله آله سنی رکیب دار فلفل بوتان قه و یک سگ را بر درون گرفته و آنکه
عده همه را درون سوخته و ماهم آینه سون ماسه ایضا که حکیم کل جالس صاحب حمت نواب محمد الدوله و کوبه و
نورده و آنکه سبب صفت آن مشکلی بر و در کمال صبح سده سده سائده الایچی حور و گل سبک
روم سید بریان از هر واحد دو ماسه سید برای زبان کوبه یک ماسه سون سارده ایضا فلفل چهارم و سبک
سبک حراحت معشکی از هر یک سس ماسه نو در سوخته یک لوله الایچی هم لوله و رویی حور حبه عد و آنکه در
کوبه بریان ماسه عده همه احرا که همه سس سارده سنون حمت رفع درد دمان و اسکا کام اصول
آن «فکر لایس و ساسان و محرم معمول صفت آن یله هوتنه سوخته کسیر خشک بریان روزه سید
بریان رکیب سبب سیرین فلفل سیاه کات هندی یک سبب کسین مشکلی همه را بر گرفته سون سارده و در
و یکریک لاهوری حور یک ساه و کسین است ایضا که حمت درد دمان و حریال حور و اسکا کام
و اگر از اس ساسان همه معمول صفت آن یله هوتنه سوخته سبب مانی سوخته یک لاسو می کبک یا نرا
مار و سوخته داره الایچی کلان ربه مساوی کومه همه استعمال ماسه و اگر دمان متحرک ماسه هر کس سبب
سر اید و یکری برای درد دمان و اسکا کام آن محرم و بی لای صفت آن مشکلی رومی بلور و کد

جنفل الطیب سداشته و تحمل جولیاں و تول سوحته الایچی خورد مع پوست مک لاهوری حر و حشر در و سوحته مازدا
 کات سر کماں سوحته هر یک دو تول که سیر اکسیس بر روت رد و هر یک مک تول تو قیای سر بر یاں سست باشد
 کوه سخته سول سار مد و نالیدن لعل کرد و پا د هر دو مسادی سوده و بالایت خوردن شر و پاں تیر برای در
 دماں دارد سولست سنول که در تسکین آلام و دفع جریان خون در و پا بیدل گوشت و مع رگس مواد و تیر
 و پاکتر از صوانیست **صفت آن** سده طما سر گل سرخ تخم مورد و گلاب کات هندی و تول کرم راج افاقا
 از هر یک جردی باقی سه حر سول سازد سنول که در رازله درد دماں و شست و طوبوت سرله و درم لته حر سولست
صفت آن و تحمل مک سگ برچ سیاه گیر و خاکوی خشک که در رمی می کشند هر صبح اود و سر را ساینده
 نگه دارد و در وقت که خواهد قدری سرد دماں مالده و در پس واکرد و سر گولن ماسد که لعاب بر آید و بعد یک گهری
 کلوری یاں خورد و او را یک آن دماں نشوید بعد و گاهوری دیگر خورد و آب خوردن بعد دو گهری مصالیه
 دارد ایضا سمول برای درد دماں و اسهال **آن صفت آن** دانه الایچی و مار و سریاں هر واحد یک
 توله پونگری سریاں کات سعید و چرس بر و سعید و شش مائه پیلانگی سریاں بوست پیلانگی سریاں آنکه سگ حلت سده
 هر واحد بهار مائه مصطکی پاکه کس بر واحد سس مائه سیداری جامیه و دعه و تو قیای هندی سریاں دماں
 سنول سار مد سنول که برای استحکام دماں و پرسدن گوشت لته و حلای دماں سمولست **صفت**
آن یله هوته که کشته سعید بریده سعید مصطکی رومی سحر دتی هر یک سه مائه مک لاهوری و تحمل کسیر
 کس هر یک شش مائه کپور کجری کتاب جیسی هر واحد یک نیم مائه یله هوته را در تانگه گرم بر آتش بهاده و سخته
 نماید و در آن کشتن را بر اندک سریاں کند که سر جی گیر دانی اود و آینه کوهت جینه تل مسی سار مد بعد و لث چهار گهری
 از آب احتیاط ماسد سنول که در دفع درد و شش دماں تایت عظیم ملا تاحر دارد و مار با حشر رسده **صفت**
آن کله سوحته متل رکال کرده تخم الماس هر یک یک توله لعل سدا مک لاهوری هر یک شش مائه سول
 سار مد و لعا اسمال شر و پاں خورد ایضا مائه دو دماں و مطیب دماں در دفع درد اسهال فی العوار و عر ماسد
 کله صاحب **صفت آن** صطکی کس تخم مل و تحمل سریاں سگ حرارت سریاں سهاگه سریاں سگ سمر
 مک سده هر یک یک دام لعل کسیر سریاں کس سعید بریده سریاں هر یک دو دام ماکر موته چهار دام کوه حیه
 مرد دماں مالده و آب مصصه سار مد و پاں خورد اگر سب درم لته یا فلاح مالیدن این و سوار ماسد قدری
 از آن در آب جو سار مد و یکرم مصصه ماسد و مایه در دهم گسرد سنول امیص که بهتر من سومات است از برای
 اسهال که و دماں و مع الصباب سرله موسوی لته و حط آن از تامل و قطع و قطع حرج حول دماں و دفع تو
 مد و پاں **صفت آن** ماز و قرحا و جری که مارج سده کونی مک شش مائه پوست امار مار و قشار کدر

تعداد از هر یکی یک سرج و در هر یک سه سال می رسید که هر یک که یا ملک نژاد است تا حدود سوره هر یک یک سیم باشد و هر
 سید مصطفی خود را سنان که یک یک باشد میل کوس سوخته و اگر هم هر سید دما بل مگر هیچ با سنج سوس کوه و سراج
 گند سوخته است و لیله هر یک چهار سده طاسیر هم هر دو سسته تیرا کشته حاکم بریاں آورد و در هر یک یک سیم
 مار یک کوه سیمه کاهور فیضوری سست سراج سود و داخل کرده و در دما و لسه مالد و بعضی اوقات اسیر که مخلوط کرده
 کشته سنون حبس و کوه اسنان که در رطوبت بود و معمول است صفت آن در نقل مصطفی سعد گل سراج گند
 سسل الطب حور السور و مساوی کوفته سیمه سب وقت حواست استعمال نماید سنون حور ای استقامت دما
 و در آن و جهت آمدل حول لته صفت آن که کوه سوخته و در و دیو است لیله در دم تولد آله کات
 سیاه و در هر یک یک تولد سوکمی تو تانی سر سوخته هر یک هفت مانه خب بانی بریاں دار فلعل بریاں هر
 یک پنج مانه فلعل کرده مانه کشید تولد رکمل بریاں شمش مانه و فل سوخته کف در مار بریاں هر یک یک تولد
 سگ حواست هب مانه نائین حور در بر و سیاه هر یک هفت مانه محیطه کس دانه فاعله هر یک سست مانه
 کوفته سیمه سول سار و سب الیده المانی مال حور و آب نعه و سدر و صبح هم استعمال نماید و مانه گری
 آب سوخته ایضا معمول مقوی اسنان و ملع حرج حول صفت آن سها که تلیه بریاں مشکلی
 بریاں هر واحد یک تولد قر فلل مانه تخم بین بیل مار هر واحد دو عدد فلعل سیاه شتر که به یک لاهور
 هر یک سب سنان هر واحد سست مانه در و در کل سراج صمدل سعید گندار ساق فلعل در و در کل مصطفی
 زه السور قسط لکانه عدد سده کسه وانه الایچی هر واحد چهار مانه سپاری چایای سوخته بریاں یک عدد کوفته سیمه سول
 سار و سنون فی نظیر حرت کوه دما و و تسکین معن آن در یک اناس خوش رنگ می آورد و معمول اند
 مخرج صفت آن مار و سرنی سولج حرام کوه کویا سر سوخته و دو ادم سیمه سول کی هر یک سیمه سول یک کوه تولد
 کواتی مصطفی گندار لیله رگی آله هر یک مانه سگ حواست مراد و فولاد هر یک یک و ام سیمه سار لعه ساید و
 دما و مالد ایضا جامع الصغ حور و معمول صفت آن شب دیاس بریاں کشته سعید
 مراد و آس پوست و حرت سول سرنی از هر یک سه درم کسین یک درم پوست امار سم درم پوست لیله سدر
 حور صبی یک درم سله توتیه مرسته و دو درم لعل فی سنی مالد لداراں سردی کل تکریم معصمه سار و دما
 تکریم معصن کسید حمت استقامت دما و و تقویت اده بیل مدارد ایضا حور که نوی دما و حور سار و دما
 دما و مالد و در دما و در سار و صفت آن که راجع سید صمدل ساق گندار دانه الایچی گندار هر واحد
 درم سول کمال سرنی در سار و هر یک سه درم باقر قرعا و سوخته مصطفی هر واحد دو درم و در دما و آله گل سراج
 سراج درم قر فلل مشک هر یک یک درم و فل دو عدد اول مشک در گندار ساید و او و دیگر آیه سیمه مار یک

سج کز مارچ خسته لایزال در سبک را یک برگ سوزد دم الاحوی سجد کوفی حدس مقتر بر یک واسه تسبیحانی نیل پیر
 است که مود حیدر لایزال در سبک را یک برگ سوزد دم الاحوی وانه الاچی بریان طاسیر سید و مل سوخته بر یک سرچ ماته کبه سید
 چار ماته کبه ماته سید بر ساید و سول سار مدایضا حسد در دساید و دران قدری مکک دفعل ساد سوخته
 آینه ماته الدل حول رامدی کند و سول ملج و مصطلکی مساوی در حسن حول مدال مخرست و در حال سوخته
 سرد مدال الدل سر مانع سفول که حول آمدل ارد مدان مار دارد و در مدال را حلاله دم مستحکم مایه و در جمع ملج
 فی مدال فی لایست جمعیت آن حول بریان پوست مادام سوخته هر واحد تولد سماوی کشش باشد کل
 مار و هر واحد دم پوست انار سجد کوفی مصطلکی کات سید بر واحد سانه سنگ حرارت دو دم ام الاحوی دار نیل
 بر واحد دساید تولدای سر بریان یک دم ماته در سوزد کوفه حیدر متون سار زو مالک فصل سوم در سوزد
 سفوف کشینگر صدرع صغری و حارسی رامست جمعیت آن معرجم حارسی معرجم کدی و در
 تخم حرد کسیر مساوی الورل ساید و ساب هم جدا میجه کک است کور در صبح یا وقت خواب سفوف
 بنفشه مانع صدرع مار و در گوس مار و اگر لایزال در صغری لایه سهل نماید آن وقت عمل آرد جمعیت
 آن سخته خشک سی درم گل سرج پا در دو دم کسیر متسر بهف و دم شکسید برار کوفه حیدر صبح حسد ملج
 نایک تولد کور در سفوف آله محراب برای صدرع حارسی و بخاری و دو ساس سوداوی حاصل سده
 جمعیت آن کشیر خشک و دو لکه آله مقفی یک تولد کا و در مان گل سرج مدلل سید مکه کشش ماته کوفه
 سیم ماته سید هشت تولد آینه سفوف سار مدلعی اوقات این ادویه اصا کدو میسود و بسیار حیدر
 می اند طاسیر گل کا و در مان زر خشک ساقی مکه ماته حیدر ماته تخم کاسی شمس ماته در هر یک ماته ماته
 کا و در مکه یک ماته مانع قهای ساسا ملل آرد سترت از کشش ماته نایک تولد سفوف طباشیر مانع
 حار و تراب و دران صدرع حارسی و مسکن حرارت مکه و حاس اسهال صغری و دساکس کدو طاسیر دم وید
 سو و حس و پ حیدر و جدی جمعیت آن کا و در یک درم مدلل سید و دویم درم ساق تخم حار و حاس
 مقسر در خشک مقفی تخم حیدر ماته تخم کاسی سید بر واحد ج درم گل سرج دو درم طاسیر سترت درم کوفه
 بیخته سفوف سار مد حوراک سدر ماسرت حار و عورای سترت اما کور در سفوف مانع کدو و در
 صدرع حارسی جمعیت آن اسپول سدر درم کشیر خشک و دو درم طاسیر کین م سوای آول کوفه سید اسپول
 در دست آینه یک درم لایزال در سوزد سفوف مانع سدر و در جمعیت آن تخم حشاش مقتر
 کشیر خشک مقتر معر مادام برار ماته مساوی هم حوراک است ماته نگلاب و گاهی معرجم مدهای یکم
 مقتر حوص مدهای دانه و معر مادام میکس و درل کسیر و حیدر میکس مدلی الواقع در معر نگار و مدهای که مده

دوار اسهال مع بس مقفوف که جهت سوست و سهر و تقویت دماغ و دفع مرقات لی بصیرت بصفت ان
کسید مسک بر دزد و تخم حشاش سید بریان تخم کاهوی مقشر مع مرادام مقشر قرقر که وی تیوی مراد و سوس
بسات سید و وارود سال سرتی و دو مسال مقفوف که مقوی معده و دماغ است و دماغ صحوه ککرات
معده و دماغ حول استعمال کرده می شود و بعد از آن معده دماغ است از برای سسات که سبب صحوه ککرات
است و دماغ با سبب صفت آن رخ ترکی که یکیل که سوسه برادر یک یک حرکت شک چهار حرکات سید
بس حرکت سید سرتی و در دم باشن در دم بار بر سرین با سوسه علی مداخلای ماقا و مل جاره مقفوف
حفظ که جهت لیال مایع است صفت آن که روح ترکی که یکیل که سوسه برادر یک یک حرکت شک
دار صی فر ل یک هفت درم سات مراد و حرکات سید درم از معمولی مقفوف الا جور که در لیجو لیا و غیر
امراض سوداوی همراه با الکس متعل است صفت آن ساسکی الصمول هر یک سح درم تر مد موصوف و درم
عاریقول درم سید لاجور و معمول بلبله سیاه مار کوسه هر یک سح درم گل سرح جبار درم پوست بلبله کالی پوست
بلبله درم مساح بر یک سح درم اسطوخودوس و درم کوفه سح سقوف سار مد تر سار بر ساسه مانک
نوع دیگر مایع که در صفت آن لاجور و معمول عاریقول سید هر یک دو حرکات پوست بلبله درم ساسکی
گل سرح هر واحد یک حرکات سح مراح مقفوف سح سقوف سح سقوف سح سقوف سح سقوف سح سقوف
آن پوست بلبله کالی بلبله سیاه انیمول هر یک دو درم مساح حب الیل ساسکی هر یک سح درم تر مد سید
مجموع کوفه سح سقوف سار مد حرکات اریحار درم با چهار سقال مقفوف مسهل را اریحار علویان که
مسهل سودا و بلغم غلیظ و محترست و سح و سح فاکله دارد صفت آن تر مد سید مخوف حرا سید و روغن
ما دام چرب نموده کس بلبله درم ساسکی هر یک یک درم یکیل یک دانگ عاریقول ملائم سید بر یک سح
مساح اسطوخودوس انیمول عو گل سرح کثیر هر یک دو دانگ سات سید و درم کوفه سح سقوف سح سقوف
ما دام چرب کرده سرتی ارد و درم تاد و متقال لیدارال آب سکر م سوسه مقفوف سار ک مایع بالجو
و جمیع امراض سوداوی مثل هق اسود و حدام او رام سوداوی و حرکات و قوما و غیره و برای دفع
مواد سوداوی ما با الکس بر مسهل صفت آن لاجور و معمول دو درم سح سقوف سح سقوف سح سقوف
سح بلبله کالی پوست بلبله درم هر یک چهار درم انیمول سوسه ملائم مساح هر یک هفت درم
ساسکی گل مقشر هر یک سح درم تخم ساهتر و شش درم تخم مالگو سوسه درم او وید را کوسه سوسه سید بر یک سح
که اسیار از برای سیر بر مایه و کوفه داخل نماید و سید همه سکر سید آسجته اریحار درم با هفت درم استغاف
کاسه ماعرق کاکورمان و سکر یکرم دیا ما با الکس مقفوف ترنج مالیف علویان که در دماغ لید سح

حوصلت صفت آن پوست مرغ و بجزه و علاج او حرمان پوست هله کالی هر یک پنج مسال سلول مسال
 دار چینی سلیج و دانه و صلیب هر یک سه مسال مد و از حطائی مشک عسرا شنب حد مد ستر یک نیم مسال در
 طلائک ادریس بر دو چهار دانگ حورنوار و مد طولی سلیج رار باره ماهان حطائی ر کمیل تخم سداب کهر با سدر
 عود قاری سسل الشب مطحوم میسالیوس استوخودوس هر یک یک مسال صغرفارسی دو مسال حدک پشیر
 پامرد مسال کوفه حته سترتی یک مسال با عرق مادر کویه سفوف سفید مرای صرغ و حد و در دس دافع
 صفت آن در دس عرق رر ماد مصطکی لرسم مقرر ص بوریدان تخم مادر کویه گاوریان قافله صاب هر یک
 سه ساسه حد و در عرق هر یک یک مانه سد و صلب مرگ فرک مشک دار چینی سلیج سسل الطیب ابر هر واحد
 دو مانه در کاهان مسری چهار ساسه هین سس مانه کوفه حجه سفوف ساخته ماب سفید هم و در ادویه اصل
 ماسد حر اک تسس مانه تعریات و اسر ساسه سفوف حمت حد صفت آن پوست هله در دس
 طلاء آله با کمی پوست ج اکبر دستی به ساسی کوفه حجه هر در کور و در سفوف مرای اصلاح محراب سج داد
 صفت آن کتاب صی کتیر حشک شکر طبر در مسادی سد و سار مد حر اک هر در نقد رتوله سفوف
 مرای دغ رکام و در له و در و در و صیق العس محراب حکیم کلو صاحب مرحوم صفت آن اصل السوس
 مقتر و در بادان یک شکر سفید مانه سفید حکر کوفه حجه نگا به در و در و در تحویل آفتاب در مرغ حل شروع نموده صی
 از شروع مانه ماسکه تا تحویل تسس در مرغ سر طال نیی ماه و ساد و مادت نماید که در تمام سال بار عوارش
 مذکور هس ماسد و در دکر و الطاک و تخم درل شکر و در سب و در تخم و سسته که مر تل تهای کسه و سفید و صد
 و عس العس بر سسته سفوف مافع ترله و دافع پوست دافع صفت آن کشیر مقتر تخم کاهو تخم حشاک
 هر یک دو مسال اصل السوس بادان دار چینی هر یک یک مسال کوفه حجه سفوف سار مد حر اک و سد
 بعد سقیه لعل آر مد نوع دیگر که در رکام و در له سد عس حد صفت آن تخم حشاک سفید اصل السوس
 مقتر پوست هله رر در ارمات برابر به کوفه حته صر ار سه درم هس درم جرد و ماسد و اگر خواهد کل جرح
 و کستر حشک صمدل سفید نادیاں دار چینی برابر ماب برابر به کوفه حجه سفوف ساخته وقت سام ار سه درم
 ما حمار درم دس سفوف مرای صیق العس ترلی ارمات حکیم وارت طلیحان صفت آن تخم
 تخم حشاک تخم کاهو مقتر هر یک چهار مانه تخم حشاک تسس سیاه رب السوس هر یک دو مانه کسرا ستر
 مانه کوه بول گل ار سی سد و در هر یک یک ساسه به شکر ی سج صرغ عاب همت دانه کشیر حشک سه مانه
 مار یک سائید و در سترت سسته سس قوله آینه حته سه حصه کمد و یک حصه هر در و در سفوف
 سیاه مرای رنوار حرات علامتی حان و له مولوی علام حیلانی حال بهادر اسوری صفت آن

انک حریفه احساس نفسی بکنا ساهرابی دور به یک هم باو کل فایده برادر برادر برادر که هر که در جری ساهادگی حکمت مد
 در پاک و سی پاره و سرست انس مد صلاح را آورده ساینده نگا بهار مد و یک ماسته اراا حورده ماسته سفوف
 بهندی مانع صیق النفس بار و صفت آن مرکب آنکه که در رسته در درخت امانده ماسته یک انا رجوع مری
 در یک در هر یک دویم و ام عینه هر دو در آب ساینده مررگ مد کو ظلا ساحتیه حشک نموده در سوخته گلی نگا هاشته
 در میان و کس مایک دشتی مایک پاس گدارد ماسوخته سود و در ماسب نگا بر مد و صحنی اراطاسی و قرحل
 و کله و کار ایستگی و در فاعل بر ابرنگ درین سحر آورده و فایده بسیار متشابه نموده سفوف که مر اس
 صیق النفس و سرمد للمعی چرب اطامی به دست صفت آن نمک مول بهار کی فاعل در فاعل تخم کنی
 کار ایستگی یک سیاه ماسک سنجی خوش مساوی کو فته حیه نگا بهار مد و یک ماسته صبح و یک شام حور مد و در
 طعام روعی در در ماده حور مد سفوف صرح محراب جت صبح ماده کمال صفت آن تخم حلی صبح
 عری گل ارمی کثر اطامیه هر یک دو ماسه رب السوس همداه تخم حاری ساسته معر ادم هر یک ساسته
 تخم حیاتش اگر و فایده هر یک چهار ماسه کو فته حیه سار مد و قدری در دهن نگا بهار مد ماسته سفوف
 خشکاش سهره و صیق النفس و دات الحسب امان است اریاض فله گاهی مر جوم صفت آن
 احساس سفید و سیاه در هر یک سچ در م رب السوس حاری صبح عری معر همداه سکره تعال اری یک در در م علم
 سدرم کو فته حیه سترتی و در م ماسته سعه سفوف مانع سهره و صبح لغت صفت آن اصل السوس
 صبح عری هر یک چهار حرد در فاعل یک حرتکه سفید بر اسر سفوف سار مد حور که تقدیر و متعال حدر و حور
 سفوف بلبله سهره و صیق النفس لمعی معمول صفت آن پوست امار و لاتی در فاعل کار ایستگی
 هر یک ش ماسته یک لاهوری یک سیاه هر یک یک توله پوست لبله و توله کو فته حیه سفوف سار مد و در
 و دعات قدری قدری حور مد سفوف سهره صفت آن کثیر اصل السوس صبح عری هر یک سهره
 در م یک بیابان سهره دو در م ساینده یک ماسته حور مد سفوف سهره که فعل آمده است صفت آن
 اصل السوس سهره کار ایستگی صبح عری پوست حساس سوخته ساسته هر دو حرد در فاعل سها که
 بریاا پوست بلبله معر تخم کوچ کات سفوف قرحل پوست امار و لاتی هر یک یک سفوف ساحته تقدیر و ح
 حور مد نوع و دیگر مانع سهره لمعی در نو در قطع بلغم سهره لیسف قاطع بیت صفت آن کاپهل پهل
 یکرم مول کار ایستگی بهار کی در فاعل مساوی ساینده سفوف کرده هر روز یک در م لعل آنجهت بخور مد
 سفوف سمندر پهل مانع ر و در سهره لمعی صفت آن معر سمندر پهل فاعل در فاعل
 پوست حساس صبح عری کار ایستگی اصل السوس مساوی ساینده سفوف کرده هر روز سدرم در م بهار

سفوف بخت الدم المایک حکیم مرید مال صاحب صفت آن سگ جهانت دم درم دردم
سایه و پست صفاس دم الا حوس ارم یک یک دم که ماریتیه اتمار هر یک دو دم ساسته حرقه مقصره ارم یک
دو شقال کوفه سحبه سفوف سار به شرت ارم یک دم تا دو دم ایضا ارم یک و الم حکیم مدوح صفت
آن ریتیه اتمار دم الا حوس صمغ عربی که ما افاقا حصول مردار به ناسه صد لیس سد سرطان سوخته حکم
که اتم مقصر نشاسته هر یک یک دم تخم حرد و دو معال حساس دو دم که ارم السوس گل ارمی هر یک در
مقال گل و اعشانی بزم معال گل یکو در دم هر هر دو ساسه کافور قیسوری بزم درم سرتی دو دم
سفوف نصف الدم صفت آن گل سرج حنا سر گل ارمی گل محتوم تخم حرد ساد
مدی حصول ارم یک پنج مائه که را صمغ عربی که اتم حساس سیدر السوس افاقا عصا و لویه التیس
ار هر یک سه مائه اسپهول است مائه ایول دو مائه عمار بر فطو اتمه را کوفه سحبه سفوف سار مدحوراک
مائه همراه آب برگ مائه مدوق و سرت اتمار دو توله و اگر مراد و سد مرکب سه مائه ارم سار مدحوراک و اگر حرارت
نوی مائه که رسنه سرب ارم سفوف دیگر بخت است الدم صفت آن سد و س که اتم
ما که سرج و اگور بازنگ هر یک شش مائه صمغ عربی یک توله که اتم چهار مائه دم الا حوس افاقا حرد و
هر یک سه مائه سادج مدی ایول معرجه داه مرکب دو مائه طاسیر گل لمتالی مرکب سه مائه کافور سرتی
سرطان محرق هر یک سه مائه سوای بازنگ همه را کوفه هر در سحبه مائه شرت و یا بودا دو توله سرتی
لغات اسپهول شش مائه لغات هدا به چهار مائه سیر و معرب العطش چهار مائه سیر و بازنگ شش مائه
تخم حرد یک توله سرفج اتمار چهار مائه محور مدوع دیگر الیاف و الم حکم ملوکاں ریاضی نصف الدم کاش
ار مرکه مار صفت آن کافور قیسوری بزم دایک طاسیر دم الا حوس ریتیه سحبه اتمار دردم مائه
که ما که سرج حرد مقصر تخم که بودا و امار السوس حشمت سیدر نشاسته هر یک یک دانگ ایول شرت
رعقران طسوج معر بادام مقصر سه دانگ کوفه سحبه سفوف سار مدحوراک و وقت صبح آب بازنگ
و آب حرد محور مدحوراک ف تمام آب مید و در سحبه دیگر حکیم مدوح که مافع سل است درل کافور تخم
است و معر تخم که وی تیرین و عربی السک ایول سرطان سوخته صمغ عربی ریاضی مع او و دیگر
یک دم و پوست حساس یک مسال و درل رعقران یکیم دایک عوص خرد و کا بود حشمت ایول
و ما دم است شرتی دو دم ایضا مستعمل در است الدم که ارم صد که مائه صفت آن ریو مدحوراک
درم لک معصول گل ارمی هر یک سحبه دم کوفه سحبه سفوف سار مدحوراک یکیم درم سفوف سرطان
که سل و معال و تب و دق و عطشی و اسهال را نافع دار تا لیس حکیم موس است صفت آن تخم

کفار اعاصاب یک درم سر ادام سه درم کثیر التماسه صبح عربی متفرخم که و معترخم ترور متفرم همدار السوس سلسله
 معترخم چارگل ارسی خضاره کیه الیس هر یک چهار درم بلقا مقتره هفت که حماس سقید سرطال سوخته هر یک دو
 درم کوفه حبه حشری دو و فعال تاسه متقال فوج دیگر که برای سل بسیار است صفت آن سرطال
 سوخته ده درم صبح عربی گل قمری حشاش سفید و سیاه هر یک پنج درم کثیر اسه درم باریک مسعود و قوی کا و ذی
 دمان رای انقویت و تفریح قلب و سکس سعال یکبار بر دو بار الشیر و سریت خشتش برای تسکین جمعی و سعال کا
 لهر جر برای تقویت بدن و تطیب آن و برای تفریح فعال کند حشریت این تا دو درم ست سفوف با ص
 سل و محب صفت آن تخم حشاش سفید گل سرخ شش بر محرق هر واحد دو درم کثیر اسه درم پنج یک
 ج درم معر همدار یک درم شکرتیال ده درم کوفه حبه حشریت یک درم ماسریت امار و لایستی سفوف خشتی
 اص بر العار و سل و سعال حشوت صدور و معمول است صفت آن حشاش سفید پنج درم تخم حشره و مقتره
 درم صبح برای ساسه برای تخم حطی مقتره تخم حشره کثیر واحد دو درم طمانیه سفید یک متقال همدار مقتره السوس
 هر یک دو متقال کوفه حبه حشریت دو متقال ماسر و مال یا حبه حشریه بر تاره و در بعضی سوسه شکرتیال عو
 تخم حطی و حشره و صبح درم تخم حشاش سیاه او و ده و مؤلف برای تقویت قلب با صاف دو درم مرادیه بود
 ملل آرد و واگرد و فرغون آید که با سوسه حرق با صاف کرده عمل آرد سفوف که در سل محرق حکیم مصور حطی مرجم
 است صفت آن طمانیه سرست کا و هر یک یک استه رب السوس چهار سرخ کثیر التماسه هر یک دو مانه مانت
 مرادیه ساینه کورید مالایش شیر ماره و در بار حبه و تینده سوسه و حشره و مرادیه اس نماید سفوف
 حکم سر ل حال برای سل و لغت الدم صفت آن عربی السک طمانیه هر یک یک درم ایول نیم درم حشر
 مرادیه مصطکی و ماسه کا و قریه وری یک مانه گل و اعستانی گل ارسی صبح عربی افاقا هر یک یک درم سرطال
 محرق یک متقال تخم کا بود و درم مانت یک درم کوفه حبه حشریه سفوف سار و سفوف ست گلو که هت
 سل و قوی و سر و اسهال معمول است صفت آن طمانیه تخم کا و در مان ست گلو هر یک دو مانه صبح
 عربی سرطال هری محرق هر یک یک مانه کاکار و سرخ و ایلیم مانه کوفه حبه حشریه سفوف سار و مانه حشره
 یا سر حشره حشره در ر متصل عمل آرد سفوف عربی السک که در حق سسلول و ذوق و در میضا دارد
 صفت آن پوست بچ احسار دم الاخوین مرادیه کهراتی جمعی عربی السک عود الصلیب رب السوس
 السوس سرطال محرق التماسه رشته صبح عربی کثیرا مرادیه مقتره هر واحد نیم متقال لمون و عفران هر یک سه
 قراط کا و قریه وری سل متقال کوفه حبه حشریه هفت حصه موده هر روز یک حصه با شیر حشره بار و وقت صبح و حصه دوم
 ماعرق مازنگ بوقت شام و اگر چه اهند قدری لمایه همدار و شیر و ج انجمنه نیز بوقت سه پهرین آرد و در

سودا و گیلانیه بر سر هم که دو تاج معقول کل ارسبی هر یک دو تن متعال ریاده است و پوست حساسیت بیم متعال عروس
 امون داخل حرارک دودرم و ف صبح که کنگ دوت سام آب برگ مازنگ و آب برگ سدر هر یک دو درم
 سفوف جالینوس که برای سلولین ارسبی عیب دارد و ترنلطف و کحیف و قص و الساج و قلیبر
 متعل است صفت آن حماما و ارسبی هر یک دو درم چهار درم تیراج دم در السوس چ دم یک شش دم در عرمان کل
 که در سفید چ دم سفوف سارند سفوف ساحت رقع حقال و تقویت دل مالف حکیم شریف حال
 صفت آن کل گا و رمان گل بلور گل بید مشک گل سرچ هر یک دو درم و وارید با سفته رهر و جفا
 عرمانی که با متب سربا قوت هر یک نیم درم گل و اعستانی طائیر هر یک یک درم کسیر حشک قفسر صد لیس
 دو درم کوته بجمه سفوف سارند و اریک دم تاد و درم هر دو گلاب خورد سفوف کافع حقال سدید الوارده است
 صفت آن صدل نگلاب سوده گل سرچ طائیر هر یک یک درم کسیر مقتدر و درم در عرمان یک درم
 که در سیم دانگ ارمولی سفوف طباشیر که حرارت قلب را دور نماید صفت آن گل سرچ طائیر
 سفید صدل سفید هر یک سه درم کسیر حشک دو درم که مام و اریک هر یک سم درم که در رعدرم حرارک بقدر
 ساس و در سیم دیگر که حقال سدید الوارده مافع و رل کسیر شش دم است در عرمان سه دانگ عوص که
 و مر و ارید داخل ماتی دستور سفوف مر و ارید تالیف علویان حمت حقال و دو سواس عارض سب
 سودای مخرق صفت آن مر و ارید که مام و اریک شش با تبه طائیر مهن سعد پوست بلبله کالی اریتم مفر
 راده صدل سفید تخم مخرشک هر یک یک توله ورق طلا است عدد ورق تقوی که تله دستور سفوف ساحت کل
 آرد سفوف زهر هر که برای دفع حقال و تقوی قلب قائم مقام سفوف مر و ارید است صفت
 آن رهر هر و نگلاب سوده طائیر هر یک یک درم دانه پهل کسیر مقتدر مهن هر یک سه درم که تله تیر و دره
 حشک ساحت گل سرچ گا و رمان ساج صدل نگلاب سوده حشک که ده پوست بلبله کالی هر دو عدد
 دم ورق نقره نیم درم کوته بجمه سفوف سارند و بلبله کالی را علخه سائید و روعس مادام چرب بوده
 آئیر مد و لغد ساس بستر سبب آیمحه خورد سفوف کولوی علویان که حمت حقال و دفع
 مرانی و اسهال دموی بواسیری و حرارت کبد و حمی و تهج ماما و طرد ریاح و مهن سایدل استهنا و دفع است
 شکم حشک صفت آن ورق طلا و ورق نقره عنبر متب هر یک یک متعال و بهت حور و ارید با
 یش کسیر رهر هر و صدل سفید اریتم مفر ص طائیر پوست سیر و لسته دانه پهل کسیر حشک مریال
 آله متقی بلبله سیاه در روعس گا و بستر شکشی همان متقی تاد و درم و اریک مصطکی هر یک یک نیم متعال سفوف
 سارند و لغد و نیم با تبه خورد بد نوع دیگر تالیف و ادر که م علویان مقوی سوده و کبد و قلب است

برای صفای قلب همارت مساکرت معده و ارفصول حلقه لایمی نمود و ادوی مخلوط بصغر در معده و احتیاج
 بالکحل لایمی و دو سوا سلی باغ است و طعام هم کند و احتیاج حاصله پیدا نماید صفت آن آن مردار مداسنه که بر
 سمی کشتیر معتبر است یعنی ساقی آنرا دانه مادر بگوید و در چینی مصطفی و آنه بنیل طاسیتر سدر کوفی و حلالی و ریزه سیاه بزر
 در مرکز پوست قیج ساجی هندی و زرشک مفتی مادیان در و سح عتقانی و هر یک یک معال مشک متنی عشر استند
 ورق طلا و هر یک شش قرطاب سید است مقال کوفته نیمه هر روز صبح و شام به مقدار مقال بخور مدغم است
 سفوف عنبه معمول و مجرب اکثر اراض مله دله و عنتی و فختقان و ناز و میدیل است و فی العود تقویت عجیب
 می بخشد صفت آن آن عشر است سبب شک عطر گلاب هر یک یک مانه قمره ساجی هندی عود عرقی و آنه لایمی حرد
 مصطفی اسار و ن پوست بلبله کالی قریض قریض شک مار شک زیره کالی و در چینی استنه لعل و در لعل
 از کحل لایمی و دانه حور و لوقا قالیکیار هر یک یک نیم مانه سات سفید هفت دانه مالگیری همه را جدا جدا کوفته و نیمه
 یک ناموده عطر نماید و نگه دارد و وقت حاجت دوسه مانه بخورد سفوف ناخواه برای در ریجی حرد
 و سپر و تقویت هضم و حرارت کلیه مومس صفت آن آنخواه تخم کرم من مسادی قند چید تری و دو درم
 سفوف عرب برای در و شکم و لبح صفت آن آن یک سگ یک در ماک سویر و ماک سویر و ماک سویر و ماک سویر و ماک سویر
 اجمود و در لعل حاکار کسل هر یک چهار درم آگوز و مریان یک درم کوفته و نیمه دو درم حرد سفوف
 آنار دانه معید و در شکم صفت آن آن مادیان کسل بلبله زرد یک سیاه هر یک نیم توله ساقی آنار دانه هر یک
 یک توله کوفته نیمه سفوف سار و حرداک مانه هر روز سفوف سنا لایمی تا معول بخت اجزاج احتیاج
 نشه و در و شکم و قوی و لبح و کرم کشت صفت آن آن ساقی کسل بلبله زرد یک سیاه هر یک نیم توله نیمه
 هفت مانه یا یک توله آب گرم دهد و با طحال موافق پس ایسان و نیمه سفوف مولوی حرد بخش برای
 در و شکم و ریجی حرد صفت آن آن یک لاهوری حار قیون یک سیاه تخم کسوت ربو مدحی اسطوخودوس
 هر یک چهار مانه سویر ربو و سفید بلبله سیاه هر یک دو مانه مرک سجاد و توله جلا پار و مادیان کالی ایسون
 هر یک شش مانه کوفته نیمه یک متقال آب گرم حورده باشد و نفع و دیگر هفت تقویت معده و ربع در و شکم
 حرد و ساد و حرد صفت آن آن ساقی سح توله معر دانه یک توله مصطفی یک توله دانه لایمی سفید
 مانه سات هست توله ساییده حرداک یک توله وقت حواب آب گرم سفوف پچاونه برای تقویت
 با صمه معمول صفت آن آن زرشک ساقی آنار دانه طاسیتر تخم خاص هر یک شش مانه زرد و چهار مانه
 کل بروج مانه ربو و سیاه و سح ربو و سفید چهار مانه مادیان شش مانه پوست قیج چهار مانه لایمی حرد
 لایمی کلال هر یک شش مانه مصطفی مانه ایسون و در لعل بودیه حشتک لعل سیاه هر یک چهار مانه

پوست لیلله نامی پوست لیلله در پوست لیلله سیاه آله هر یک سس استه سطر ح هندی چاراسه مک لاله هندی مک
 توله مک طعام مک سیاه کپول هر یک یک توله سهاگه تنوره قلمی هر یک سس استه دو ساسا و دانته بیک ترش یک توله کومر
 سیه سفوف ساسا در حوا حبه تند دیک اسه لعل طعام بخور د فووع و دیگر ارباب اطله به سوی معده و باضم
 اسه صفت آن پوست لیلله در د فاعل سیاه هر یک یک توله لیلله سیاه در کخیل در فاعل مک لعل هر یک مک توله
 مک لاهوری مک هندی مک طعام هر یک دو توله قاقله حار زیره سر آله عقی نادیاں مک سیاه کتیه مقتر
 یک حشاکه نار دانه ماخواد هر یک ماؤ سر کوفته حجه و یک آثار ماؤ مالاب لیموں جیسا بیده در سایه خشک ساسا در
 و سود و در حیه کچا رید و لعل در طعام بخور در حوراک یک دم سفوف باضم و ملین صفت آن پوست
 لیلله در پوست لیلله آله زیره سفید نادیاں مک سیاه ساسا لیک هر یک یک توله در کخیل کسش باسته سفوف ساسا در
 حوراک سس باسته وقت حواب فووع و دیگر بو تار سس آثار فاعل سیاه یک یا و دانه الایچی کلال سس دام کوفته
 حجه در آب لیموی کاغذی سرد و لعل خشک سس عرق لیموں مک سیاه پاؤ سر سیاه بیده آیه حجه سفوف ساسا در
 سفوف آب حیات باضم و ملین صفت آن پوست لیلله کلال نادیاں ساسا لیک سیاه در مره سفید
 پوست لیلله هر یک حار در د فاعل یک حره کوفته حجه یا یک توله بخور د سفوف باضم و حوت مره و معمول
 فاعل مقام مک سلیمان صفت آن پوست لیلله در پوست لیلله آله نادیاں ماخواد مره سفید مک لاهوری
 مک سیاه مک هندی حوا کبار هر یک دو توله سهاگه بریاں کوشا در فاعل گرد دانه الایچی خرد در کخیل در فاعل هر
 یک یک توله سفوف ساسا در فووع و دیگر باضم و متنی و ملین و محرب صفت آن پوست لیلله در د فاعل
 نادیاں ماخواد مک لاهوری مک ساسا حوا کبار مک ساسا ساسا لیک ترید و صوف گل سرح هر یک یک توله آله کوی
 زمره سفید دانه الایچی کلال هر یک ساسه لیلله سیاه پوست لیلله ساسا در فاعل سیاه زیره سیاه سهاگه کوسا در حره
 بودیه پوست ترش الایچی حرد مع پوست هر یک شش باسته فاعل حلیت بریاں هر یک ساسا سفوف ساسا در
 حوراک دو دانته سفوف باضم سس حکیم حلو کلال صفت آن پوست لیلله در پوست لیلله آله مک سس
 مک ساسا هر یک سس مک کچیه در کخیل حوا کلال نادیاں در مره سیاه و سفید پوست سطر ح سهاگه طعام هر یک یک توله
 حلیت لصف بریاں و لصف حام دو دانته سفوف ساسا در دانه کچیه در بریاں کسند ایضا
 باضم و سسی در افق قص و لعل و معمول است صفت آن نادیاں ایسون فاعل سفید هر یک حار در
 سسل انقیب الایچی حرد آله در حیی در کخیل در مره سیاه حوا کبار مک هندی مک سس مک لعلی ساق
 هر یک سس درم گل سرح درم ترید و صوف دد درم ساسا لیک دار دانه درم هر یک را کوفته در آب لیمون تر کرده
 حسک موده مار در آب در شک بر موده حشاکه کرده کوفته حجه محسب مراح دهنند سفوف که در صفت

باسم ارجاعات درسی مس صفت آن کشیده شسته در در و هر واحد یک درم معسل الطیب مطلی که ایسول
 هر واحد هم درم طباشیر لک لک سد و واحد ربع درم عدس یک مثقال مشک یک قیر ایا کوه حبه مقدار حاجت باشد
 استعمال نماید سفوف قرضل جهت صف معدود مار در محست صفت آن قرضل مادیان هر یک
 سد درم ایسول صطکی هر یک دو درم رکیمل یک درم سات مسادی کوه حبه دو درم پیس لک عدس کوه سفوف
 انار دانه شکر مراد و سد لک معدود و قوت در صفت آن انار دانه ساسکی هر یک شش درم رکیمل یک
 هندی مرید سعید مادیان هر یک دو درم کوه حبه دقت حباب دو معال بخور د باک گرم دو درم معال صمغ
 حور در نوع دیگر از مخدرات حکیم علی صاحب صفت آن پوست بلبله در پوست بلبله آله پودری خشک
 زرد معد هر یک دو درم نمک لاجوری یک سیاه هر یک دو درم ساسکی چهار درم و دم اراد دانه دو درم و نیم
 و سفوف سار در سفوف نمک از معولاب احتقر برای هضم طعام و استهلا و رفع درد و رفع معدود
 کاسی یک سیلانی با استعمال می آید صفت آن نمک لاجوری نو ساد درم چ سیاه هر یک یک توله از غلظ
 شش بسته نمک سیاه سه لک بریاں هر یک چهار دانته الگود و بریاں دو ساسه کوه حبه دار مد و نقد رکا دو لک
 کوبیده سفوف نمک سیلانی معمول برای هضم طعام و استهلا می عد و در معدود رخی صفت آن
 نمک سانه یک رطل یک سیاه یک اندرانی نو شاندرانی هر یک ماسر در مثقال سحر کرس چ مثقال فلفل سیاه
 ناؤم چهار معال فلفل سفید سه مثقال فلاح ادره ناؤم دو معال اقیقون سسل الطیب حلیت طس بریز
 کرانی هر یک یک سیم مثقال در چینی سحر اخذال معی زرد کوهی معر حکم معصر رکیمل ایسول اصل السوس
 در هر یک یک درم باید که اول نمک سانه را حاص کند و اگر هر سه نمک را حاص ماسد حوست سس بهد احرا
 را حاصد کوه حبه درن نموده یک ماه در جودن نموده پس بر آرد و در رکا ماسد دوازده استعمال نماید و هر
 قدر که کسه میسود بهتر میگردد و در طری صاف کردن نمک ایست که نمک حوصح حوصح ساسد س طرف گلی کرده در توبه
 لک در دانه سفید بود نوع دیگر سه ل در هضم عدالی طبر و اگر بار دانه تخم مرغ کوه در قوت ماه کند صفت آن
 نمک سنگ یک سانه نو ساد در هر یک هفت توله تخم کرس ناخواه فلفل ساه رکیمل قرضل بریز و سیاه حور و
 بسا سه هر واحد یک توله یک ساد کرده که حالص سیم مارا مداحه حوش دهد که بهد یک دات و خشک سود
 الگواه بهد را سفوف کند سفوف خسته کنار که در پیصه برای حسن اسهال می میدهند صفت آن
 دانه مل حرسه کنار معر حسته آله صدل سعد معر کشیده طباشیر پوست درخت شربل برج ساطی هر یک یک
 درم انار دانه چهار درم سفوف ساخته کسر است انار صمغ و همد سفوف که هر پیصه راصع کند و اسهال و
 صمغ ادوی و بلعی را بار دارد صفت آن انار دانه ده درم در رنگ هدهانه گل سحر هر یک نام چهار درم سعد

سر درم مصطفی سلطنت طایفه ایمنون صلیع خشک پوست سردن پسته مرکب درم مسک عود و سندی هر کدام یک درم
کوته حبه و دودرم اران ماتریت سبب مذهب سفوف و در که استها آرد و نسکی بسیار و حبه جمع استها که اند
چهار درام نقابت افند نان ست صفت آن گل سرخ حج درم سماق دو درم قاقه کباب یک درم کوته حبه سفوف
سرمی دو درم سفوف مشی از ریاض و ساد درم صفت آن طعل سیاه و سره سفید بادمال گل سرخ
آله مسفی هر یک دو ماته کسیر خشک رکمل قرطل کلیدار هر یک سه ماته پوست برنج یک مادی هر یک چهار ماته یک
ساده سس ماته یک لاهوری به ماسه چوک برس دو تو که کوته در آب لیموی کا عدی چهار عدد در کرده حسک کسد و
مار لکوسد و سه ماته معد طعام خورد و ماسد سفوف نمک سیاه دستی و باصم صفت آن طعل باخو
س طرح هر یک صفت درم دار طعل دو درم پوست لبلله آرد و درم رکمل دارد و درم یک سیاه چاه و درم کوته سرد دنا
لیمون سخی کرد حسک سار مد چچان تاسه ماته شربت از درم تاد و درم سفوف دیگر که اسها آرد و صفت آن
رکمل دو دام بادیاں یک دام حلیت سده دام هر سه کوته حبه نکلیون قرص سار مد و سه سال یا تانه که بر انگست و اس
ماسد مهادو گد دارد و تاسخ شود و سالیله و قدر راحت خورد ایضا برای استها صفت آن یک ساد
طعل گرد و دار طعل هر یک دو دام سها که نریاں یک دام در آب لیمون دارد و یاس کهرل کرده چهار صرخ یک یک ماته
معد ماکورد سفوف تنه یک که اسها آرد و قوای اربع معد و اسما قوت دهد و هم سبی و هم باصم و
اگر سکرم رم ماته نقص کند و اگر نقص بود مکتاید هر آنکه هر دوقی که صعیف باشد و یا قوی عیسا در و سمول و اگر درم
نورده صفت آن انار دانه کترش که کسه سود شامرد درم رکمل زیره سفید هر یک دو درم تریه سفید و سر
بریه سیاه سر که یعنی سماق هندی پوست لبلله آرد و پوست لبلله یک یکید درم یک مسک دو درم حله و لکوسد
و به سر و قتل بر طعام و معد آن ارد و درم تاسه درم بخورد و اگر دو وقت خورد بسیار است لکس اگر نقص مطلوب
ماسد او سه باره شربت سیرد و اگر بلین مقصود ماسد او باره غیر سبب بلکه از عر مال مکرر مده ماد و سه حرش مده
سفوف یک که اسها آرد و ماسد مراح مخردین ست و تقویت قوای اربع معد و منع اسهال مزه
صفه ادی نماید و معمولت صفت آن یک املائی حرد و خشک لبلله یک کوزه تانه آهسی اسفال و اگر مرم درم
سند و کسه که برال باشد و حرکت همی دهد یک و احوال خشک شود و دیگر مکر که پاسد و عیساں سر که اگر کثر
ماسد پس گمر در آن یک اسد درم ماسی درم و همین سمول و کسیر و سر کسر که دریاں و عصاره و رشتک دارا
بریاں و سماق مسفی هر یک دو درم کوته حبه در راحت بخورد و اگر آب لیمون است بیج و در تقصیه نماید بهتر مده
چا حبه و اسه فاد کمال ست سفوف حکیر اکمل حان که برای اسها و تقویت معد و فی نظیر ست صفت
آن لبلله آرد و لبلله کالی آله مقته دانه پهل کسیر حسک رکمل از هر یک شش ماته لبلله سیاه سماق کل صرخ بادیاں

یک داشته باشد مسخوف مسکن فی صغری و معمول صفت آن در در و طماتیر هر یک دو داشته باشد
 معتبر ساق متقی هر یک چهار داشته کوفته نیمه سیوف سار مدخل یک خوراک است ایضا که سبب عیال وقتی خوردن کند
 صفت آن عود یک درم پوست سردل بسته بودیه خشک هر یک دو درم گل سرخ طماتیر هر یک یک درم یک
 ساق معی اندازد تریز هر یک سار دو درم سرت متقالی آب انار و سرت امعاء مسخوف حالمش و معمول
 صفت آن در لعل یک سرخ آرد که در لعل معراشته قرجه دی مسخوف کوفی خشک یلو و معر کول که
 انار دانه ریز هر یک یک نیم داشته ساینده لنگاب مهند مسخوف که هست فی لمعی و معرادی و سرت صفت آن
 ساق ریزه که را می برادر کوفته سبجه آب سرد یا معصی آنها و رولوب ساسه سحر مدد اگر آب اطراف انگور خوردنی عدیل سب
 مسخوف کوفی لمعی و سودای را تعلق است صفت آن پوست سردل بسته یک سر معطلی عود دانه هر یک
 نصف حرار یک کوفته ساراب مهند مسخوف که در صحنه الدم و معراشته صفت آن افاقا
 در در و گل ایسی گلهار میون بر و لعل صحنه عری مساوی شربت ماصف معال آب سبب و آب بار یک و اگر
 دم الاحوس که در عوص ایون کند میتا بر مسخوف دم الاخوس برای حسن فی الدم و اسهال حول را معر
 حکیم الکمی کشت صفت آن تخم حرد و بریاں گلهار تخم حاصل طماتیر گل ایسی هر یک چهار داشته گل سرخ ساق
 حب الانس داشته دم الاحوس هر یک دو سار که در ایون هر یک یک داشته چهار را یک ساینده مسخوف سار
 در شربت حوال را یک داشته همراه آب و طفل را نیم داشته مسخوف یکدی که مخصوص حکمست و در تقوت و
 کامل تر است صفت آن گل سرخ سه درم در خشک متقی لک سول هر یک یک نیم درم موه طماتیر صول
 سعید داشته صحنه عری هر یک یک درم ریو بدیسی نیم متقال تخم حاصل یک متقال رعفرال دو دانگ کوفته
 سخته مسخوف سار مسخوف بز و مستعل در درم حد جگر و در کول صفت آن معر تخم جراین معر تخم
 حرور و هر یک پنج درم تخم کاسی تخم کتوت از هر یک سه درم تخم کرمس نادیاں ایسول هر یک دو درم مصاد
 در رنگ چهار درم ریو بدیسی یک متقال طماتیر سه درم گل سرخ چهار درم کوفته سبجه دقت شام و درم اربین مسخوف
 موده درم سبب شکر می مهند بعد صد با سلیق و صحنه یک معال قرص در رنگ مایک نیم اوقیه سبب کسین و آب کاسی
 و آب کشوت و آب عنب الثعلب مایه داد و گاهی تخم کرمس نادیاں ایسول بر فایت حرارت مزاج موقوف
 موده مینود و گاهی رب السوس و درم رعفرال سسل الطیب مصطلی فستین از هر یک یک درم لک سول چهار
 دانگ کا مور و دانگ عوص طماتیر و گل سرخ اصاده کرده میتود مسخوف از معرات علویاں بخت کوفت
 حله و سبب موده که سبب حر و صدمه ماسد صفت آن قسطر عفرال هر یک دو درم گل محمود گل ار
 لک مسول ریو بدیسی در ریو بدیسی درم الکلیل الملک چهار درم کوفته نیمه مسخوف سار در شربت دود

مادی نه بک ماسد و دیگر مس مراح مسوف مسمی لانی خورن مای دس و طلع می سکون
 محرب و باجم طعام و دوی معده صفت آن دانه پیل سلیه سادح ماکسیر قزل جور و اور بر سیاد بر و
 سفید کالی بریری سنگیری سیطره کل دود و یاری سها که سعد کوفی باین حر و کها نل بدتر مالایا کسرت
 باحواد اسارون مسکوح اتحار سفید جا که ارا حودا نگور کسیر تر که نادان عیجا مانه لوست کظا اندرو
 تلخ رال دود و پیل سیاه بریاں موجر مسوح مساوی حر و اعظم بریاں هم درل دود و کوفه بحیه شربت دود و مسوف
 متلیا ناکه حن رلی معده و اسکا علمی مجرست صفت آن بلبله سیاه بلبله آنکه بر سر دوس ریت مرتبه هر یک خر
 درم بر و دگرانی در ترس الی شاد و بریاں تخم که هر یک عب درم تخم کر من اسیدل هر در در در مر که جیسا بد و حنک
 کرده و دود و هر یک چهار درم مصطکی قزل قافله خود و هندی سسل الطیب هر یک دود و درم سید سه درم هر درم لایک
 کوفه صبح و سام دود و درم محور دود و دیگر که اسهال که در و جبر و صغ معده و دوا سیه رافع دود و صفت آن
 تخم تره نیرک است درم بر و دگرانی در مریج شغال بر کنان تخم که نالیله ساد و در دوس ریت بریاں کرده هر یک درم
 مصطکی یک معال سواهی تخم مر و تر که کوفه بحیه طیار ساید شربت دود و درم آب سرد مسوف کل جهت اسهال
 معده صفت آن که که و دوا تخم کر من اسول بر و سیاه در کسرت تر بریاں هر یک پنج حر مصطکی سه حر
 زرماد و دود و هندی دانه پیل جور و دوا در جیبی لوست بر و لوست بر و دانه کسیر بر و دانه کسیر بر و دانه کسیر بر
 تخم کل بریاں دود و در دوا حنک لیست حر مات سید بر و دانه کسیر بر و دانه کسیر بر و دانه کسیر بر
 مسوف که اسهال بلعی ماری ابلح ر صغ معده و دوا دات آن رافع صفت آن بر و دانه کسیر
 بریاں مادیان رکبیل بلکیری هر یک یک درم کوفه بحیه سسوف ماحه شستن ماسه صبح و شستن ماسه سام
 استعمال نماید مسوف که در در دس بلعی مجرست صفت آن باحواد که دگر گار هر که ارام یک حر دانه کسیر
 دود و کوفه دود و دانه کسیر که دود و افرادیم درم مصطکی بار یک کوفه کوفه با سرت قافله و دوا
 تمام که مسوف ماری اسهال ماری فر من معده که دسی لوست مطب صفت آن آرد حنه که
 معر حنه حاس معر حنه که دود و سیاه و سیلک بر و پست مریج ساق لوست بر و لوست بر و دانه کسیر
 دانه پیل حاس لاس بریاں کسیر حنک بریاں آماد دانه آنکه مرگ تب بریاں کو کمار بریاں هم مساوی
 کوفه بخیه سه چهار ماسه دود و تخم حر و بریاں شستن ماسه سید دانه بریاں دوا ماسه دود و عرق بار یک دوا
 مر آورده سرت انار برین حل کرده دود و مسوف حنک اسهال که دسی معول مجرست صفت آن راس
 یک دانه رول و دسی یک نیم دانه تخم حاس دود و دوا جمع عربی بریاں ماسه صندل سفید طاس سه حر هر یک
 تخم درم لک مسول کل سرج در حنک مری هر یک هم انتقال کوفه بحیه مسوف سار دس سرتی دود و درم سار دس

کاسی در سالیضاحت اسهال کندی از محرکات حکیم کمال الدین صفت آن گل سرخ تخم خاص صمغ عربی
 مسامه ریشک همد راتف داد و لک فود الصامین صمدل سعید یک سه درم زعفران یک درم کوه حته دود در
 ماسیر و تخم کاسی رشته که در گلاب و مید مشک تر آرد و دانه مسدده عذار رشیکه سفوف کافور برای اسهال
 کندی و معده و معمولی که ماحرات مزاج مانند صفت آن تخم بخیال تخم مازنگ صمغ عربی هر یک در روغن
 بر سه تخم خاص هر یک یک درم کافور یک دانه سفوف مسامه مزاج حور و شترت حب الاس شاد رخ سفوف
 نشاسته که در حسل اسهال مزاجی محب و معمولست صفت آن نشاسته صمغ عربی تخم کوه خیر یا تخم حبه
 هر واحد پنج دانه گل ارمی هفت دانه اسپول بریاں یک توله کچم ریال بریاں تخم خاص بریاں هر یک یا سه دانه
 سوای اسپول و کوه کوه حبه حبه سفوف سار و دود و عسل مادام که چرب ساخته عمل آرد سفوف گل حبه
 اسهال مزاجی غریز و لوازیری و نواصیری عارضه لغایت مایع و محب صفت آن صمغ عربی حور و شترت
 یک انتقال طماتیه گل محتوم یا گل و اعتسالی هر یک دو انتقال گل سرخ صمغ عربی بریاں ساق بیدار هر یک
 سه انتقال گل ارمی اما دانه بریاں دانه انگور کسر که بر روده بریاں هر یک پنج مسال سفوف سار و شترت
 دو انتقال بار لوب مناسبه سفوف تیواج حبه اسهال لوازیری محب صفت آن تیواج حطانی
 هم مسال سیلور یک مسال ماعرق مازنگ سربا است حور و دانه سفوف پلیله که حبه حسل اسهال
 معمولست صفت آن پلیله سیاه و دود و عسل گاو شترت یک دانه کمر بر سه یک نیم دانه کوه حبه شکر سیاه
 آمیخته آب سر و بخور مد حمله یک شترت است و گاهی در لیل پلیله سه دانه دود و صمغ عربی بریاں یک نیم دانه عسل
 شکر آرد و دود و وقت صبح و تمام استعمال کرده معید یافته سفوف قابض تالیف حکیم علی و اسهالات
 عظیم مایع است و محرب از برای اسهال معده و معمولی صفت آن تخم حبه دریاں طماتیه گل دود
 گلکاز تخم خاص هر یک چهار درم گل سرخ نشاسته طرانت دم الاخوب حب الاس شاد رخ معمول هر یک دو درم
 که رنگ درم ایبول نیم درم کوه خنجره گاو شترت نیم دانه ماسه نایاب دانه مسافوف العسل حبه دانه انتقال
 مسامه و بعضی حوراک اس سفوف تایا چهار دانه شترت اند و گفته اند که اگر یک نیم دانه اریس سفوف یک نیم دانه
 دم الاخوب و شترت سرخ که بر مسوده مد بهد قوی تر کرد و گاهی العله اس و احوای سفوف هانج مع رسون و
 تخم مقادیر مسلم برین سفوف اصاده کرده و با عصاره مازنگ و شترت اسکار و معمول رجز و عسل معجون ساخته میوه
 و در لعن اعم میوه سفوف چار تخم که در لیل الامعاتوری و شترت و رجز معمولست و معجون و دود و مسکن و حبه
 صفت آن اسپول تخم بخیال کچم کوه مازنگ مسامه ای قدر یک توله کوه لودا و اندکی آب بر سر آن
 بر بر دلت کسد با مسکه کرد و وجه قطره روغن گل چکابیده و دیگر آب گرم بر آن ریخته شود سفوف قنب

[illegible]

ایسول کم کرس برالبحر هر یک دوسم دم اول سردم و اگر کسی سوا می استعمل در وقت کوفته سوس سار و در وقت
 چهار صبح و فایونی را یک استه نایک نیم مائه توان داد و بعد از درایت سارش طبیعت ریاضی قدر آن معوس
 را می طبیعت و در خلاصه برگ قب عوص برالبحر است و مگر موصوفای سوا می تخم است و تخم کرس برالبحر
 و ایون من ثانی اودیور نورل سادی گرفته کوفته حیت و دل و سبیل سلم آیه نه تقدیر یک انتقال العادیه حیط
 ستن مائه و سات یک توله سار و مسوف ریجالی حب حیت و سحج و اسهال و اسیری معمول و در یاس
 و الله واحد عن الله مقول صفت آن جمع عربی تخم ریجالی مرد و سادی سریان مو . ساید و تقدیر
 ماسه آب سرد و صبح و من قدر تمام خورد اگر مالک استعمل در وقت عطشی مدهد و خورد بهتر مائه و اگر چهار
 حصه که کمار در سوس او را بدفع کثیره سست مسوف با و دیان که در جیره تخم رسید و صفت آن
 مادان بلبله ساد و در دمر در دوس که و در مال نمود و طمانیه بر ال آیه نه کوسه و شکر طر و در مرغ سانه سوس
 کسد و ملا می بارد و در حریک بر یان عوص طمانیه در کسر نمود و می شود و تخم اوقات بلبله اید بلیکری مدال
 کرده میشود و شکر یک نیم حد که دومی آید مسوف سمل در جیره صادق صفت آن ضرر و جلی است
 نائین خرد و مار و خردا بر یان بر کبیل با و دیان جمع عربی هر یک شش ماسه اول چهار مائه سوس سار و در
 چهار صبح لطفل و نکال تا دو مائه ایضا مرغ جیره و اسهال صفت آن تخم خاص ازنگ نشانه
 واهل جمع عربی سربیل هر یان هر واحد و در دم که با طمانیه دم ال خوش هر یک یک دم پوست حیاتی شش
 سوس بر یان هم دم سوس سار و در تخم س و در حریک لعل آید ماسه و تخم کاسی بر یان یا سینه و بر و سفید
 یا سینه و مادان بر یان مسوف با و دیان معمول حکیم ساحال شنج لعل طر در یح سحر و دفع اسهال
 که کسد و مستقی راحت او را که آید صفت آن ریور حسانی سح و ام نیم کوفته انگ سربا و دیان و در
 سیر آب تر کسد و بعد چهار روز نانش ملائم شود ماسه یک سیر آب نماید مالد و ماسه ماید و در ال آب سار
 کجی پاک کرده یا سیر تر کسد که آب حد شود و سیک کرده یک و ام قر لعل داخل کرده کوسه و عامه سوز
 نکار بر وقت خواب سم لوله یا مچهد شکر تری آیه نه ماس گرم خورد و اگر در اراده مطلوب ماسه در ال در
 سیر آید مسوف منع او که اگر شکر صفت آن سرب سید بل کف در یا یک سنگ اشخار سیر تر و جاکا
 سها که پوست بلبله ر در دمر لطفل و کبیل آید ماسه یک کالی هر یک دو نیم تاک امل سید و خاک کوسه حیه
 و در آنک مسوف خاصه سمل ملاط مائه فی اویت و تصحیح مر اجال که هر سال مادی سمل مائه
 میشود صفت آن سادی کی ترید موصوف حب الیل هر یک چهار دم پوست طمانیه ر و در دم
 و مادی و کبیل کبیر هر یک سم در دم کوسه حیه بر دوس با و ام بار دوس که و در حریک کرده حریک یک توله

سات فاطر سفوف ملیس معده و مقوی با صمد و در آن قصص صفت آن پوست بلیله زرد ستایی هر یک یک
درم برده ساه گل سرخ بود و در مصطکی هر یک یک درم بکسل نیم درم کوفته عیبه حوراک دو درم آب گرم سفوف که
در قتل و ادرار کرم شکم معده است صفت آن مایه که جید در ریش و سات بخورده و رنگ کاهی درسته کی تر
و صوف هر یک دو داشته حشر فصل ترس حبایل قسط طبع هر یک حج مائه تک مدهی یک نیم مائه کوفته عیبه قند
بخت مائه تا یک نوله بخورند سفوف برای دیدن هر قسم عیبه بکسر مصطکی صفت آن رنگ کاهی قشر
خرداده برآورده معر که یک درم دو درم کوفته مائه اسمعیه یک نوله وقت خواب حورده داشته و در حالت اسهال
سفوف کسیر شک حورده عیبه و برای اسهال الغرض لغوی و در مائیک و در متقال و حورای متقال و معر
خورده درم پوست و بر یک سفال افزوده اند سفوف برنگی که کرم شکم برآورده صفت آن بلیله زرد
آلود رنگ معر هر یک ده درم ترید سفید سی درم فایده و جید و دوی شترتی از دو درم با سس درم آب گرم سفوف
برای بواسیر و سعال از عیبهات حکیم و درت لیجان صفت آن طباطبایه رسوب زرد در گل گاو زبان گل لری
گل مژدی هر یک یک س مائه سوس اسفول سه مائه کسیر اصنع علی سدر و سراج کورن سوخته و برده و حطائی
دم الا حوس گشایا فاقار السوس هر یک یک حج مائه شکم ری بریاں دو مائه معر حشیه شبیه مائه مده مرغان
هر یک سه و مائه مارنگ چهار مائه متقالی النعال دو مائه کوفته عیبه سفوف سارند حوراک حج مائه عروق
بیلومر عروق کز و لعس اوقات پوست بلیله زرد و دود آب گل زرد و استعمال کرده میوه سفوف حاضر
حول بواسیر و ممل صفت آن گل گوی حیدل کر که خیال مانگه سیادی رسوب برابر هر یک دو مائه
ایضا از عیبهات حکیم طبایع صفت آن سولح حطائی که مایه شیمی گل مخوم رسوت هر واحد ده
کوفته حشیه عیبهات حورده که نیولح حطائی هم برسد پوست که اگر نیولح مدهی است نگیرد سفوف که حول بواسیر
ماند مسکن صفت آن مصطکی رومی کسیر اساخ کورن سوخته هر یک یک مائه قند سه مائه کوفته عیبه سفوف
نوده بخورند و بالایش آب سوخته یک حوراک است ایضا که در حبس حول بواسیر بسیار مجرب است صفت
آن منتر سولی دو مائه حصص کی یک مائه سکر تری سه مائه سفوف ساجنه آب گرم بخورند ایضا در
سبب عیبهات صفت آن حورده حرق زرد و تخم مرغ سوخته هر یک خری کجود داده سه حورده عیبه
و در سعال با سرت سبب ترش نار با س مدهند سفوف که صفت بواسیر حوری مجرب است صفت آن
رسوت که کوفتی یک دام انگشت دیوارگی کسیر نیم دام برده و در سرخس ما دام حیر سا کرده و مائه آب وقت بها
بخورند و قدری پوست فیل را سوخته سلایند و نگیند و بید فرارح هانط بر مقدمه مالند و در قدری پوست است
دو دیگر مایه پنجه که بواسیر حوری را مجرب است و بار با بعل آمده و ممل است صفت آن حصص مدهی

در ادبیات نکات که اندر دل و اندر دلی هم صدیست و حجت که از کلام یک درم فعل سیاه بر می آید
 کومه سخته ستس ماسته هر باره آف بخورید و پس از آن تعدادیک ساعت مال خمیر و دال موگ سر و
 تعدیه فرمایید و تا چهل روز در این نوع مداومت کنید و از جموعات و معجات اصحاب نماید اگر اسباب
 نوده باشد از گوشت و مال احترازی نماید و در سوز دیگر که برای لواسیر جوی و نادی مقصد است پلایه
 عوض چهل کرگ و فعل سیاه است مسخوف یک لویه که در لواسیر و در دمه و صف این محمول
 است صفت آن ترید موصوف و فعل کلام دارد از حیثی و آن پیل پوست پلایه از رد پوست پلایه
 کاملی پوست پلایه آله پلایه ساه ساه که بر یک یک توله قصب الزر برده سیطره جندی دار فعل لفل
 گرد و هر یک دو توله مرک ساه کی ربه سید یک لعلی یک کوهی یک سیاه یک ساه مرک لایوری هر
 یک سه توله با خود و تحمل کسر خشک هر یک سح توله امار دانه پاره توله کومه سخته مسخوف ساه
 حوراک چهار مانه مسخوف پیل برای لواسیر نادی و ریاح یعنی صفت آن دانه پیل
 چهارده حر سلیم و در ده حر ساج ده حر مار مسک هشت حر در لفل ستن حر لفل چهار حر کسل
 دو حر ماب چل و دو حر کومه سخته ترست دو درم مسخوف فلفلمویه برای حورج مقصد
 صفت آن لفلویه دوازده درم لفل ساه چهار درم کسیر یک سیاه هر یک دو درم رکسل
 آله هر یک یک درم کومه سخته ترست سب لدر دو درم دهنده مسخوف کاکج که در قروح کلیه
 و شاه مهر سفیده لکار آید صفت آن معر حمار معر تخم مادر یک معر تخم حر برده معر تخم کوه
 هر یک ام چهار درم حساس سید حساش سیاه هر یک ام سه درم حساسه صمغ عربی هر یک ام دو درم
 کاکج ده عدد کومه سخته سدورم ارال ماسیر حر استعمال نماید مسخوف صندل مافع اقسام
 قروح کلیه و ماسه و مخاری لول و مقوی معده و کند و رافع قص و مدلول و معید و یا سطن صفت
 آن صندل سفید صندل رر و یعنی ملاکیه صندل سرح سات سفید عجمه گل سرح هر یک حمار
 درم و نیم رر و حطائی حساسه رب السوس هر یک دو درم و سیم ساج گورل سوخته صمغ عربی هر یک
 دو درم درم معر تخم حمار در رر و مادر یک معر تخم چهار معر هر یک یک منقال و نلث کسر معر تخم کوه
 سیرین هر یک یک درم و سیم کاهور قیصری که مادر یک سرح درم کومه سخته در شسته لگا چهار عدد هر در
 ار دو درم تا چهار درم بخورید مسخوف لک مار لوده که قوی است در علاج قروح کلیه مبتلا صفت آن
 معر تخم حر برده معر تخم حمار و مادر یک معر تخم کوهی سیرین حساش سفید حساش ساه صمغ نادام کثیر حساسه تخم
 حورج معر تخم حمار می تخم حطی لک مسخوف رر و نسی لهر هر یک پنج درم طین از می ده درم حب السوس و سیم

مردگان کرم کالج علی ایهر یک سه درم رب السون بر رطوبه هر یک است درم کومه سحیته بر رطوبه و دست اول
 کرده و گاه درم و پنج درم اما اسکربا حلاب سگری اما استخیر سیرین کرده و دهد و یا استخیر و یا استخیر سب اوبه
 دهد و سفوف یا میرال بهمت قروح کبیر و متاع و حرب آنها که مانع و حرج احزای کبیر و عیال و
 اول الدم سورتن در سوب اول مات مانع و محرب صفقت آن یا میرال سسی در مدحی هر واحد یک حال
 گمار صبح حری اصول هر واحد و دو مشغال تخم حریه پنج مثال کبیر سحیته سس معال رشک سحی بهت تعال
 طمانیر سعید کمریت در دمع کرم حارس هر واحد و متفقال سکر طبر در دست متعال کومه سحیته صبح یا محمد مخم
 سینه متلب مفرج کرده و لقر در دمع و آب سرد و درم وقت سام دهد و اگر اجابا معالدارین و احتار است
 مراح بهر سدر شتر باره و آب بهر سدر اصل کبیر لغات مانع است و سفوف مانع و یا مطلق صفقت آن
 پوست اء رولی و دست کبیر و دو خر گل اسی گمار دانه امار سیرین معر کرم انه کبیر خشک هر یک که حریه و کرم
 سدوف ساخته و ماسک آب سرد و کبریا ایضا حات دفع و یا مطلق و حرار کرده و دو مان سحیته حریه
 است و محرب صفقت آن صبح عربی کبیر استاسه کرم کاسی معر تخم کد و معر تخم کد و معر تخم کد و معر تخم کد و معر تخم کد
 اکل ملو و کرم حطمی گل سرخ گا و رمال کرم حارس صدل معر کبیر خشک کبیر الیو و گل اسی گل مول هر یک کتر
 انه لعل معر سسی و دو کد کبیر کد سحیته ماس سحیته صف درن همه آینه سحیته سفوف سار مد و پنج ماسه ماسه
 مسوره و ماسد و اگر خواهد ماس سحیته دو چید لقوام آورده معول سار مد و پنج ماسه ماسه ماسه ماسه
 کبیر سفوف برای و یا مطلق لغات سعید و محرب صفقت آن کد و خشک برگ حارس قلمی کبیر حاکتر
 مراح صدف در یائی سوده اصل السون مفرج صبح عربی کبیر ملو و گا و رمال مرار مد ماسه گل سرخ کبیر
 خشک کرم حریه صدل سعید کد کبیر کبیر اسی گل اسی تخم حارس سعید معر طبع و موصلی سیاه تخم سروالی
 همه احراماوی کومه سحیته سفوف سار مد و آب کد و شیرین کرده و اما الزا سحیته ماسه ماسه ماسه ماسه
 و صب گلو و طبعی کبیر سعید است ایضا برای و یا مطلق سار مانع و محرب صفقت آن موصلی کبیر
 یک لوله متا و را لکه سحیته صطکی حارس کبیر کد سحیته سلا حیت مسلو حرس کبیر سحیته هر واحد نیم تو است
 حاد کبیر در سدر کد ماس سحیته حیداد و سفوف سار مد و حاد کبیر مقال ماسه ماسه و طریق در سدر
 حست حاد ایست که حست را گرفته احزای ارضی که مرال جمع میشود و در کد و یک کد سحیته در آب اندازد
 ناته سسین شود و سس آب کد کد در کد و دیگر بار بیدار مد و سسین سحیته ماسه ماسه ماسه ماسه
 ماسه سار مد و سسین سفوف مقوی کرده و ماسه مانع و یا مطلق ماسه ماسه ماسه ماسه
 کس مرال گداید و در دسینه و این را در ماسه ماسه ماسه ماسه ماسه ماسه ماسه ماسه ماسه

کل قمری کل نوم فصل سعید سوده گننا با طایفا سدر سلسله من عایج و سی معمولی جرد منقشره حار حسیک مس گاو ستر
قلبی کشته در دار سوده بر یک دانه تخم حسان من معر تخم حارین بر یک چهارم سه معر تخم که و معر بادام تیرین معر دین
ساسته من معر سوده موجرس بر واحد سه دانه کوفته من معر سفوف سارند جو را که تولد آن که گند در آن منقش باشد
سفوف گاو که برای دیامیطس من معر و منقش است صفت آن گمر و گلوئی خشک و داریک ساینده
ما شکر بری سادوی آتیه بهار دو کف دست هر روز بخورد بر سفوف قلعی که در دیامیطس از معرات حکیم
دار طمان صفت آن قلعی سیاه دانه مثل یاه سوده که با دانه ارید و لکات دو هر واحد یک تولد اول
قلعی و سبب اگر دانه صحن بوده ماد و دیگر ساینده سفوف سارند و صحن یک دانه آب سم ماد بخورد و در
وادی بر مبر کف سفوف حجار الیه و که در اخرج بر یک دسک کرده و سار معمولی است صفت آن
حب القلت نامرده درم معر تخم حارین معر تخم که در هر یک چهار درم و نیم سیسالیوس درم صحن
ساسته که در هر یک سه درم حجار الیه و کس درم کند سعید و سارند و هست درم کوفته منقش سفوف سارند جو را
دو درم بادرات نوره و دیگر معر حلو کجای برای لب حسانه و کلیه و اخرج مواد حلیط بیول و نیمه
کلیه و سار صفت آن حجار الیه و صحن آلو حار حسیک حسا که کج نیم بیول و ادیان نقاشه گاو مالوار
هر یک چهار دانه معر تخم حارین معر تخم حارین معر تخم که در هر یک چهار درم و نیم سیسالیوس درم صحن
هر یک است قیر اطعمع عربی است منقش سار مات سعید و سادوی حبه کوفته منقش سفوف سارند جو را و هست جو را
است جو را که کامل کس بوده اند از آن عرق نادیا عرق حار سار آب برگ ترس از سر یک دو درم سوده
سفوف راجح که در دست حسانه ساید قوی الا نرست صفت آن راجح حرق کرکین
کشد سادوی کوفته حیه یک درم آب ترس دهد سفوف مسی مداد القرح حار برای نعیم و احاط
حصاة صفت آن سار و طمی سه تولد که در آتیه ایله حار سار آب برگ ترس از سر یک دو درم سوده
اندک برای پاسد حلو ستوره آب تنو در طرف مسی قلعی و در میدان و حرکت داده یس سار مدجو را که سه
آب برگ ترس سم یا و دشت سورا که با شیر بر سفوف فیکه سیگ کرده و سار را شکند و قهر سار و در
و اد مال آل کند و حار ملاخلف است از حلو کجای صفت آن ریلو حسی ساینده چهار دانگ تخم که
کد درم نادیا تخم قلت سگ سار وادی حجار الیه و هر یک یک نیم درم کثیر الساسته صحن عربی صحن آلو سار
هر یک دو درم تخم حارین معر تخم حارین معر تخم که در هر یک چهار درم و نیم سیسالیوس درم صحن
یا که کرده هر یک یک درم معر تخم سار و درم ترس حسی سار و درم ترس حسی سار و درم ترس حسی سار
حارین ایضا معر تخم حارین معر تخم حارین معر تخم که در هر یک چهار درم و نیم سیسالیوس درم صحن

سر یک یا ماهه بیست و یک ساله یک مس ساسه عدد را بکنند و یک مسقال از آن آب بر ساق و شال و دو مسج حواله و کشته و دو توله
 بهر مسعت و دو لرعق که نه دهد و یا پنج مسیا و شال بهر است و انچه جای عدد و موز مشی یار دو و یا باد مال مار
 است که هر که توله در یک هم ما و آس موس داده و چون سوم حسه که در سرت برور آسمه دهند **صفوف کنگر**
 جنب کرب و سلس البول ملا حرق و بول در فراش را تا نه صفت آن گندار که راجع هر یک مسج درم کثیر خشک
 بریان صغ عربی گل از می هر یک دو درم کسری درم بلوط چاد درم کوفه بهیسه سرتی سه درم آب جالص **صفوف**
 دیگر حرق سلس البول صفت آن کندر سیلیه سعد کوفی حواله و ریز و کوفی تا دو بلوط حب الاس کسیر سرکه
 برورده شنداده مسادی کوفه حقیقه سیفوت سار و سرتی دو درم ایضا برای سلس البول که از سردی مساده و
 صفت آن سدر اس صحت بلوط هر یک دو درم فرسه درم صفوف سار و ایضا برای کثرت لول از یک
 دانه درم صفت آن مار شک که سیاه دار صبی حور و او مسادی نماید و یک کف ماعرقی مساست شال
 نماید صفوف برای سلس البول که اگر گرمی مساده و صفت آن کثیر خشک کل مسج هر یک مسج درم حاک
 تخم کاهو مسج هر یک مساده درم گل از می مسج درم گندار یک درم کاهو راجع درم صغ عربی دو درم آب امارتر
 بهر خشک نماید رسانیده صفوف کسیر صفوف مستعمل فر بول فی الفراش صفت آن مسکه که در حواله
 صفت بلوط حب الاس گندار حله را که کوفه حقیقه صفوف سار و دهد و خشک و حد و سرتی در روس سوس آسمه
 بر شانه صداد کند و شنداده بریان ماعسل آسمه دهد و از اشیا می دره بر و دره ار که صفوف که لول لدم
 را حریب است و استقامت را بریان است صفت آن مسکه که با طایفه حب الاس کثیر خشک بر المص صغ
 عربی که از یک مسه است حقیق سفید بیج با نه مصری سه توله صفوف کرده برور بهر است ماعرق کاهو یا سیر
 بر بخور و در سرتی بر بهر کسیر صفوف تغلب حقت حرقت البول و حریال می و تقوت مساه از حکیم
 بخور علم غریب صفت آن در واریه با مسه یک نیم توله طایفه حواله و کسیر برای هر یک دو توله کثیر ایک توله
 صغ عربی حار شک تخم کاسی گل بول مسج حریه مسج حریه حارین گل حطی کل بلوط هر یک مسه لول لعل مسج
 مسادی همه صفوف ساخته مات لسف درل آدویه آسمه شست با مسه آب مار و مسجورده با صفوف
 افق سوراک صفت آن الایچی حردی و پست مسج حریه حاک که از لویه و صبی هر یک مسه دایم چهار دفع
 تا بهر است و در حور و در و بعد اس صفوف برای تقویت و سد کردن حرکات لعل اگر در تغلب مصری سقاقل صریتر
 مایه سوریکال سیرس هر یک مسه دایم مسج حوراک نماید و ماسیه را دو کا و حور و دوری الم حور و ایضا برای
 سد کردن حرک و دفع سوراک نظیر در صفت آن کندر سنگ حراحت رال مصری مر دانه دو و لوله
 حقیق تیار و حوراک نماید و مایه صفوف حریه حاکیم احس الد جان محرب و معمول برای حور

سحر را ایضا در این سوراخ که سید صفت آن در دریا هفتصد است و حلاله را کل ایسی هر یک مارا شصت
سرفه ای که خار صک کرم کسی گل بهاری معرجم حریره معرجم حارس سربک دو ماهه ثلث مصری یک تکه مار یک کرد
و ماهه سارگی و سحر در سفوف را ای سوراخ عدت صفت آن لاکه رحمت سحر کل شیوه و راند یک توله
ست کلوس سلا حار او و طایفه سیر و ان سست ماهه در ناله خاکها رتوره طلی پروانه چهار ماهه ماه سحر
توله کوفه سحر دو متقال هر دو چور دنا سحر و سفوف قلعی که در سوراخ سطل جینو صفت آن
کشته طایفه کراس جینی واره الایچی سید هر یک دو ماهه کوفه حیتیه و راول یک است در دوم یک هم ماهه در سوم
دو ماهه چهار تیره جات در دهم و نهم و غیره برای تره محرب و معمول صفت آن طایفه کینه واره
واره الایچی حرمت که کوناب جینی ابر هر یک دو ماهه قلعی کشته جی ماهه ست سلا حیت آفتابی ماهه کوفه حیتیه
سفوف ساخته ماهه کرم حارس می خورده باشد به او یک حوله است تخمین هست و در یاب و خور و نفع
برای سوراخ که در قدیم محرب صفت آن سربالی سکه کوزه در دهی سحر در کوزه یک سالی خار صک
واره الایچی کلان قلعی کشته کوفه حیتیه ماهه سفید حیدر آینه حیدر شمس ماهه یادور دام سحر کوزه و در دهی
سفوف برای قوت ماهه صفت آن لوست ج سکه بولی لوست ج ادرت کنگره و در ان حیر
کوفه حیتیه صحت است ماهه سحر کوزه و سحر و سفوف عشره سفوف ماهه صفت آن سحر یک توله سطلی
سعدی بعلاب مصری طایفه سیر یک توله سات بهورل اذویه کوفه حیتیه سفوف سار مدوراک از سحر ماهه
مایک توله سفوف که در قوت ماهه و اساک و رحمت و نشاط و تقویت اعتقاد رئیس محرب لواب تخم حیدر
حال صفت آن ساسه رعفرال دانه بیل قرقل دار صبی هس سعید هس سرج ساقل حوالحال
واحده یک سعال مسک حالص عشره سب و رقی طلاء هر یک یک دانگ مو حرس سه سعال مات سید
سج متقال کوفه حیتیه لند یک هم دانگ خورده باشد و سحر دیگر حرس اعلی عوض مو حرس لوسه سفوف
مقوی ماهه و مولد می صفت آن سحر تخم مسفرده درم که سیاه هفت درم تخم حساسن سج دم سحر
سلیحه اندو حرس هر واحد چهار درم اصی یک مثال ساس مصری را که کوفه حیتیه سفوف ساد سحر
توله سیر کاز و ال حرا دود حوس داد باشد سفوف مکها نارا برای قوت ماهه صفت آن
نال که با موصلی سیاه موصلی سید سج سحر یک یک درم ماهر و درم کوفه حیتیه ماهه حیدر عکله آینه هس
مایک توله سیر کاز خورده سفوف کیمیا سی حشرت لعانت سفوف ماهه مسک صفت آن
سحر کابیل شش سرج قرقل چهار سرج رعفرال یک سحر سحر سرج چهار سرج واحد
یک ماهه در بیل چهار سرج ایون شش سرج و در طلا چهار سرج درق لفره هفت سرج مسک یک

شکر سید را در آخر کوفته حبه سفوف سار مدیک ام تاثیر گذار و صبح و سه ماهه آب سرشام مداومت کنند سفوف
 معطر سی رقیق معمولی صفت آن پوست تلخ چ که در که ساحای چ آن درین باشد که کوفته ای که
 معر کول گنه هر یک یک لوله سپلی که به ریج ندر کم سردالی صا گوید هر یک سه لوله کوفته حبه سفوف سار مدیک ام تاثیر
 گذار و ایضا که کمرال می اگر ده ساله بود هم معینه صفت آن سمند موصلی سیله و صلی سمدال که
 سمند رسو که سراله پهل چال و دیگری که سیته بل نغم او شکس لسته بر دم و دمی سپلی تخ میده چوب هر یک
 یک دایم پهل سول گوید و هر واحد چ دایم کوفته حبه سمند عکری آسمینه هر صبح یک کف دست ماسیر بخورد و
 شتر سبزی و ترسی بر سر براسد سفوف برای حریا می محراب صفت آن چ سمدال که به سمند رسو که
 چ گوید و پاک سادی کوفته حبه ماب سمند هورل آسمینه سفوف سار مدیک ام تاثیر باشد یک لوله سفوف
 مغناطی صفت آن دال اتس لسی اگر دوزخ کوفته در عرق سار مدیک ام تاثیر صبح الیله و معسر سته
 حشک کسد آرد سار مدیک ام تاثیر صفت آن تخم نم نمیدی معسر دیم کوفته حبه خرا یک لوله با دال حله
 سائده سکر سمند ده لوله آمیر مد وقت حوا بعد یک ماس اطعام یک لوله ماسیه گوید یک ماس بخورد و فرج دیگر
 لعاب مصری سه لوله الیجی سمند طاسیر موی چرس کر کس هر یک یک نیم لوله مصطکی ست کله هر یک یک لوله سار
 یکی سه لوله ماب سمند دوارده لوله در شیر دخت شتر کرده حشک ساخته کوفته حبه سمن ماسه و دهنده آمیر بخورد
 سفوف معطر سی رقیق معمولی صفت آن کوبیل رحمت مرگه پوست چ که بی مفر تخم کواچ سوس
 موی چرس پهل سول مام بر سر سائده سفوف سار مدیک ام تاثیر یک لوله شتر کرده و ایضا دایم سیله ای و
 مویله و مصلح آن صفت آن پهل سول بهایت حرد مار لسته سوز بهایا حرد و دوی حرد کول شتر کرده
 در سار حشک مود و مال که به قرد موصلی ساه و سمند گوید و چ سدر قلب مصری پوست چ است کنار سوز
 همه مسادی کوفته سکر هورل آسمینه سفوف سار مدیک کف دست ماسر گوشت و ک رور حرد سفوف
 برای کثرت اسلام که سب در زمینی ماسد از محرات حکیم حضور صلی صفت آن سیسال سگه هر یک سه
 لوله سب هورده و دو لوله مات هشت لوله سفوف ساخته یک لوله تاثیر گوید یک نیم ناگو یک نیم ناگو و چ مد و نا
 حو ساه و ماسد مایع رور و صاف بود لیسری ماسه سیرین کرد و بخورد ایضا صبیح خالی گوید و صبح موی
 ست سلا حیت ست کله و طاسیر مصطکی حبه نم نمیدی معسر کسه طبعی مساری مکر بار چ حوراک کول ماسه شتر کرده
 ایضا ماسک و مود می صفت آن سگهار حشک سمن ماسه اروسه ماسه مال که به حار ماسه گوید
 است ماسه قلع مصری حار ماسه مصطکی سه ماسه مات مهورل اودیر کوفته حبه سفوف سار مدیک ام تاثیر
 است ماسه رامت ماسه سفوف شتر چ که برای حریا می محراب صفت آن چ سمدال که به سمند رسو که

چارمانه ساسنج و در جو سسل الیست هر یک سه سانه نو درین مصطلک و دویست و شصت یک پوس مولس
وسج هریری سد کوفی بر رالغ پوسج سول هر یک دو مانه اصانه کرده ویتو که حاصل و
معد می س سفوف برای امدل حمل مفید صفت آن موصلی سیاه و سفید گوگرد و خم
از شکر پوست سج سسل یک یک نیم ملوس کوفه حیمه فارمد و دراع ارجین مرد درل تا پنج روز بعد
نیم ملوس با سواد کا و کور و ایضا ناگیس چور و اوست گودی سج هر واحد دوام پوس را و سار حاک
مرد و کوفه حیمه سار و دراع ارجین مرد درل تا پنج روز بعد نیم ملوس ماسیه را ده گاو و کور و دماس سار
سفوف برای کرب استقا که در رطوبت ماسه مانع صفت آن احدید ستر ستر درم کرمس با دایان نیم
ناخواه صغر ابدال حوالا هر یک سه درم کوفه حیمه یک درم استقا مایه سفوف لمحر برای اعطاف و ادر
حصن لعاس صفت آن سداب و دمانا اهل از هر یک ده درم می سج درم حرم سه درم سفوف که
محلل ریاح رحم و معد و امل و معوی معد و حکمت صفت آن نو دیر با دایان هر یک یک نیم درم در
عادر قرا هر یک دو درم در ساد در سج کرمس و حرمی حور و ادر تا سسل از جیبی حیر و از هر یک سه درم رخیلی
مصطلکی هر یک سج درم شکر سیم حیمه سترنی دو درم ماسه درم سفوف مانع رعا صفت آن تخم کرمس
و درم درم درم درم درم درم درم درم کوفه حیمه هر یک چهار درم کوفه حیمه هر یک چهار درم ماسه
درم بخور و سد سفوف سورنجان معول در معاصل و تقرس و عرق الساد و سسل غلاط سسل و در
ماد و استعمال مطوح تا پنج روز صفت آن سور کال مصری ده درم ساکی هفت درم و سسل بلبل
بها درم و قرا درم معتبر سه درم رعنا نیم درم سیمو یا ستوی یک درم گل سرج شش درم مد سفیدی درم
و اگر داده کمی بود سه درم سجد سقال اصانه کسد و درل سیمو مایم درم مایه خوراک یک سقال تا یک
و گاهی یک حنا و درم عوس سیمو یا و گل سرج مسکد و مد نصف درل میگرد و حاج درم سه درم فوج
و دیگر از احرار و حکیم و اذ کال حرم در جمع اقسام معاصل و تقرس و وجع طهر و عرق الساد و مفید سنج که در
موا و غلط ماسه صفت آن سور کال هفت سقال عیو یا گل سرج ساکی هر یک سج سقال پوست بلبل
در درم مخوف حرا شیده بر دس با دام حرم کرده معرا دام سیرس از هر یک چهار شال مقبوسا مسوی او
معول حمر می معول از هر یک یک سقال بور درال کساج مسقی مصطلکی رومی راسوس از هر یک
دو سقال رعنا در دوا گ قند سفید ده سقال کوفه حیمه در شیشه گاهانه مقدار سرت دو درم تا یک
نوع دیگر که برای در معاصل اکثر عمل آمده صفت آن سور کال هفت درم گل سرج ساکی هر یک
سج درم پوست بلبل در درم موصوف معرا دام شیری سسکی راسوس از هر یک دو درم رعنا یک نیم

انک نه سجده درم نرسد اردو درم چهار درم سفوف سور بخان مار و نایع و مع المعاصل جاد و ص
 و بقیه اعلی می آید صفت آن سور کال مصری نور و ال پوست لیلیه زرد و معرجم هبه و معرجم دام معرجم
 مار و کمر نیمه درار کتیه معرجم حیات سادی کوه حبه شکر سیاه مثل هبه آینه سفوف مار و معرجم
 اسه عرق خارشتره و کوه مرند نوع و دیگر معرجم اسه صفت آن سور کال یک درم لاریسی طمانیر
 کسیر خشک اسه هیل عدد سلیس هر یک یک درم کوه حبه سفوف مار و طله یک حشر ست الالین سر و تخم کاسی
 و کمر حبه و دمان و حشر و کوه دگلاس و سدر سفوف معرجم حشر لقرس و در معاصل مار و صفت آن
 ناخواه اسهل برگ سداب خشک کمر کرس رار یا به دو تو هر یک یک حبه و صاص معرجم طمع سسل الطیب اسط
 سیرین زرد و مد حرج هر یک یک حبه حبه هر دو یک درم استعمال نماید و باید از رسال نمود و تا وسط بهار
 نکار و در عدد مادل این سفوف تا چهار ساعت را کول مشروب جبری بخورد و در ارتعید مل استعمال نماید و سفوف
 چوب چینی است معاصل لقرس و آتشک و دیگر ادراس سودا و یحرب صفت آن چوب چینی تر
 چهار درم عشقه معرجم و درم سور کال امبول هر یک یک درم اسباج است اسه ساگی و درم درم گل سرخ صندل
 سجد هر یک یک درم کوه حبه سفوف مار و کشتن اسه آب بخورد و سفوف که نهایی مرده و لانی سودا
 استعمال نماید و صفت آن زرد صبی درم صلسال یک درم عدد عرق پوست سردل است و
 کل سر کتیه خشک و ادیان هر یک یک درم کوه حبه هر صلیح سه اسه حوره باشد سفوف پندی که در
 حیات اسط و کرس تل صفت آن ست گلو طمانیر و اسهل هر یک یک درم سات سعید یک نیم کوه حبه
 حوراک ارجار اسه حاتس معمول است نوع و دیگر که نهایی جمعی معال مرمن ناقص و نایع است و قوت
 معده و ده و استهای طعام آورد و صفت آن سات سعیدی و دو حیطانیر نار و حرد صبی است ح
 دار لفل چهار حبه راکو حبه اریکرم تا دو درم مد و صلی فاقه کاه و صفار هر یک دو حبه برادرید نوع
 دیگر سعید تر حرقه حاسن اسه ای صفت آن ست گلو طمانیر و هر حره و سوده صندل سعید و
 کاس سعید و درایر سوده هر یک یک استقال کاه و در عوال هر یک هم شقال عوق ساخته لقرس است و
 آسمه حره و اسفوف مخدر که تب و لرزه را عیب الازر است صفت آن رگ حبال داکو کاسا و
 کوه حبه قبل از روت مد و ساعت هر قدر که در دوا گشت باید گرفته بخورد نوع و دیگر که تب و لرزه معمول است
 صفت آن مرغ میل کوه کچی حبه نیمه و هر یک نیمه رگ مک یک حبه کوه حبه اسه آب سر و حور
 اسه کتری بیستار آملی پاره و لفل کتر و در لره و لعل و قوی سیکه سفوف را می تب و قی معمول حکیم وارت طمان
 صفت آن طمانیر هرس سعید نو دی سعید ثعلب آرد و تخم کنول که آرد کسیر و آرد است تر و لاریسی تخم شکر

بلبله در ساقی صدل مرج هر یک مک تو کو کفته بحیه هر در و هفت مانه بخور در سفوف چوب گمر که درای در
 وسعه و سوراخ و آتشک و هر قسم آله حصه ضاعقه شقه معمولت صفت آن پوست بلبله در و چهار مانه پوست
 بلبله کالانی سی مانه پوست طلوع گوهر یک مانه بلبله آله سیاه هر واحد ده مانه ساهبر و ساهبر گل سرخ شش
 مانه روده چوبی پنج مانه رگ سانس مانه کوفته بحیه همورل در و سکر سفید آسمه سفوف سار و جوراک یک دام
 سفوف مسلط و معنی حول مجری و معمول حکم حسن اند جان صفت آن گل گل گاو در مال گل طلوع
 گل سرخ گل سیونی حکم کاسی تخم حردم یک کسیر حنک آله سماں مار کوه و رگ و خشک باده صید سعید
 و سرخ هر یک مک معال معر تخم چنار و سرخ که بی سیرین معر تخم ترور تخم حساش سعید حدس سلم هر یک جهت
 مانه کوفته بحیه سفوف سار و قدر سر سست مانه فروع دیگر برای علماں حول معر تخم حکیم موه صفت
 آن تخم کاهوی مفر کثیر حنک حردم کاسی معر تخم چنار هر یک هفت مانه تخم ساهبر و حدس مفر تخم حنک
 سفوف گل سرخ هر یک سس مانه آله حنک صدل سفید صدل سرخ سماق طاشیر سعید هر یک چار مانه سفوف
 سار و قدر سر سست مانه سفوف آسمه مادامیکه می رسد سسته مانه بکار آید و برای دیگر اراض که
 نامرس صلا باشد سودمندست ماد که این سفوف را ناکاژ و معیبه سه چله خورد و از گوشت و مک نجیر گرم و صبح و شب
 هر یک مانه دال کوه خورد و صرد و قدری مال گندم و مک بخورد صفت آن دشت نیم که که صد ساله باشد
 گل دار و رگ و پوست ته و ریح او هر یک تخم آمار پوست بلبله پوست بلبله آله یاچی گاو هر واحد مانه کوفته بحیه
 سفوف سار و قدر جوراک ارد و طماک ماچار طماک ماکاژ و معیبه بخورد و اگر این اوده ماعسل مخول سار و
 مضایقه مار و فروع و سیکر که برای ماسد حول و حاد ام از حرات صفت آن پوست بلبله کالانی پوست
 بلبله آله سر هو که محشیه مراد و سس صدل حرج صدل سعید هر واحد دو تو که کوفته لگا بهار و در و در تو که در
 حوس داده شهید حاصل و دونه حل کرده سوسد ایل صا که برای حاد تخم بر داده صفت آن رگ
 نیم رگ مکس شهید یوی کلال کثانی ماچار و رگ آله آسمه بلدی سر هو که یاچی همد واحد کوفته ابر و واح
 مک ما و اگر می گمر و در و حردم حله چل نه حصه کسید یک حصه صبح و یک حصه شام بهید و دال کوه
 مک دال کوه دلی مک و ساهبر صردت مال میده و کاب لی مک مانه داد سفوف برای همد ام مستحکم حرج
 صفت آن پوست بلبله در و پوست بلبله آله هر واحد دو دام گل سرخ ست گاو روده چوبی صدل السوس
 معر دانه الیچی حرد و کلال کثیر خشک ابر هر یک یک دام گرو پوست تیواج حطائی و اگر مانه عوصال
 پوست کثر سرخ ساپی پوست بچ احمیر دستی قسط تخم سوار نامی سر هو که رر و چوب هر یک نیم دام رگ نیم مار
 تخم گل نیم پوست بچ نیم پوست سه تخم هر واحد یک دام گند یک صاف کرده نیم دام همد را مار یک ساینده یار

سرکه صاف را با برید و قوام آورده یک اویزه گلاب بر آن ریخته در دیگر ماسا که کاسی قند سبیل اندازد سبجین علی سبیل اندازد
کاسی سرکه آب لیون اندازد حرارت لیون بنمود و طریق ماستش سرت حاصص ناسخ میر جبین باشد سبجین حصف
دافع رطوبت معده و با هم صفت آن آنجا بود و شغال سانج بندی رنگ اودیهر یک سبب شغال معده معنی سبج
همه را در سرکه آلودی ماقدی سقط که سرکه را و انداخته سبب سبج ما و آنرا که بعد یک سرکه گلاب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
صاف کرد و ماسا کل عمل بقوام آورد سبجین سبجین سبجین معنی معده و جگر و معده صفت هم که ماعطش تند بود و در
آروغ مدو و سببی و با هم طعام و در مل جلزلرب معده و حرارت آن دفع معده و جگر و ماقبیل که در خلاف اند معده است ماسته
تمام معده و جالیوس حمال کرده که سبجین سبجین سبجین معنی معده و در آل آیسر و جنت ادراس معده و که سبب سبب سبب
سود دارد و مقدار سبب یک اذیه ماید یک سبجین صفت آن آب سرتش قند سبب سبب یک سبب سبب سبب سبب
اول سبب
مرک ما فایده که در قوت معده و در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
در حرطه کرده و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
شغال سرکه و گلاب و آب لیون هر یک سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
طبع داخل سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و در هم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
آرد سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
مادیان سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
شماروری و بعد از آن سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
لغافا صفت آن مادیان سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
مادیان سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
معول سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و طحال فایده آل ماستسقا و سود الفیه استیصال مادیان سبب سبب سبب سبب
تخم کتوت ربو به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
شغال قند سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
یا کم لایح سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

اصدا کرده لغوام کرد شربت اسطوخودوس نصف صاعا تقاسم کسب مع براد علمی دماغی سبب صفت
آن اسطوخودوس بارده درم عود صلیب انبیاں سلطع یرسا و شال اصل السوس ربع کوس گل مالور ایسول تخم کوس
در ماداقتمول درله شست و زنجوش برگ کا دُر مال تخم و طعم هر یک پنج درم گل معشقه ایساکو هر یک هفت درم شمس میری
هر یک پنج تولا اخیر رود چهار عدد و عذاب کلان دو عدد و سستان چهار عدد و کوفتی را که عده کاب مالک متب کساند و بهر
حوس کرده مالده صاف نموده سه عدد قد سعید و عسل قوام سار به شربت ابر چهار تولا ماهیت تولا شربت اصول
سلوکا کال که جان بفع دارد صفت آن پوست سج نادیاں پوست سج کاسی سج ادر سج کوس اصل السوس شمس
هر یک پنج درم صلیب ایسول سبب التعلب هر یک دو معال عسل سه عدد و بهر معول برتره صاعا ابر یکا و به
تا و او و بهر شربت افیتمول رابع البیولیا و حنظل و متعلی چهار مالکس میر و افس ام و مایه صفت آن
ایسول سه تولا گل سرج معشقه گل کا دُر مال گل یلو و فر و کحتک تخم کاسی تخم حایره هر یک تولا کوا کوا رس
فوج عدد قد سعید و اگر آکوا رسا رسا عود ص آن چهار تولا زنجوشی اندازد شربت رابع البیولیا سسل سه رجب تند
و اگر حوالی صاعا البیولیا سیدار راند عود ص کسب افیتمولی چهار مالکس بهر سرت لعل کرد صفت آن
معر حک دانه گل شسته کا دُر مال گل کا دُر مال گل سرج گل سیرین و زنجوش و افیتمولی ساسی کمی سیر معنی هر یک چهار درم
اصل السوس بلبله ساد پوست بلبله کالی تره موصوف هر یک سه درم و کحتک درم سیر هست درم قد سعید
و اگر صراوت و حرارت رما ده ماتد گل پلو و چهار درم تخم کاسی سه درم ادر ایساکو رسا مالکوا احرای عول و در
چهار درم غناسا ده ادر ایساکو رسا و اگر ملیم رما ده ماتد احرای سرت دانه ناد مال درم در سخته شربت افر ایساکو رسا
شربت مالک یقول سعید یار یک ساییده در سرت آسره و این سرب را انداخته مال ادر الحس با عرق بلبله ادره ساد بلبله
شربت محرب و معول چسب اسام مالکوا اکثر لندار شسته چهار مالکس براسی تینس طبع آه مال کرده مشو و در و دن
سعید و بهایر گاه که می آید صفت آن کا دُر مال هفت درم نیم گل معشقه بلبله کد درم گل سرج کد درم
در بلبله کد درم سیر کد درم تخم کحتک بلبله ساد افیتمول سلطع برگ و کحتک اسطوخودوس برگ سار یک در
یم درم سات و گلاب هر یک ناؤ آمار رسا دود را در آک حیساییده صبح لطریق متعارف چهار صاب و گلاب تلوام کرد
و عود ص سات اگر زنجوش و سیر حشمت داخل کند در وقت در سائر خواص اتوی خواص است و در معولی درل کا دُر مال
چهار درم و گل معشقه کسب درم و گل سرج دویم درم ست و عود ص برگ و کحتک ادر شمس مقص لورن ادر قوم باقی بوز
شربت مسهل کحت کسی که ادر درل مسهل کاره نو و ادرل مواد سوداوی و بلغمی می نماید و در حنظل بار و مالکوا
و صرع و غیره ادر اص دماغی تخم رسد و صفت آن نادیاں پیرسا و شال کا دُر مال مادر جیوینو ایسول هر یک
یک تولا گل سرج سج کاسی هر یک تخم تولا گل معشقه عسل التعلب تره سعید هر یک دو تولا عود صلیب مالک یقول درم سعید

هر یک نیم تولد ساسی کمی سه تولد مویر مفتی سی در کم کشتن چهار تولد اسطوخودوس سباج مفتی سباجی با کمالی کمر کس حکم
 کشتن طیاره سباج هر یک یک نیم تولد او دیر را کمر کشتی با سبک کمره سب و آب که چهار انگشت بالای او به مانند کمره سباید
 و با شکر بنین دمان و گل کفاده هر یک یا دو یا مار لعموم آمد سرست از چهار دام تا سم مار و فدا رنجع مواد استعمال نماید اگر
 صاحب با سب برای رقیق نمودن بهنگام خوردن این حرمت عرق مناسب قدری مخرج نموده و سینه شربت را
 بالجوئی درانی از ریاض او مستعد و صفت آن سب کاسی سب با دمان تم حمید و هر یک سه درم تخم حیاره
 سر تخم بر سر هر یک دو درم با دیاں به ماسه جاسک کس درم بهر را یک کمره در آب کوشا و صاف نموده آب
 لمری کا مدی سم با و سکر سعید نیم آنرا داخل کرده لعموم آورد سرست آنستین صغیران بالجوئی درانی
 و حب صعب معده بارد و سودا و صغیر بر سر صفت آن سسل الطیب دو درم ترند سعید طاریقون هر یک
 چهار درم صغیر دو درم گل سرخ است درم حکم از چهار رطل آب صابیده کوشا و صاف نموده و صاف نموده
 اصدوست درم قه لعموم آمد سرست اسطوخودوس صغیر سواد داعی لمعی و معجده آن دمان صغیر
 صفت آن اسطوخودوس دو درم سباج کا و در مال پر سیا و شال مار کویه خود صلب اصل السوس
 هر یک نیم درم رو فاجی شکر اسل الطیب سید با دمان هر یک دو درم مویر مفتی است دم کمره در دست عدل از لاصه درانی
 حرکات تا بهت معال شربت اسقیل الیاف طویالی که در اراض مار و طب و مع ککاید صفت
 آن حب السال حرمل از ریاض حلیا با پست سب در در اسل الطیب قطور یول دقیق صغیر تنویر مخرج ترکی خود
 صلب نموده الصغیر هر یک دو معال یک کمره در یک آنرا سر کمره صلب و دو نیم آنرا آب تنیرین جی صابیده
 صغیر کوشا و صاف نموده و مویر مفتی است معال داخل کرده مار کویه سباج مار کویه سباید و صاف
 نموده و عدل و میز ریت ملکیت سباج حار تنیران و کمره صلب حل کرده صاف نموده عدل یک سب صابیده
 لعموم سرست آمد ترشی یک اوقیه ماعرق مار کویه شربت عدل که در اراض مار و عدل صغیر داعی بعد
 صحت جهت تعدیل مزاج و لقویت متعل است صفت آن عدل صغیر یک رطل استس رطل آب مار
 سر و کف آنرا سرد و قریل حلیا صغیر دار جیبی خود دانه فاقلس سباج حار و سباج هر یک دو درم
 فاعل سباید یک درم نموده در صولسته وقت حوش امانته حوش و هند و صودا آنا گاما لایده و مانند
 هرگاه لعموم آید در دانه لگا بهر در سرست تا دوا و قیه شربت اسطوخودوس و سب محب جهت کمره
 و صم و معجده داعی صفت آن سباج بالگو کا و در مان هر یک یک درم اسطوخودوس ده درم
 بهر را در یک نیم رطل آب کوشا و صاف نموده آب صاف کرده و یک رطل سکر طبر و اصادا کرده سرست سازد
 شربت بنفشه که در رگام دوز که مار و حیر و اراض مار و معولست صفت آن گل نموده شربت

ویم متعال در آب تر کند و کحو ساسد و بایک انگه سکر سفید لقوام آورد و اگر گلی مسته باره و استند با آن تار کند و در جوش طیار
 ساختن نریت بیاورد مست تشریت خشک نشانی ثانی بر آن تار که با حرارت و قص بود و معید و تر گرم و معین است
 صفت آن گوی که اگر مع کحو صده و صمغ عربی همدان معتر کحو که و معتر کحو حارین تخم حطمی هر واحد پنج مثقال
 شتر حشمت سی متعال کوکدر را بیکو قلع کحو حطمی و صمغ در آب تر نماید کند و آتش ملایم کحو ساسد تا نصف تا در آب
 نموده ماسی و درم قد لقوام آورد و وقت قوام تیر حشمت محلول و در سر کحو که و دجیارل سیر و سر آورد و در جاف
 نموده داخل نمایند تا لقوام تشریت آید تشریت نر که حشمت بر آن تار و وقت قص معین صفت آن
 اکبر در دسی دانه عاب ولایتی است دانه سیستان تاجه دانه سر یا دشان سی درم حب الاس کشر هر یک
 سج درم تخم حطمی حشمت درم اصل السوس تخم حشمت سقید هر یک ده درم حرم مقصر سارده درم معینه نرلی سی درم
 تر کسین یک نیم با و حشمت سارده تشریت کولو در ربع بر آن تار و سر و صلیق السوس که در تر از آن تار و صفت
 آن کولو حرام یک آن تار با و مال چهار ماره کرده سیستان تخم با لک یکو قلع قلع السوس مقصر یکو قلع هر یک یک
 هشاک عاب ولایتی با و سیر تمام متب هم ادویه ناک تر ساینه صمغ خوش داده الیید عذاب کرده سار و سکر
 سفید اندامه قوام نماید و دو لوله با شتاب حل کرده تا حصول صحت نویسنده استند ملا ماحه بر سر بر ترستی داده
 در و عن ملج و حرارت و سر و احب و در شتریت قوت ملج در دگو و حناق صفت آن گوی که با آب و آب
 سیاه در رطل و کحو ساسد تا نصف ماسد رطل شکر سفید لقوام آورد تشریت نر و فاحرب از برای ملج
 و سر و دیگر امراض صدر بلغمی و ملطف ماد و علیط صفت آن مادان کحو گرمس هر یک پنج درم رهای
 حشمت بهمت درم اکبر عاب سیسالی هر یک است عدد مویر معنی سی درم حله چهار درم تخم حطمی اصل السوس
 ایدر سار و سیون هر یک سه درم سار و سال بهت درم قد سفید در رطل گنقه یک رطل و سر و متعارف سرست سار و
 سرستی ارده درم ماماره درم وقت حرارت مزاج گرم کرده میشود این حشمت لعن ادویه قوی الحار و در یاد
 کرده میو و ملج کل بیل و و کحو حشمت و ملج گنقه بر کسین با حمیر و سفینه میگرد آمد تشریت و سیون هر یک
 در صلیق و سعال که مست ملج ملط و صفت آن سار و سیون چلی درم اصل السوس رده حشمت یو در رطل
 سار و سال هر یک دو درم معر مادم معر چلو رده حله مادیال سیون هر یک یکم مشکلی دار چینی رخیل هر یک دو
 درم مویر معنی سی درم عاب سیسالی هر یک صد دانه اکبر سفید نیست عدد حله در رطل آب گرم تر کنند
 و یک سار و رده نگار بدین سر کاتس بر سر دانه که نصف با مده صاف کند و با صمغ رطل قد سفید لقوام آورد
 که یک قیاده و ادویه تشریت غنصل برای صلیق السوس از حرارت میر طلی حشمت که حرارت و کرات داده شد و گاهی حلا
 محکوم صفت آن گرو و عصل کلان در لی که با و آن تار باشد ماماره با و اراش و دایم سیون دو تو که مویر

چهل و نه و لایق بهشت قوله شهید الحاصل بر کمار اول بیست مالای حوصل در کرده آمدید بار ترسیده ماتی دادید
 کوه ماهم آیه تمام شد در آب تر دانسته صبح بر دیدگان گذارد هرگاه حوس عوش حور و در آورده اگر کوه آمدست
 حوس بالیده مارچه سرانود شهید آیه تمام شد مالای حوصل ترست اگر بدو ماسیا یک قوله بالیق معمول بوسیده ماسد
 وانی سرسید شمرست بنا کو برای صفت آن بنیر و بر گسترش کو قد سعید سادی شمرست
 و صاف کرده لگه دران یک دام تا دو دام و کم قوت را کم دهندنی و اسهال می آید و صین را در سرج رود را نه و کلی
 سد بر شمرست سوال که در عمل موهل است و لغات بعد صفت آن گل معده گل ملو و اصل السوس
 هم حشاش بر یک سوله عصاب یارده و در تخم ساری گا و رمال هر یک دو قوله کو کمار و دارد و در تخم کتان تخم ریاح
 تخم کله هر یک یک سوله سیستان همدان اسکیون هر یک یک سوله اصل نبات را بر سر جیدا و در تخم سارده
 حویک که سوله برق نادان شمرست چاه تخم سعید سر و در بو و مقفی سیده را لیم صفت آن تخم مادیان
 تخم حله تخم کتان تخم حریف اصل السوس هر واحد چهار سوله سیستان می در دو خانه درم آخیره حد و مویر می
 سی در دو خانه سعید شمرست سارده شمرست فریاد رس برای نر و خار و سل و سر و طوطه و اس و دانی و
 حیات که عرب صفت آن گا و رمال صدل سعید و سیاه و تال عود صلیب هر یک دو قوله اصل السوس
 معر کوه نادان تخم حلی کل سرج هر واحد یک سوله مویر می است و بیج حد و تخم حشاش دو قوله لوست حشاش
 است بیج حد و سعید یک آمار چه را در یک آمار آب تر نماید صبح حوش از ده صاف نموده دستور برست مار و
 مصالح عود صلیب و بادیا و مطرح است و در سوره عود اصل السوس در اصل است شمرست اعجاز است اقسام
 سر و حشاک و تر نایع و برای تب و بار و ق معید صفت آن عصاب و لایق است دار سیستان کلال
 اصل السوس مختر تخم حلی تخم حار می گل بیل و در گل حسته هر یک بهشت درم همدان سرج درم کثیر اصبع عربی هر
 یک سدر درم برگ ارسه یک اصل قد سعید و در ظل غیر اصبع و کثیر اهر را کوه ستانند و لظری معلوم باشد لقمه
 اگر دو لقمه کثیر اصبع عربی کوفته بخیه داخل نمایند شمرست حشاش معمول و محرب است سوال حشاک اصل
 دس نواریل درم که متب بیدار دارد صفت آن تخم کا هو بر السج هر یک می درم حشاش سعید و سیاه
 هر یک صد درم اصل السوس در آورده درم دریا سعید درم اسلج و همدان صد درم آید صاف نموده لعاب
 اسنول خا و درم و در تخمین یا سات صد درم داخل کرده کوه شامه تا غلیظ شود و فوج دیگر برای سر و بری اسنول
 حکیم عطا اثر و صفت آن لوست حشاش مع تخم مارده حد و اصل السوس معر دو قوله کوفته تب
 در آب جیسا بیده صلح جو نمایند صاف نموده سکر سعیدیم گا و اما حسته لقمه ام را در لیس را آتش گرفته کثیر است
 اسه صبح عربی بر مانه کتامة یک سوله سایند و در آن آمیزند در درج شش مرتبه لقمه در دو دانه لیسند

نوع دیگر این معال که اسهال و صحت الدم مانند صفت آن پوست حشاش تخم حشاش بریان کرده
هر یک دو درم سالاس نکود مسودر اصل السوس مقترن یک درم راده صندل سی درم دویر کدو تنه یک
میسانده صمغ کجوتانند الصفا باد صاف کرده ماد و چند قد لقوام آرند لند و صمغ عربی بریان چهار درم سود
آبیر مد تخم حشاش را بریان کرده تیر و اس کرده در وقت طلوع امدار مد شربت زوفا معمول در سرد و گرمی
صفت آن مویر متقی اصل السوس مقترن یک درم راده صندل سی درم دویر کدو تنه یک درم راده
سپستان سی مد دگ و زماں مسعودر سیاه و سال هر یک صمغ درم شکرتیال بادر سیاه یک چهار درم و اسیدول مد
خشک هر یک سه درم تخم کتان تخم مله هر یک دو درم تخم کرفس امیول پودیر دار چینی هر یک یک درم غسل بر پودر
سرت سار مد جو را که دولو لک عرق ادا یاں شربت عناب سرد و در صید را مانع است و اما تر و طبع
را صید صفت آن عاب و لاتی یک رطل جو سار و ماد و رطل یاسه رطل قد لقوام آرند شربت فعال
لمس طبع میسر و صفت آن عاب مویر بهار کشمش احمیر سیاه اصل السوس برار قد سیاه بهار
سرت سار مد شربت زوفا دایع سرد و کام و صمغ مله سبک ده دار اکیر بهت مد دیسان است و صمغ
یوست حساس صمغ تخم باره مد و صمغ ادا یاں بر سیاه و سال سسته گاد ادا یاں هر یک سه درم اصل السوس چنانچه
رودا اسطوخودوس لیر سار هر یک دو درم قد سیاه چند مد شربت سار مد و در کدو تنه دیگر که مانع از کام و در است
عاب است و بر صمغ دست دور اصل السوس بهت درم پوسته تخم حطی صمغ درم مویر متقی باره در
عوص اسطوخودوس دایر ساست نوع دیگر مقبول ارحط حکیم لقاحا که تحت دفع سرد و صمغ السوس و کدو
و میوه کون بر آرد در اصل السوس حشر است صفت آن اکیر بر در صمغ ادا یاں عاب سیاه هر یک بخانه
سسته تخم حطی تخم حاری و اسیدول هر یک صمغ مقال بر سیاه و سال بهت مقال بر سیاه و صمغ کجوتان مسال کجوتان
همه را سب در آب ترکند و صمغ خوشامد صاف نموده بر کتان بهار تخم مد و هر یک سه مسال طبعی و خوشامد
عاب کرده مخرج نموده سکر تری یک سیر عالمگیری داخل کرده لقوام آرند جو را که اسهال مقال با کدو تنه
اما اناهای مر لقه حسب حاجت عمل آرند شربت نقدش الدم که احوار تیب و دودیم المثل است صفت
آن ماد العرق آب همد و نه گلاب بر واحد یک رطل حب الاس نیم رطل زعفران برم جو سار مد و صمغ باد
صاف کرده و یک رطل قد لقوام آرند و کدو را طایفه سار صمغ صمغ عربی صمغ عربی دم الاحوی کاب سعید
مسعودل بر واحد صمغ درم اصاده ماسد حرمت دو درم یاسه و حرمت شربت انجیر رحمت تفرق اتصال سید و
شش و حسن حوین از صمغ اعضا صفت آن صندل صمغ صندل سفید سوبان کرده و حب الاس
هر یک دو مسال حر و در صمغ مقال رقیه احمیر بهت مقال در آب میسانده و جو سار مد و صمغ

نموده و ایک رطل شکا سید لقوام آورده و سحر دیگر اوقیاد و متعال عوص حسا لاس و شکر بود بهشت و درل حسا لاس
هر یک ج معال باقی دستور نوح و دیگر مانع نفث الدم و سعال و بلغم سر را از اصاب صفت آن ج معال
ج توله یست حسا لاس مع تخم مار دود و کل معنه و توله بهداده اصل السوسن قشر را و صندل و عود لاس سر و احد یک
نوله حسا لاس مار دود و اسهید سید لقوام آورده و در آخر قوام دم لاهوین صبح عربی نشاسته هر یک یک درم شکر
اوریب شربت دافع حقان و لسه و نفث الدم بسیار فایده دارد و صفت آن گاو زبان غل گاو زبان
را و صندل ج احما اصل السوسن قشر کسیر بر کتیبه لاس لاس گشای هر یک دو درم پوست خفاش مع تخم مار دود و قند
یک نیم پاؤر دستور شربت ساز فحواک دو توله صبح عربی بریان و کتیبه اوقیاد و دم لاهوین سر و احد یک درم عود و تخم کز
شربت میب که مقوی قلب و معده و معرج و حاس فی و اسهال است صفت آن کبیر میب و
یاره که ۱۰ درم ارال سرول نماید و در مایل سبک کوبد و دو آن را آب ارال بگیرد و بخوبی ساند و یک آن را قند سید
احما کرده بخوبی ساند بالقوام آید و همین است ترکیب ساحتش شربت و در شربت انار شربت میب لیمونی
بالیف طلویجار مانع حقان ج صفت آن آب سیب شیرین نیم آن را آب لیمونی کا حدی پاؤر آن را عرق
سید مسک نیم پاؤر قند سید یک نیم آن را قوام ساخته کا فور سه مائه سوده آمیخته کار در شربت و لسه معمول دافع
حقان ج مقوی معده و حکر مانع فی و انصبا صحر المعده مانع جاز مسکن حرارت مزاج و جوی صفراوی و مساد
حول فایم مقام شربت انار شربت خوش دانه است همراه طعام میر توان خورد و صفت آن فانه شیرین سیاه
رنگ را در گلاب و آب مالیده صاف کرده با و قند لقوام آورده شربت رنگه مقوی قلب مصی خون مرط
حمار و بسیار خوش مزه و معمول است صفت آن رنگه شیرین گرفته دانه با رقاش بر آورده تخم دور کرده صاف
نموده آب حالص آن بگیرد و با تسادی قند لقوام آورده و در آخر گلاب او را بید شربت صندل مقوی دل
دافع حقان گرم و معده و حکر جاز و تشنگی و قابض شکم صفت آن صندل سید سوبان کرده یا حواک
ساخته لست متعال و در یک رطل گلاب تر بایند و و نشانه روز پس گلاب صاف کرده گشتا و صندل
در کور را در آب حالص بخوبی شامند تا قوت صندل کما حقه بر آید و آب بقدر مناسب با ناس این آب را صاف
نموده با گلاب مصعی آمیزد و قند سفید و در رطل با کم حسب موافقت ذالقه داخل کرده لقوام آورده و در تخم درل
گلاب نیم رطل و مقدار شکریک رطل است نوع و دیگر بالیف حکیم باید دیدم حرم که در امراض حار قلب محسوس
صفت آن را و صندل میب نیم درم در بارجه نامه صره لسته تن در گلاب و عرق سید شک هر یک نیم آن را
جیسا بید و صبح آید اگر آورده در عرق پیلا و میده سوده و کاسی هر یک نیم آن را آب کدوی شیرین در سر هر یک یک
آن را تا دو ناس آن صره را تر داشته گلاب مذکور مزج ساخته با ناس جاب گلاب و کن رطلی بخوبی ساند تا در معده

صورت است الیه دو یکدو آب در شک خوارم در شک یا به یارم درم و آب مذکور شده و گفته در سه او
 که بعد شستن و یکیم آنرا قه قوام ساخته طایفه سبب از سبب مقرر هر یک دو توله کا فوریه استه امیر متعین
 صندل ترش که در وصف تک و حصال جایگاه صفت آن کثیر خشک کوفته ج. درم صندل
 سفید کوفته سی درم و آب غوره یک درم و سرکه خالص برود درم و آب خالص یک آن یک شانه رور
 حیسانه و خوشام تا بهشت رسد الیه و صاف بود و قه یک آن را راحل کند و در عدال بیم درم در حرقه شده در
 افکنده و سیر و کاف بر دارند و لقوام آرند و در عدال راحه مارا یک. مرول آن. پس بیم شصال کا و دو طاس
 و صندل سفید و گلاب سوده هر یک دو درم و در قه یکیم گرم باشد داخل سارده سرتی ج. درم سرت سبب یا سرت
 حره سرت عناب. سلسله حکم بلو کمال بلع از برای جمیع امراض و موی و صفا حقیق و امر اصل
 موی و صدا ع متارکت امراض و موی قلب صفت آن ساس دانه مرگورده سی حد و گل سسته کل طایفه
 کل کا و زماں کل سرچ هر یک دو و متعال در شستن حل کلاب و شستن حل میدمشک بخوشا سرجون نصف
 رسد الیه و آ. مذکور و اعرق مذکور و نهانی داخل بوده یا بخوشا سرجون سطل نماید الیه و سید سرتی که
 و نیز حشمت از هر یک یک سطل داخل نموده و جوته شده بیالاید و مار و یکیم. سوام. در سرتی ناز و اوقیه سرت بلع حصال
 حار و صفت آن کا و زماں گل سرچ داده صندل کل ملو در هر یک یکیم توله سدا و آمار لقوام رند. آخر قوام کمال طایفه
 او را به سرت و توله و کا بهی کل کا و زماں گل سرت کثیر خشک از سبب مقرر همین عناب را. کز. سوده
 سرت بلع حقیق صفت آن کا و زماں گل کا و زماں گل سرت از سبب مقرر براده صندل
 کثیر خشک هر واحد درم کل سرچ ساج همین هر یک دو درم قه سید حشمت استاس که موی و سرت
 قلب است صفت آن آب اساس یک حر قه سفید بیم حر گلاب سید خشک هر یک من ج.
 مسک قدری دستور طیار باید و اگر سرد ساد اسامیول قدر یک سرتی گردا. میرا ساد کسید سرت کا و زماں
 عنبر می برای تقویت اعصابی شبه حشمت صفت آن مرک کا و زماں ج. توله کل کا و زماں ذم لوله
 مادر کوبید یک توله پا و مال صندل سفید و گلاب سوده تخم و خشک هر یک به ماته کثیر خشک یک توله تخم و زماں
 به ماته زرشک توله شب در گلاب و عرق میدمشک هر یک پا و آمار تر کرده صج بخوشا سرجون نصف مار ص.
 کرده قه سید بیم سیر داخل کرده لقوام آرند پس رقیق سرتیم توله ورق طلا عسرا تهس هر یک به ماته مسک
 یک ماته داخل کند سرت از سبب مقرر که حشمت حقیق و جوته سوده و موی صفت عظیم دارد و در تقویت قلب
 و ماع لی عدل است صفت آن اگر سرتیم رور و حام. توله یک شانه رور و رسد آمار آب آهس تاب حیسانه
 بخوشا سرت یا یک سیر ساد صاب کسد و کا و زماں ادر کوبید هر یک یک معال علی. در قه سی آب جو ساید

صاف نموده آن جسم را به دیوار سید ما افعال جسم العالی و افعال داخل کرده بقوام آورد و نیز زنده تا سید شود و بعد از آن
کتاب برین سید جزو اربعه مقرر شد معال گا و ران دو مقال ششم و هفتم هر یک مقال که بایست صید
سعد شود و معطلی شک خنجر سبب هر یک هم معال داخل کند و گاهی حیر و امان مرتب بسیار در شربت انوار
معمولی دل و دماغ در یک و دو سج میگردد و دماغ را کویا می مرقی و معید احتراق صفرا صفت آن گل گشایی
صده دوسری آن دو کرده انکاسه چینی در آب گرمی کا حدی مست حد در کرده دارد و وصل آن یکسده یک بار
کتاب امداد و یک شانه زرد دارد و بعد ماس یک آمار عرق گا و زان نیم آمار عرق کونیز نیم پا و عرق کرده و
همه بنگار و کتید شربت که هر واحد سه باشد آب انار و لاتی آب در گمر و سیراب هر واحد یکبار و دو اگر آب انار هر سده
سحابی دی سرست انار باید گرفت یک سانه زرد و چسباید و ادک الیاده صاف کرده بقوام آورد و در آخر قوام مشک
و دو سج عسر سه سانه زرد و انار هم باشد انگلاب سائیده در قوام آمیخته حل کرده دارد و جواری ارد و توله چهار تله در شربت
ماسب نوع و یک سیمی سراسر الصالحین معمول جهت دفع حشرات و در معادله و کوفه معده و مرقی و در حوض و در
نوش و حوض نماید و یک سده و گنگلون کند و معوی و شربی است صفت آن یکسده گل گشایی صده دوسر
از آن دو کرده در آب گرمی کا حدی پا و سیر الیاده در پا که چینی تمام شربت جواریه انار که در معده صحت شربت بات
لیک سیر بات را و سیر آب مارال شربت کرده مانند یک ماکر و در سینه صبح که نصف بیست یا شصت آن ماکر
و اما دانه شربت که نمک شربت در طرف مرآب در گوشه یا طاق مالا که در معده سیر و در نایا چهار در که حوض جواریه
را و صاف کرده نگذارد و از دوام ماستس دام عمل آرد و اگر آب لیون ریاده در پا و سیر اما از معده حوض
می رود و در قطع حمار موثر بود و اگر که در و سکر مملو است اندیج علاج سه چهار ماسته چهار گلاب و شربت در سینه
اصا که کسد و حیت امره حاره که لغویت چکر مملو را نند سحابی آب مارال آب انار اند و مرا می تقویت
قلب همراه آب مارال گلاب و مید مشک او را بد شربت یا قوت علویا که در تقویت قلب معمول
است صفت آن آب انار سیرین آب آب امرو و آب سبب هر یک دو اویه قد سید یک سیم
انگلاب قوام کرده سرد آذوده مر و اید ماسته که باطل هر یک سه ماسته یا قوت را ملی به ماسته صلایه کرده و در
علا دو ماسته عسر سه ماسته کا نور یک ماسته حل کند شربت زهر القطن که حشرات را معی را مایع است صفت
آن گل گشایی مایه هم مار و آب مارال و دو سیر یک سانه زرد و در پس آتش ملائم حوض است ماکه ماست آب
اند الیاده صاف نموده مایک سیر قوام کرده و مر و آرد و در عولان سیم معال سوده اصا مایه دست
در ماکا عرق چید مشک و عرق گا و زان ماسته شربت زهر مشک که معوی معده و حکم است صفت
آن شکر کاسی کل سرج هر یک دو در معده معطلی سسل الطیب دار صبی هیل لوا یک ماسته صدل سید انگلاب

[illegible]

[illegible]

گاؤ مان عسل هر يك دو درم اصل السوس هر تخم سرود مرغ حياں هر يك سه درم و نيز مسی چهار درم
 بهمت سد قد يك چل و سه راسار در حوراك دوسه توله شترست برای تيب كه آفت اطراب بود و اطفال بزرگ
 محرم است صفت آن چ ما دان چ كاسی هر يك چهار درم مور مسقی و توله ایاں تخم حاریں تخم حرور و
 شاهتره اصل السوس يك تخم كوس براده صندل كل سرچ عسل الطاب كاؤر مان ربه و خانی لكان حصول
 هر يك دو درم قديك بجز رطل شترست مسهل كرا اسمال رفق كند و ان تپ حسی و تپ مركب است صفت
 آن آلو كارا پاره دره در ساي كی شاهتره رطل سرچ مور سی چ ما دان چ كاسی خرد و صوف هر يك يك
 توله كاؤر مان مساح مستعمل سالت هر يك دو درم تخم كوس يك درم قديك بيم ماؤاگر آلوده برسد و
 آن دو توله مریدی وقوع كرده آب آن اندازد حوراك ناسه توله شترست متقانی برای حیات و مالی و دهری
 حصه رط و در او ایل مدی است تلطیف و تسهیل موده و لطیف مسام بر و رانا اطاب هر يك مانع است صفت
 آن گیه رطل سفلی لاله پاره ماسه لست فعال و در بيم سیراب كوسا سد چول مصف رسد بالیه صاف بود
 ما جل فعال قد سعید لغوام آره و فطیل نیم فعال و در صدمه دو فعال و سد شترست خستیا است كه در در
 معمول يكیم مصور سالی محرم است صفت آن پوست سحاش چ توله ربه ماؤا ك كوسا سد چون سلب
 رسد صاف نموده ماسات يك پاؤ لغوام آره و در مدی قدی مایه سد و شیر كوسا سد آره س ماس كرده يك توله
 آسحه برسد و لعوق تخم ميه بر بخورد و این چ ماسه اهل السوس مفسر كوسا سد حاش هر يك چار ماسه در يك
 آب حو ساسده صاف نموده بر و در شب چند بار خورده كرده باشد و حسب سیر حریر مرست شترست فعال
 مركب محرم حكیم چه اسد حمت امراض سوداوی و حار ش و قور و نال و اندامی ضدام صفت آن ساس
 ساه دانه حصول سرچ صندل سعید خار شتر براده چوب آسوس سر بهو كا رگ ساهتره هر يك يك توله
 راس در آب سرداشته صراح خوش اوده صاف نموده ماسات سعید تم آمار داخل كرده لغوام شترت آره
 رد كس و دیگر كه برای دفع مواد سوداوی سودا م سب درل عباس لست و سچ دانه و مراده چوب آسوس
 و مراده صندل سرچ هر يك دو توله و باقی بدستور است و مراده چوب شتر سرچ توله مراده چوب ساسا و توله چوب
 در باره لست كه سر توله مژدی حیرا تبه كس تخم كاسی رگ كاؤر مان هر يك يك توله عوص صندل سعید و سیر
 داخل است و سید حالص كس رطل اجاده كرده شترست چوب ساسا چینی سعید امراض مشوره صفت آن
 خوب مسی ساه فعال مراده خوش شترست مگد ماری مژدی هر يك لست فعال رگ ساهتره ساه رابه
 مراده صندل سرچ هر يك سچ فعال سب در آب نیا سابه و صبح بخور ساه و صاف نموده ماسات سعید و رطل
 انداخته لغوام شترت آره شترست توله نفع و دیگر مسهل مواد آتشك صفت آن چوب مسی رطل سرچ

اسعاج ستای کی صمدل سح صمدل سفید ماوان مرکب چار درم سات ماؤ اتار مد ستور درم سار درم چو رک یک
 توله ناسه رور لعه ده دو توله کور مد حد اوال در سح کچری شربت عشته قانع مواد سو اوی و قانع ماؤ و نقره
 و سار درم سی قانع صفت آن عسته معری سه توله خوب صبی و دو توله مرگ شاه تره با در کور سراده خوشه ششم
 مسد می مرگ گاؤر ماوان کم ساهتره افنیول در مار نه لسه کم کاسی براده صمدل سح هر واحد بر ماته سب در آب
 دو اتار کیه سار و صبح بخور تا سکه یک سم رطل مانی ما مد صاف نموده لقه سفید یک نیم رطل لقوام شربت آرد
 سرتی سه توله و در لسه و دیگر عصاب یا سرده دانه براده صمدل سفید حواله حرانیه هر یک دو درم براده خوب
 آسوس براده چوب سخا سار هر یک دو درم درم عوض شاه تره و تخم آن و ما در کجوب و شسته و مسد می و گاؤر ماوان
 و افنیول یک کاسی ست و درل صمدل سح دو درم و چوب صبی سه درم و سات یک رطل در ربع ست شربت
 عشته که برای تصفیه حول و دفع مواد آتشک و سور و فرج و اصلاح مواد حاره و کافه خلق محرب و معمول
 است صفت آن عسته معری هست درم آلو کارا عصاب هر واحد دو درم دانه ساهتره و عسته سیر سفید
 هر یک دو درم درم براده خوب ششم چهار درم چهار درم چهار درم رطل آب خوشه سار ما ملط کا مد صاف نموده ما
 یک رطل شربت عسته لقوام آرد و سه توله کور ماوان ساهتره و سید رشک و گلاب یک گرم صبح و شام ما سار مد
 در و گاؤر ماوان درل عسته سب درم کرد مسود و در دکانی درل عسته چهار درم ست و چوب صبی چهار درم عوض
 براده ششم داخل کرده و مسر کیم که دو مسر تخم حره هر یک ده درم آرد و درل ساهتره و عسته هر یک
 سه درم و متغیر معشر سب درم نموده و کاسی شربت عسته سات نوسه عدا کس حواله کاسی آب عرق چوب کور
 یا دیگر عرق ما سب شربت پاؤر سات که در محرب و آتشک و سیر امر اص سود اوی داده میسو و دانه
 و الفع ارسنه متعارف است صفت آن براده چوب شسته و ماؤ سیر ماؤ و چوب صبی نیم پاؤر در آب
 گرم یک تب و در در راز مد حوش داده المده صاف کرده عصاب ست و سح عد و صمدل سفید
 صمدل سح هر یک سه توله ساهتره یوست ایلایه در افنیول اسعاج مستقی گل بلو و هر یک دو توله گل سح
 گل عسته هر یک سه توله در آب صاف حوهای مد کور یک شانه رور تره است لعه حو ساید صاف
 کرده نبات سفید یک سم آمار داخل کرده لقوام شربت آرد لصفی اراان حد آکرده و در در لصف آخر
 ساسی کی ده توله سور کمال شیرین دو نیم توله ماوان ساید آمیخته لگا بهار مد و در نوسه و دیگر براده ششم
 سس توله و چوب صبی سه توله هست مانی مد سور شربت شاه تره بلین طبع و مخرج ماده لمعی و دو درم
 نقره و قانع حرب و حله و حد ام و مسکن احلاط مراریه صفت آن کم گسوت سه درم گل سح زرشک
 مدانه هر یک سح درم گل عسته بهت درم پسیا و شال اصل السوس اسعاج سر ساسی کی گل گاؤر ماوان

بسیار است لیکن که با هر یک است در دست پیلار و در قمر سیدی هر یک سی درم آنگاه با رطل بیلو و تازه هر یک
سی درم و عاب پستان هر یک پنجاه و دو که کو می است بیکو و نه در چار آماراک شاه و یک ساسه و روز در این
میں بیکو ساسه تا که ثلث رود و صاف کرد و سات سعید یک آن را لقوام آورد و نگردد در سترتی ارشنت از نه است م
و گاهی عسل حیاتر و سفوف اصا و میکس و در سحر دیگر امتیث رومی سه درم داخل است و حکیم الکی بخش
این شربت را در قفسه ارقو پاکه آرد و یک ری می ماسد و آن اولاً همچو دیریل می تراید و کفش
و دریں میگردد و در آن آل سر امتیث است استعمال می نمود و اکثر در چهل روز و گاهی در دو جلد و آل مرض نشد
لیکن در آن سه مبر معنی سی داسر و باده و در آن گل بیلو و درم لوله است حوراک یک یک آن را صبح و ساه
ما عرق ساهتر و شش آن را شربت که در که همت حصه و در ری و صبح خلل و موی میدرس صفقت آن
جوب که وی قمر سیدی عاب مرگ داسر و در آن کرده ار هر یک یک رطل پنج ما و یاں دو درم صدل صبح
سیدار هر یک ده معال کل صبح معال الطیب ار هر یک دو معال نموده در چهار شل او و یک آب خالص سیر
بچه ساسه مار بلع آن نماید یا لایید و گیکر بد آسا انا ترش و سیرن و سرکه انگوری ار هر یک یک رطل در در یک
سکی داخل کرده بخوسا مد تا در یک لقوام رسد پس شکر سید یک رطل داخل کند و کو تا در یک آن را گیکر
با دوام آن را آن سر گرفته حل کند در آن سه درم ر عفرال و سه درم کا و در قفسه می سود و در سینه بگردد
فصل دوم در تیفات شیا ف ایضی که در در و عمره امراض خارج معول است صفقت آن
یک درم سعیده از بر صبح عربی کثیرا ار هر یک سه درم در لافاب اسپول یا سیدیه تخم مرغ سرشته سیاه سار
و در سیر دخر یا سیر بر حل کرده و چشم کسد شیا ف که در درم عار و دمه و اگر امراض جسم را مریست صفقت
آن که در دست بالی و در طرف آهی اداخته بر آتش گذارد که صبح گردد پس در بهان حالت بر سر آتش آب
انار قرش در حال طرف این قدر امدار که شش بالی را بسوزد پس با آتش ملائم بخوشا مد که خود کو در آب
سود و هر گاهی که آب نمک بد آید و قائل حب مسن شود و در و در و آورده در طرف جمعی بگذارد و سیاه سار
و آب ساینده در جسم کسد شیا ف سماق که همت در و حرارت چشم و التهاب و حله و دمه و حراب
و سل و حور و حله و سلاق را لتعاق ملک ر تخم رسیده صفقت آن سماق سده ده حمر سعیده
یک حمر کبریا نصف حمر که در بلع حمر و ستور متعارف شیا ف سار مد و در سحر گیلالی کثیرا سدن حمر
و نوتنه که سماق را آب مخته صاف نموده لقوام آرد و او بید دیگر مال سرشته سیاه سار و شیا ف
با اینج که همت مع لوارل و حرمت و حراب و حله و دمه در مد و حفظ صحت جسم و امراض یک محرم
صفقت آن لوبیا آب نایج مرده ده درم کثیرا استاسته امر و درت کل صبح صبر و در حوصس

هر یک یک درم سعید اسحقی لاله از روح حسته هر یک و دو درم ایون سبز درم شیب سازد شیبانی
 رسد و یک و سه درم حشمت صفت آن از دال الحركات سعید شیبانی بر نالی پوست لاله از روح رسد
 ایون قوتی ای سر مساوی آب ساینده شیب سازد و در ششم کشته شیبانی کافور حست و در گرم عرب
 است صفت آن سعید از هر یک درم کثیر اصبع حرلی هر یک چهار درم کافور درم کوفته پیچ شیب
 سازد شیبانی که در در لید تغییر بل می آید صفت آن از رویت مرانی شیر جرج درم تناسه شیب
 علم و درم کثیر اصبع حرلی هر واحد یک درم سعید به سه درم اقلیای ایون و درم ایون طریح یک و یک و
 کوفته پیچ در شیرین یا سده ایون به سه درم سرشته شیب سازد و در شیر در حرمل کرده بکار برد شیبانی اسود
 که هر یک کمال حشمت و هم بطلای حوالی آن نگار آمد حول اکمال که ماسه طه و ریاض و لقیه و دود که قطع
 و چون طلا بیاورد سیلان دعد و الصاب و نوار المانع آید و سار عرب است صفت آن سبب
 یک درم حصص هندی سده ام ایون سه ماسه سعید و کاشتری لویای سر پوست عاود و هر یک یک ماسه
 آب حلال کرده شیب سازد و وقت حاجت آب سده ساینده نگار بر دقوع دیگر که سیاه و درم سیر
 گوید ماسه سه درم صفت آن از نگار سافج هر یک یک درم اقلیای دو درم اسس سکیج دار کمال
 هر واحد سه درم اسق و سکیج را در غراب که مل کسود و مانی او سه کوفته پیچ مانی سر سده و سیاه ساخته
 در چشم کشته شیبانی برای طه و سه کوفته صفت آن سات چاکسوی مغیره سنگی هر یک یک
 درم سوز و قلمی است درم چهار آب ایون سخن کشته لایق شیب استن شود سیاه استه دارد و در چشم
 کشته شیبانی که برای طه و ریاض و ضعف ایون عرب است صفت آن گل کبی عیون گل با سیمین
 سحر حرم کبری تخم سرس که نیلی گرم نکای که سبب ملعل گرد هر واحد صد عدد سوز و طه شش ماسه سر سه
 گل انگدال که هر یک یک توله قلع در اربع حد و کوفته حسته اول در شیر و به سکه که مل کاید و در درم در
 آب ایون و در سوم در گلاب پس شیبانی بسته نگار دارد و ساینده در چشم کشته شیبانی که ریاض یا نماند
 عرب است صفت آن سات سعید چهار درم سگ سوری و درم سب مالی یک درم قوتی ای سر
 هم معال مرورید ماسه یک معال مشک حالص یک معال کوفته حسته سیاه سازد و در وقت
 حاجت آب ساینده اندک مسل مالای سعیدی کسده ایضا که ماص غلیظ سوز و ماصه و ماری دهد
 صفت آن سکیج اسق و در جوب از هر یک یک حرر و الحركات لاهوری از هر یک و حرر نگار
 ربع حرر که کوفته پیچ خوب حلالیه نموده آب مادران حرم کرده سیاه مسل حوسار و در سار حاکم بود
 وقت حاجت آب ساینده لیلی در چشم کشته شیبانی از نگار معمول در سل صفت آن از نگار

دیشب بانی بریان کبر اسلوی یک پاس با سیون سخن نمایند سیاف سانه در چشم کشد شتیاف اسود
 که تحت سل مرد معمول است صفت آن قرنل ایون هر واحد یک درم حصص کی شب بانی هر واحد
 درم آب بیک گرم آب سرگ الی آب سرگ گوشتی هر یک یکیم با وادو یک کو حته در کثور و روئین امدانته وادو سچوب
 یکم که طوس در مرد سانه و اما تدرج حل نماید تا ملط شود و در تاجا سانه که در مویک سیاف آب سانه
 در جیم کسد و الا ای حتم مرطلا سار و اگر در کز ای آهسی در سانه آب حل نماید تا که فاعل حس متشن گردد و حس
 سته نکارد و شتیاف حصص مانع سیلال رطوبت و مسکن حرارت جیم صفت آن پوست ابله و
 رخیل سگ نسری هر یک سچ درم حصص ده درم سیاف سانه حسیک نماید و در چشم کشد شتیاف و سح الا و
 که سل ماص و سکوری را مانع است صفت آن و سچ گوشت آدمی حوال پوست ابله و در مساوی رابر
 هر دو غسل کرده سخی کرده سیاف سار و آب سانه و در چشم کشد شتیاف جهت عشا و لچیر و اما حصص جسم ار
 ماص اساد و درم صفت آن سگ نصری شب بانی بر مان هر واحد یک تو له مات و دو تو له هست ماص
 در عی لیمول کا عدی که ل نماید و سیاف سانه نکارد و شتیاف اخضر که برای حرب جسم و سل و و
 و کل جیم حرب است صفت آن رنگار سر درم اقلیمای فسه اتق صمغ عربی سفیده ار بر هر یک
 درم آب سداب سرشته سیاف سار و شتیاف کند که در فرج حتم متشن است صفت آن ابر و
 ساسه صمغ عربی کند رسیده ار بر و رسیده تخم مرغ آمیخته شتیاف سار و شتیاف عرب که در تاجا و
 حتم و دیگر جا بیه معمول است صفت آن صر که در سر و درون گمار درم الا حوب سر سته مالای هر یک
 یک درم رنگار و اکی و سیم انگلاب شتیاف سار و در مجموع و لعلی و درل صر و کدر هر یک درم و دیگر وادو
 هر یک سیم درم در چهار ربع درم است و نوشته اند که وقت حاجت ماص و را حوب بیسار و ابریم ارال خارج
 سودلس مازار و حلال حاس ماص و حوا اما تدرج سیاف را در آب حل کرده و با چهار قطره و دراق حکامد و
 در مال سرد و قطره و مال صالح تحلیل و در مدیس علیل را سه ساعت بهان هست گمار و در روز این علاج را
 اعاده کند ماص که از سر و از حسی مریا و در مقام دیگر خبر مری که دره که چون در عرصه و در سر و اس سانه
 را که سدر و رواب و درم را که از سیم و حتم مری آید و در کشد شتیاف که برول الما و در یاد و دندان می و
 صفت آن یله تو به و دوام کته سفید پوست ابله و در هر یک سه ثلث یک پشگری مریان سچ ثلث یک
 همه را آب سانه سیاف سار و در سانه حتم نموده و حتم کسد ایضا که در حتم کشیدن مانع برول
 آب است و در و ل متشن می و در صفت آن حلت سگ نصری شتیاف سار و شتیاف سار و شتیاف سار و
 هر یک پار درم با وادو آب حوات سخن کند و شیر ر سانه و در چشم کشد شتیاف و بهینه و هر یک

جهت مع رسول الملائحه و علی تطهیر و سل و یواس و طوره و دمه و اربع صفت آن سحر کنی لعل
 ساد و ارفع مل هر یک پنج اسم که بی سیدی چال گو تر صحرانی مار قیستای در می هر یک چهار اسم
 زعفران بلبله سیاه هر یک سه اسم پوست بلبله زرد در هر یک سسی هر یک دو اسم هم سرسنگ لصری هر یک
 پنج اسم در لعل یک اسم کوفته نیمه مار یک ساخته در ظرف آبی همراه ساج گورن آب لیون سر در سحر مود و یا
 سته نگه دارد و در سحر دیگر در آن و در هر یک چهار اسم است و اگر در هر یک هم سر سحر عوص آن تو سالی ستره لوله
 که در اراض ص و ل دست و طریق اسحاق سسی او ایست که چون آنرا سحر که ساخته بر آید مالید هر یک س
 کرد و متیاف جلا جهت صفت بهر طوطی لغایت محرب و ارتیاف و لرات بهتر ولی غایله است و جهت بر و
 آب و حیالات فی تطهیر صفت آن توتیای کرمانی معول است دم آب مرعوش دارد که شب
 داشته صاب گرفته تا حدی بر شتر نگه دارد که خشک شود در کمال طفل و ارفع هر یک که ام دو درم مایه ال دو درم بر س
 زعفران حصص کثیر اصبح عربی اسنکاس محرق رنگار فلپلیامی لصری هر یک نیم درم آب بادیاں نازد سائید
 شاف ساخته استعمال نماید رشیاف یا سیمین مانع اگر امراض ص حواء و طلقاب در طبقات حواء در
 بان ماسد خصوص و تنبیک اساس مواد و و طوره و سل و دمه و اربع صفت آن عیون کل یا سیمین سر
 سنگ لصری و بیای مار و فی زعفران سوره علمی معرجم سرسنگ همه مساوی کوفته ارا در آب نموده گداییده و در سنگ
 ساق ماشیه لیون یا یک هفته سحر کرده سیاه ساخته نگه دارد و آب تنبیه سرسنگی که سائیده شود سائیده و لعل
 است در چشم کشد و اگر در چشم گل مارده ماسد یا سوری مرقه ریخته ماسد آب دس سائیده صبح از خواب برخاسته
 ماسد شیا ف رای صفت لصر از محرمات حکیم و ارت علی حال صفت آن مرگ گل حماسی
 مچ سیاه هر یک ده عدد و نیم سرسنگ عدد و بیگتری توره علمی هر یک چهار سرخ مار یک سائیده تیاف
 سار و وقت حاجت یک شیا ف ارا ن آب تنبیه سوده در چشم کشد شیا ف گل کفجه محرب در صفت
 لصر صفت آن گل که چیل داشته و در ارا ن عیون یا سیمین و لعل سیاه و ارفع هر یک که شست آید
 همه را با هم سائیده سیان سل لسان العصا ویرانند و یک شیا ف ناسه رور در آب تنبیه سائیده میتم
 کشیده باشد همچنین یک سیاف در سه رور با استعمال آرد در درنه رور دفع می بخشد و در سوره میکم معول علی
 مرموم در آن گل کشیده تا حد و غنچه لصری سجاد عدد و لعل سیاه شامرده و ارفع و ارفع شصت و اربع
 است شیا ف جهت طلست و غیره اگر امراض معمول است صفت آن میله توره سسته سسته که در
 اصل السوس سر سوره سحید آله مفسر معر لعل سیاه مایه ال عیون توتیای مار و فی پوست بلبله هر یک
 سش داشته چاکه و مع لعی سکه سنگ لصری هر یک یک توله آب عود یا آب ماراں ستیا دها

سازند شیانف که اگر امراض حشمت طبع دار و مومات بگیرد نقاعا است صحت آن طفل را در طفل مرغل
 توپای سر یک بر یک بر امیرال صبی مری مشک رسوت مر یک جری سبک لری سر سر سید سر سر
 هر یک چ سر که سر سر در آب لیون ساید شیانف سار د شیانف سیدی که برای د بید
 و پوی و جیر و امراض حشمت مری است از جگر کل صاحب صحت آن تر میله کر کش اصل السوس سر
 سید یله نه نه آب ساید شیانف سار د وقت راحت آب دهن سود و حشمت کشته شیانف است
 کری گوسن سید معمول صفت آن در موش خردل سار شتم حشمت سادوی کومه سیده در هر یک
 ساخته وقت راحت روح مادام تلخ ساینده در گوسن حکا سار د کر تخم زب در را و در حرج اصا که توی زکام
 ایضا مسهل صحت طریق که از اطفال غلیظه و دود و دافع قفل ساحت و موح مله فی طین و دوی ریگی
 است صحت آن ستم حشمت یک درم عصاره استین چند ستر زاده و حرج ار هر یک ستم درم و در
 از می سه درم قسط طبع درم و میون یک ستم دامک کومه سید در را و در گاو ستره سیاف سار د وقت صاحب
 اول انکاب در طبع بالور دست و اکلیل الملک و موش و در موش و موش و در کاس و در اسال کرد
 پس اریب شیانف قدری روح مادام تلخ مل کرده یکرم در گوسن قطور سار د شیانف که قرص و صند درم
 رالبع سار د صفت آن سر دوت یک درم مری کند سوغال نظرون هر واحد ستم درم دام تلخ یک درم
 و ستم هر که کومه سید سار د وقت راحت روح مری و ستم لعل کرده قلیقه ستر ساخته در گوسن درم و در
 صند درم داسه سار د یله سید سار د در موش سار د سید شیانف طین که هم گام سار د یله سید سار د لعل
 می آید صفت آن تر حشمت ستم درم جانوس سطلی یک طعام ار هر یک ده درم سکر سرج ستم درم سدر
 سیاف ساخته کار سار د شیانف که در حشمت طبعی حاضر طبع ستم و حشمت صفت آن کند مر هر یک
 یک حشمت سار د ایون هر یک ستم حشمت سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د
 صفت آن سار د از می ده درم ستم حشمت مقل سکر سرج ار هر یک ستم درم مقویا و ستم درم سکر سرج
 درم شیانف سار د شیانف که در مری قسط و دفع سار د اطفال معمول است صحت آن درم لعل
 یک طعام سکر سرج سار د بر آتس درم مقود سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د
 در را و در گاو سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د
 که در قلع حول موجب است خواه از او سید خواه از او سار د سار د سار د سار د سار د سار د
 مر صاب اقا قبار و طبع صبی عری سرج پود داده و سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د
 صفت آن مری سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د سار د

مار یک عدد درازی دو حوضه که چهارده وقت حاجت یکی اران در سوراخ ذکر بیاورد بگویند سحر سحر و در
 اس حل کنند شیاف برای امدال قرص سوراخ معمول است صفت آن سفید و کاسه سحر است که
 سفید و دانگ تو تاسی سحر کافور بر واحد است در آب درخت کیکه صلیب کرده شیاف مار یک ساخته در اخیل
 بهد ایضا برای سوراخ معمول حکیم و ارباب علی حال صفت آن سفید و کاسه سحر است که
 یک سم است رسوت الیجی سفید هر یک یک با سه گسار دم الاخوین صبح عری هر یک یک یک با سه ملاب
 اسفند شیاف ساخته در تمام روز در جید مار در اخیل بهد شیاف که در درم صلب رحم مانع است صفت
 آن سفید حطی و گل حطی با نوزد اگیل الملک سوزنی سکر سرخ مغر جبار سر در آب سرگ آب الملک
 سیاه ساخته در قیل بردار در شیاف برای دفع عقرو عادت حل معمول حکیم اکل جان صفت آن
 حور نوک زجاج پشگری برمان پوست انار بر واحد یک سفال کوفته حینه در آب سرسته سیاه سازد و در
 انظر استعمال نماید و بعد آن محاسب کند شیاف مسقط حل و در حین صفت آن صبر مدال
 سادی در شراب تند صلیب کرده شیاف سازد ایضا مسقط حل صفت آن کله بلدی پشگری
 بر واحد یک نیمه توتونه دود و چتره پشگری هر یک یک درم کوفته حینه آب سرسته شیاف سازد و در حین
 مدال صبح و سام بردار ایضا جوب حوک که برای خارس شتران می مالند یک حر آب ساید و به
 مرست دال ساید داخل کرده شیاف سازد شکل حسته خرا و حشک نموده مدال رحم رسانند
 در درم با سوم اسفاط کرده و اگر حوالی فم رحم چسبش کند روغن زرد مالند شیاف برای ریح صفت
 آن سیاهی مرستال بیاورد و آنرا در عین حوش آن در ساد که بندی مرکب که مدال یک
 ساخته باشد و هم آمیخته و در آن مقدار طول حصر و بار یک بران سیاه ساخته یک اران
 در رحم مارند بطوریکه سه حصه ساد در رحم بود و یک حصه آن بیرون و تا سه روز بساده
 وارد در آلام و مع حوش کند که در سوم آن سه در رحم است مالک حواهد مراد معرب است

باب الحاد

سحر یک فصل ضادات ضاد معمول در صداع و سرسام حار صفت آن صندل سفید یک
 کسیر سر آب کوکثر حل کرده بر پیشانی ضاد کند ضاد برای صداع حار و آنکه عرض متهامی ماره و در
 او ساد و صفت آن حکم کشنیر بران کرده که در روغن گل ساید و کبر صداد کند ایضا معرب
 برای صداع سدید الحار صفت آن کل بیلو فز کشنیر بر گل بنفشه پوست خشتا شش هر یک سستن
 کشته مار یک ساد و اندکی گلاب و قدری دیون و کافور یک ماسته داخل نموده و کار برید و اگر حرارت تبیل

ماسد کا در موقوف نماید ایضا برای صناع حارساوج در عمل است صفت آن اگر دو گل حطی سید
 گل بنفشه گل بلور در هر یک حوی نگلاب و اندکی سرکه در روغن گل سرشته صمد نماید ایضا برای صناع شکر
 صفت آن سمته تخم کاهو آرد و نگلاب سحق کرده طلا سار مد و اگر فرج اسد ماسد قدری امون و
 ماسد ایضا برای صناع جار غب الیبر صفت آن آرد جو گره سرکه در روغن گل نگلاب حمیم
 کند در جبهه و صدین صمد و کید ضما و جار گل مستعمل در صناع و سر سام جار صفت آن گل مسه
 گل نلوف گل سرخ گل حطی مرار تیر بر مال یا بر نگلاب سائید صمد کند صمد و لوب مایع در سرکه ار
 حرارت و سوست ماسد صفت آن معر تخم چهارین معر تخم سیدیه معر تخم کدو تخم کاهو تخم حشاک
 همداد بر سر گشته تیر رنان یا تیر بر سائیده صمد کند ایضا برای در سر جار صفت آن گل نلوف
 کشته حشاک تخم کاهو صمد سوده هر یک یک درم امیون رعفران بر السج هر یک یک درم سائیده صمد
 کند ضما و برای صناع مارو معمول صفت آن مالو به اکلیل الملک مرر کوش بر کاسف مساک
 کوفته روغن حبلی در روغن گل آبیخته صمد نماید ایضا صحت صناع مارو و ستیقه محرب او ستاد معدو
 صفت آن پوست چ بید انجیر ز کسل رعفران سائیده صمد نماید و در رسو دیگر که برای عصا هر
 است آرد و صمدل سفید عوص زعفران است و نوشته که در آب برگ عسل التلب سائیده بیکرم
 نماید ایضا صحت صناع مارو صفت آن رجبیل امر کوش امطو حو دوس ریو مد بر اوده
 مالو به ایسول کلکوی در سر که با آب سائیده بیکرم صمد نماید ایضا برای صناع مارو صفت آن
 کاهو قرقل برگ بید انجیر سائیده با آب حما معمول ساخته وقت شب بر سر طلا نماید لوارل را مطلق مع
 کند و صناع را را نل گر داند مادل الصر تعالی ضما و مایع صناع که ار مر ماسد صفت آن در طلا
 دو عدد امیون دو جبهه رعفران چهار جبهه آب سائیده بیکرم صمد نماید ضما و برای حوده صفت آن
 رعفران ساسه حور لوامک در آب سوده بیکرم موی سر تراشیده بر شام سر صمد سارید و برای
 کور در ضما و صناع دودی برای قتل دیدال بر صفت آن بلیم چهار سته الکو ره دو ماسه ست
 سفید ساسه روغن گاؤ و دمانه همداد در آب سوده روغن آبیخته بر موی و پستانی صمد نماید
 مایع صناع کمار صر و سقطه هر سد صفت آن گل از می صبر هر یک ج درم آرد ماش
 در گل آس گل سرخ هر یک ده درم مالو به جراتیه هر یک یک درم کوفته بختیه در آب برگ بید سائیده
 نماید ایضا صحت صناع صرلی صفت آن اکلیل الملک یک درم مسه گل سرخ گل آس
 کند دو متقال حو مقصر بر مجموع کوفته بختیه ده استار روغن مسه ده استار آب با هر آبیخته اول کحونا

ما که آب تکمیل برود پس او در داخل کرده تا قش که از دست تا قوام یافته گیرد و مگر صمد کند ضمنا و که در سر سام
 صغراوی مانع است صفت آن خزانده که خزانده چار برگ سبب التخلک برگ مید صمد سید کل بلور
 تخم که با مهر تخم بدو در سر که در عرض کلی و گلاب صمد نماید ایضا که جهت سر سام حار و احتیاط عقل در
 حیات و احوال حار و غیر محرم است صفت آن آردی و در کل مشت سوس گندم هر یک یک دوم
 کل حطی سید در دم کوفته بخت تاب برگ مید و در عرض کلی در سر که سرشته بر صغ صغ با فوج صمد کند ضمنا و که در
 سر سام صغراوی و دانیال یای سوداوی و صغراوی در زمان انداختن تبرید و تویم مستعمل و غیر مست
 صفت آن کل مشت کل سلو در کل حطی سید کل صغ و اور حو مقشر برگ حساس سید برگ مید ترانه
 که برگ عس السلب سر معر تخم که وی شیرین معر تخم هندیاه تخم که بوی مقشر تخم حساس سید شیر
 در حال یا شیر بر در عرض کلی دو با می کوفته بختی را کوفته بختی نامعربیات و برگهای سر سام ادا حوت است
 در عرض آن هسته آن هسته تسقید داده و حل سازد اما مدم تخم شود پس سر را در آن غلاف سازد ضمنا و که
 که در حرق و دماغ مسام است صفت آن آرد قاش آرد حو در عرض کلی و شیر را در وریدی بیضه نیم
 بر شب آینه حرقه آلوده بر سر سه ساعت ساعت مساحت تبدیل کند ضمنا و که سر سام سوداوی و صغراوی
 میسی و پس حیاتی و خشکی دماغ فائده نام میکند صفت آن معر تخم که معر تخم تر نوریلو در کل مشت
 هر یک یک توله ساینده شیر در حال یا سر سام سر صمد نماید ضمنا و که سر سام بلعی را مدم است صفت
 آن اسطوخودوس عود و هندی عود صلیب هر یک شش مانه آرد موم یک چهار توله در دو تخم مرغ یک عدد
 تاب و در عرض کلی ماهم آینه صمد کند ضمنا و که در سر سام حار و معمول است صفت آن کل بلور
 تخم که با فوج حرقه صمد سید هر یک سه مانه کا فور یک مانه فیول و سقران هر یک نیم مانه همد را ساینده
 روغن کلی یک توله آس کسیر سر دو توله و اندکی سر که مخرج کرده بر تارک سر صمد کند ضمنا و مضموم از موم
 حکیم احمد صفت آن تخم که با هور رانی فیول یوستیج لاج و عقران مسادی کوفته بخت تاب طبع
 حساس سرشته بر پیشانی و صدین و می طلا کند خواب آرد ضمنا و جهت سکته و ساق صفت آن
 و فوول حرقه سر سینه هندی تخم که مسادی ماسر که سرشته و بعد خلق را اس صمد نماید ایضا جهت
 سکته و ساق اگر کباب لقای صفت آن حرقه حدید سیر مسادی ماسر که گندم سرشته و بعد موم را
 بر سر صمد کند مادن الله تعالی مسکوت را با مافات آرد ضمنا و جهت تسخ عص صفت آن کل
 یکوفیه تاب در باول داخل کند و سیر مرغ سه بط مفرسان گا و هر یک نیم رطل گندم سرشته بر نقل رجه خوب
 حل کرده نگار بر ضمنا و حکیم جلوی جان مانع شمع اعصاب مانند در دماغ و یا از حرکت مادن و مخرج

آن ساکن نگردد و بعظم مستحق صفت آن گل سفته عنب الطلب تخم حطی بر او در هر جرح گل مالور و کول
 آرد و ملائم تخم کدوی شیرین معرجم جابری اکلیل الملک سورجیال بر سیاه و شال هر یک تو که کوفته بحیثیه نشاند
 گا و کوفته به گردنه مرد و تو که معرجم گا و کوفته روعی کدو داخل کرده بگرم صماد نماید صماد که عصب را
 نرم کند صفت آن آن کدو مقشر کس درم مارگ مرز بخوش تریح درم ساینده و حرره کدانه رسد مارگ
 صماد که در سنج سیسی و کدو آب پیسته حطی آرد و عنب الطلب اسپول در روعی کدو و سیخته لعل آرد و ایضا که قشع
 ماس زافانده و در ارعاصه که در مقشر کتان طایفه سادی هر مرغ آبی حیدر را که سد مامل هر مرغ شود پس قدری
 کسر ساینده داخل کرد استعمال نماید و اگر بر سر حراره در روعی کدو که معرجم صماد است و کدو که در ارعاصه بود
 صماد معمول در رمد حار و سل صفت آن صدل گل ارشی رسوب عنب الطلب هر یک برابر در آب
 کسیر سر ساینده گرداگرد جسم صماد کند ضماد مانع در دجتم خواه حار باشد خواه مار و دوا درم بود صفت
 آن حصص بر رو سفید لوده و پشگری مریاں در رو چوب گل ارشی بلبله سیاه پوست بلبله زرد و انزروت هر
 یک سه مائه رعفرال ایول خالص هر یک مائه قر لعل و دو عدد عنب الطلب حار مائه صدل سرج دوج
 کوفته بحیثیه ناب عنب الطلب سر سیاف یا حب ساخته بکند در دو آب مذکور ساینده صماد نماید ایضا که در
 بر قسم رمد معمول است صفت آن پاه رسوت گیر و پوست بلبله زرد و بلندی ایول مریکانه لوده و پشگری
 مریاں هر یک مائه آب ساینده گرد جسم صماد نماید ایضا که در سرخ و جتم صفت آن گیر و چهار حر ایول یک حر
 حصص بلبله سیاه زرد و چوب هر یک دو حر رکبیل صمغ عربی هر یک ربع حر ساینده و حب مسته دار مد
 ناب متفوع کو که ساینده حوالی جتم طلا کند ضماد برای درد و سرخی چشم صفت آن شب یاک
 مریاں شمس مائه لوده و ثمالی پوست بلبله کالی هر یک دو مائه گیر و ایول رعفرال هر یک یک مائه در رو
 مسی مائه مسی در آب اما تر منق حب لسانید و حبها ساخته دارد و در جتم صماد نماید ایضا برای
 رمد صفت آن پشگری حام رکبیل گیر و در رو چوب هر واحد مائه ایول دو مائه آب کو که رسوده صماد
 نماید ایضا برای درد جسم و سرخی صفت آن پشگری یک مائه ایول دوج در آب مرگ ترش
 دو تو که ساینده بر آتش همدما عبط سود بگرم جتم صماد کند ضماد که سرول مواد در دیه جسم و لصدع و
 شقیقه عمار سار محراب است صفت آن صدل سفید سود یک جبر انزروت مار یک ساینده
 سم خز سفیدی کخم مرغ سرشته و صدهین صماد نماید ضماد که جسم بالغات حک گرداده صفت
 آن کا دور یک داگ اسعیداج سسته یک مقال لکاب سحق کرده گرد چشم طلا کند ضماد جهت
 ضرر و حرارت چشم صفت آن زرده میوه آب کسیر سر زرد و عنب ما هم لک کرده مائه آن زرد و جتم

که ارد ضما د مان صر جستم صفت آن ارد موگ دو حر رد چوب حصص گل از می مایران ر عمار
 مصطکی هر یک یکو بر رده تخم مرغ و دوس گل سرشته صمد کسید ایضا منحصرو معمول بخت صر جستم و حرمت
 تندیکه در ملتزم باقی ماند صفت آن ر عمار مصطکی بر دو سائید در ردی بیضه میج سرشته کرد و طعمه
 جستم صمد کسید ضما که عرب سسته را برم کند و کتا بد صفت آن تخم مرد کوته ارد گدم شیر خیره کند و قدر
 ر عمار داخل کرده در شیر دخرال یا شیر حر سیر بد در عرب صمد نمایند و تصدیقاتش مخصوص بزار عمارت
 است ضما د مانع در دگوش که اگر گرمی باشد صفت آن صد لیس پوست حشاش کا هو کسیر ترنگا
 سائید کرد گوش صمد کسید ضما که در درم جار گوش مستعمل صفت آن عیب الثعلب حد و دار
 صد لیس رسوت گل از می در آب کشیر سیر سائیده گردا گرد گوس طلا مایید ضما د مانع درم جار گوش صفت
 آن صدل سرج قوئل حصص گل از می حدس مقتر شیان مایران ر عمار هر یک قدری کوفته بجهت آب
 کسیر تازه یا آب عیب الثعلب تازه یا گلاب سرشته صمد مایید ایضا معمول در اندامی درم گوش
 صفت آن ارد حو عیب الثعلب شیان مایران گل از می حصص یکی صر صد لیس اکلیل الملک
 قوئل در استها مالوه ارد با قلا اصاده مایید وقت شدت درج قدری ایول سیر اید و در سفیدی تخم مرغ
 آبیجه صمد کسید ضما معمول در درم بارد گوش صفت آن عیب الثعلب معرطوس اکلیل الملک
 با لوه در آب کشیر سیر سائیده بگرم نموده گردا گرد گوش صمد مایید و بین ادره را در شیر گاؤ حو شائیده کار
 آن گیرید ضما د مانع ماکثر اوجاع اذن حصص وقتیکه سب درم سیر گوش باشد صفت آن
 ارد حو ارد ماقله مالوه گل سفته تخم حطی اکلیل الملک و عن سفته در آب گرم سائیده صمد کسید ایضا
 مای درم بارد بر گوش معمول حکیم و ارت علی حان صفت آن سمار سکیره هر یک چهار ماشه
 بر لوه حطانی حد و در هر یک دو ماشه میج سیاه بخت حد و آب سائیده بگرم بر گوش صمد مایید ایضا
 مانع درم گوش بارد صفت آن قوئل سمار تخم کر بل گرد و کچک زبزه سیاه مسادی آب سائیده بگرم
 صمد کسید صمد حو قلاع اذن و توریمی مجرب صفت آن منخر تخم که و سوحه تخم جود سوحه کوب
 کد و سوحه دم الا حوین سفید اب قلعی سوحه گلنار سوحه تو تیا ی کرانی کوفته بجهت بشیر و خر حل کرده در ارد
 بمالند که مثل مرهم شود طلا کسید ضما که انفلاخ عضروف گوش را بعد فصد و اسهال و بشتن را می تسکین
 در دنگار اید صفت آن مان خوشک در آب تر کنند مارم شود قدری سرکه و در عن گل را سائید
 و مثل صمد ساخته بر شد ضما د حابس رجاو صفت آن کا مور ایول هر یک ربع حر گل از می
 عصا و لویه التیس گلنار حدس مقتر هر یک یک حر کوفته بجهت سیر که اگر گوری سرشته چهره دنگار سرگردان

و گاهی آن دو حطی اتفاقاً قصدل عوض مدس کرده متود ایضا را وی سر پوست اما رگل سرچ سر یک یک
 حرمدس مقصد و حر حصص برابر همه کوفه بخته آب آن و گلاب سرشته اول آب تند با لودر سر بر سر بند
 برارک سر و حبه صمد کسد صمد و مانع ادرام و تور حاره می صفت آن معترجم کرد و معترجم هم به نام دوم از
 سفیداب قلعی محصول گل ارمی سر و عن کل ساینده طلا ساسد و اگر تخفیف سر و مشهور با سده چهار یان سازد
 و توتیای کرمالی اصدا کسد و برای رفع صلاست و خشکی اگر کلس مشهور بود و عوض روغن گل سراده گاو و دانه
 کسد صمد و برای حرارت می و خشک رسته معد صفت آن صمدل سفید حصص کی سوده و گلاب آب
 خرد صمد و مایه ایضا در چنگی می نگار آید صفت آن حصص کی مر و اسگ آب و گلاب سوده و
 می صمد و مایه و در سینه بیک سر هم داخل است ضماد معمول جهت درم لب صفت آن حسا التلب
 سساری گلاب رگل سرچ ماسر که و گلاب ساینده صمد و کسد ایضا برای ررم و دهر لب صفت آن سوس
 حد و در گرو صمدل سرچ آب گستر سر صمد و کسد بعد صرر و دامیراں حسا آب حسا التلب و مایه صمد و
 سنان لب صفت آن بار و سفید قلعی ساسه کثیر اما یک ساینده در پنهان که بروس گل که اگر
 اسد آخته لکار برده صمد و محرب و معمول جهت در و دمان ماسر صفت آن کافور اسون سر و در مرغ
 نموده و در دمان در دماک صمد و کسد ضماد که در حمان و دمه موی بعد قصد و تر مدس عمل است صفت
 آن مازتنگ کاسی اگر دو حرمدس مقصد حطی مالونه سفته کوفه بخته سر و عن گل حرب کر و و گلاب و سر
 حل کرده و رقیق و اگر در گرون و حلقه صمد و کسد ایضا حد و در ریم و و گلاب یا سینه و رگل حسا التلب
 و ماسر که ساینده بیکر صمد و کسد و در سینه دیگر گستر سرچ ماسر در سینه و و سیم باشد داخل لب و لبوسه که حمان
 و دمه و حمار بر و درم گاو در بر لعل و س راں را تخلیل مسکند ایضا اگر و حمان حسا التلب یا کسیر بر و
 سر که و گلاب صمد و کسد اگر و در مرکب لود یا لود ایضا حسا التلب گل حطی آرد و حگل سفته کل
 کوفه بخته در آب کسیر آمیخته لکار برده ضماد و محرب و درم که در خارج گاو و دق انداز یا ص و الد و حرم صفت
 آن گیر و سوخته حمالون هر سه برابر ساینده لب کسد یا کل حطی ساینده در سینه فلوس که در سینه و دمان حل
 کرده با سده آمیخته بیکر صمد و کسد یا حد و در حصص کی گلاب یا ماسر طلا کسد ماسر سس کالی رری طلع کر
 آب بخته ماحله کل و گلاب ماسر سباه آب سوده بیکر صمد و کسد ایضا برای درم کافور و محرب صفت آن
 معترجم کردی بلخ صمدل سرچ رر و سیاه پوست درخت سس مدس سلم طلع کالی رری که یک حاکم حشمت
 و برابر آب ساینده در سر که آمیخته بیکر صمد و مایه ایضا را یا ص او سده معفور صفت آن حله حشمت
 حطی حطی سفته حشمت حشمت و در آب بیکر و ساینده طلا کسد و رگل یا ص صمد و برای درم

باشد اسهال سردی مرمر خوش آرد و هر یک سس باشد آرد مالار باشد خلیج کل خلیج تخم مروهر یک شش باشد
 کا و چهار تو که بخت صمد نماید ضماد مسطح آرد و درم ستان صفت آن تخم بکبان در تیه گو و بخت بر سده
 تخم کسان مالور اکلیل الملک در آب خوشاییده صاف نموده اموم در وعش کل قیر و طی ساحت صمد نماید
 ایضا که در ریح و الحار و بیاضان معمول است صفت آن تخم کسان کهاره کنجد سبب سوشن میوه
 سبب
 ان عظم یسایا صفت آن کل قیو لمار و مسعد ار بر بر رالنج اسکر سائیده صمد کند و یا ایول
 اسکر صمد کند و یا کدرد و دوع سوخته و آرد و کوته سخته اسکر سخته در براده مار طلا کند ضماد برای ریه
 که یسایا اولعایت حر باشد صفت آن پیچ گاویش سه میل بر اسکر گدازد و مخلوط ساخته هر ورقه ری
 ستر گرم مالید ضماد که در دوع ریح و در دوعه و در دوعه قیبا و تنوع عرب است صفت آن مرمر
 حشکار فعلع سهر یک دو تو که مسطحی سه اسنه رعفران یک اسنه همدار صلا یساید که مثل بر چم خود پس
 مارچه گداخته بریده و دم آن گدازد صمد و دعت تقویت و تحلیل ریح و دوعه صفت آن مسطح کل سبب سبب
 سسل الطیب سده که سخته نقاب سخته صمد کند صمد که در پیچ گرم بعد دفع مایه صمد است تقویت
 نکازد صفت آن مال حشک که اسکر که یساید صمد کند صمد معمول در دوعه جار صمد در اسهال
 صفت آن صمد کل سبب سبب یوست که در دوعه گلاب و آب عسل التعلب سرد و آب کسبه سبب
 بریده صمد کند و دعدا سه در دوعه حطی در دوعه گلاب و آب کاسی اندازان حطی بر کسان حطی در دوعه
 آرد حسل الطیب و ماسد آن صمد اسار د ضماد محلل در دوعه صفت آن آرد حطی مالونه
 اکلیل الملک کل سبب صمد سبب که سخته آب کرب و آب سبب التعلب و قدری رعفران نکازد
 ضماد و معید و بیاض صفت آن اسسین یک خزر مالور حله هر یک دوعه که سخته سبب سبب
 کرده صمد کند ضماد که برای اورام حله معده رگرنی لطیف است و همواره معمول صفت آن رعفران
 صهر یک یک درم و سبب سسل الطیب مرکب یک یک درم یک درم و آب گرم صمد نماید اگر آب عسل
 سبب سبب استعمال کند لفع بود صمد که در دوعه المعی و سوداوی را محبت است صفت آن حدر و ج
 درم اکلیل الملک جاما مالور شست مصطلکی از هر یک ده درم و سبب سسل از هر یک همدار درم صبر سبب
 کند سس درم بیه لطیف مرغالی دوارده درم په مرع مست درم حطی مالورده درم موم سعیدی
 درم صمد اسار نرمان که سبب است ایضا حست درم صلب معده لعاب سود مدست صفت
 آن سدا و حر قصب الر بریده هر یک دو درم سسل الطیب مصطلکی هر یک سه درم کل سبب درم

ماور حطی اگر در جویک بهفت درم معشقه خشک آرد جاله هر یک ده درم و در کوفه سینه لعاب زرد گمان سرشته در
 طوطی حله اطعام صا و کدو و در خلاصه درل با ب و در عید هر یک ده درم و مقدار لعاب است درم سسته و پوسته که کدو
 نالس روعن باره من یک گرم صا و کدو نال آرد فوس و دیگر در درم معده که فمایت صلب و سخت ماسد مسپیت
 صفت آن افشین نسل سلیمه مصطکی هر کدام سه درم صر سفوطری بیله سالد هر کدام چهار درم حله حرم
 کمان هر کدام پنج درم روعن مرکبی هر کدام یک درم همدار اریک کوفته موم سرخ دوید درم در روعن و رقیق یا
 روعن قسط اروس نادر و پا موده درم که اخته او ویه را ناک ببرد و در ستور هم ساسه استعمال نمایند و در
 و اعلیون سر و عن قسط که اخته واد کی ساج و سلیمه و روعن اصا موده لعل آوردن لعابیت سودمند
 ضما در او رام صا و کدو و درم و در عید و موم و لیکن و اریک علی حال صفت آن سر الیاس و تولد
 آرد و عنب العلب هر یک ده مائه حطی بهفت مائه گل مالور با لطر اکیل الملک ساج و رعدی صفت فارسی
 حله سر گمان پوست چ مائه حله صر سفوطری مدوار اسه قسط و یون علیطه هر یک شش مائه هر یک شش
 حادیر سکسج هر یک یادمه اطهار الطیب خضص طلس هر یک پنج مائه فریون و روعن هر یک سه مائه آ
 رگ عنب العلب سر سوده گرم موده موم و ریک تولد روعن گل و تولد که اخته آه عته حاد و میکرو دانه
 دگانه گل سرخ چ از خراستار و ن تخم حادری مصطکی هر یک شش مائه افشین آرد و حار هر یک بهفت مائه
 انا حار مائه اصا موده بعضی او ویه کم موده یسود ضما و لعل نوع صفت آن مصطکی گلدار یک
 موده نسل الطیب ساینده گرم موده صا و کدو ضما و لعل فی بار ممرات او ستا و درم صفت آن کافور
 سم حر روعن الیک حر عود و حر صندلین هر یک چار هر گل سرخ سک هر یک چ حریاب و ساق صا و کدو
 ضما و لعل فی الدم صفت آن افایا گلنار صدل سرخ صدل سیداب ساینده سر سوده صا و کدو
 ضما و لعل در عود و امار و صفت آن دار چینی عود و روح ترکی و ربام مصطکی لکلاب مگر م صا و کدو ضما
 که در امدای ورم صغرا و می که بکار آید صفت آن آرد و حو صدل سعید آب کاسی سر سوده و کلاب
 در عود و امار ضما و کدو درم حله کدو معمول است در امد صفت آن تخم کاسی صدل زرد و امار
 عنب العلب و آب کشیر سوزان عنب العلب سبر ساینده و روعن گل قدر می سر که آیه صا و کدو و قوت
 زید اکیل الملک افشین ز سران ریاده کند و وقت انتها سیدل موقوف کند و در وقت انقطاع موقوف
 روعن و عود و مائه آب الکا ساینده ضما و مستعلی در درم حله و اسقا صفت آن کاسی صدل امار
 و در چینی حله سیرج از افشین هر یک دو درم مصطکی گل حطی چهارده مائه هر یک یک درم نسل الطیب
 هر یک سه مائه گل معشقه گل مالور هر یک یک گرم صا و لعل گل سرخ سه مائه تخم کسوف دو مائه چ حطی کسیر

شغال اکلیل الملک یک سم مقال کومه در آب غلب الثعلب سرورده می گلاب حواسیده یا رجه ظلاموده مرصع
 درم بحسابد صماد حمت درم صلب حک که با حرارت ماسد صفت آن کل سح سخته اکلیل الملک مالود
 هر یک یک حرخم کمال طبعه هر یک یک حرص مصلی ربع حر کوفه سخته نیموم در سرشته صماد نماید ایضا که حمت صماد
 مکر و طحال معمول است صفت آن اسن حردی لیشکل بر نا آهود و حر سرکه سخته سرد و حر حر که سخته سرد
 صماد برای استقای لحمی صفت آن پسکل مر لوله کف در یار یود جسی هر یک سه سخته قسط طلع رکبیل
 در و حوب در رؤ سیاه مالود اکلیل هر یک شش مانده سرکه سخته کسد و گاهی سرگین گا و تارده عوض لیشکل بر کرک
 میتود ایضا برای درم دست و نامی مستعدیان معمول صفت آن ربره سیاه گل ارسی سخته کرک
 مالود غلب الثعلب در هر یک حاله اسه مرصع ر یود جسی اکلیل الملک هر یک سه سخته لیشکل بر خشک کبر
 گا و خشک هر یک یک توله لوره ارسی دو مانده کوفه سخته در آب حل کرده بیکرم صماد نماید ایضا حر آب
 استقای لحمی صفت آن سرگین گا و لیشکل بر لیشکل آهود و حاکتر حوب انکور لطرول حد و در رر سخته
 در یا قسط طلع افاقا سادای در سرکه آخته بیکرم صماد نماید ایضا حمت استسا معمول صفت آن
 ر یود جسی یک همدی لوره ارسی رکبیل در و حوب سادای سرکه سرشته صماد نماید ضما و که در جمیع اقسام هیچ
 غلب الا ترست و معمول صفت آن شل الطیب صر در دهر واحد و معال حاکتر سرگین گا و تارده
 معال سرگین مرد آهود سخته کوفی قسط طلع قردانا بر سا لوسا داشته جاما سلیمه خود ملساں حب ملساں لوره
 ارسی صغر یک همدی حطما ما هر یک پنج مقال همه را کوفه سخته مالول شتر صماد سار ضما و برای استسا
 دنی و استغالی که آن حر آب ماسد صفت آن آره حوسد لیشکل کوسفد کندنه لوره ارسی سادای
 کوفه سخته سرکه سرشته صماد کسد و تقصی ربره سیاه می ادر اید و تقصی کل ارسی عوض سحید یکد ضما و که استسا
 دنی را حوب است صفت آن پنج سوس نیم توله صر سقو طری یک توله یک اندرانی سرگین گا و خشک
 هر یک چهار توله کوفه سخته سرکه انکور می سخته صماد نماید ضما و که استغالی طلی را معید است صفت
 آن مالود اکلیل الملک مر بحوس بر کا سف یود دینه ار هر یک درم دو درم بر ربه سطلی صغر برای مادیان آهود
 دو قوفه لبا هر یک درم پنج درم یکم سداب صمغ سداب هر یک درم سه درم اسارول شل الطیب حب ملساں عوا
 ملساں سلیمه هر یک درم دو درم حدید ستر مکی میه سنانکه هر یک درم یکیم درم همه را مار یک کوسد و صمغ
 را در عن حمت یا در عن سداب مگردارد و دویه را آن سر سه بر شکم صماد کسد ضما و ماع درم طحال حله
 صفت آن برگ بد اطراف طرفالوست سچ که اطراف سر و سرکه صماد کسد ضما و معمول در صماد
 طحال صفت آن آره حوب غلب الثعلب حوب انکور خشک کوه سخته نقل مالود اکلیل الملک

در روی سر که آیه حبه صا کسند و سر ناده صمد ایضا مرد اسگ سعدا استیر تر سوده صمد کسند و نیم صمد
 مرکبی و حور السرو آب مگوی سر سوده و کد اصر و بار و ساینده و ندر صمد بالایی ناف ندر بر هم حکم بر سر سوده و صمد
 مامل مرصن نامکس بود علاج لامست ضما دحت کیم صده صفت آن برگ شفا و نکست نیم
 برابر بار هر گاه و سر که سرشته صمد کسند و اگر افستین برگ کا ملی مقتدر سم حطل ایضا کسند و اسج لود و صمد
 افستین دحت و دمال صمد روده مستقیم اطفال محرم صفت آن استین رومی صمد سقوی شخم
 حطل کوفته سخته سر به و گاه و سرشته مر شکم و بر مقد صمد دما یید ضما دحت سورتن و در دوا سیر صفت
 آن آب برگ عنب الثعلب حصص کات همدی سفیده تخم مرغ روعن قصب هر واحد یک توله لعل
 اسپول مقدری کا و در و ایون و در عقرا ن ماهیم سائده صمد کسند و اگر برگ عنب الثعلب مدست یابا نیم
 کیوی خشک مگر دایضا برای حرق و در دوا سیر صفت آن معر تخم پرب یک توله روعن گل
 اردسته اسرب چندان ساید که مثل مرهم شود و یابا و گرد و قدری سفیده تخم مرغ داخل کرده طلا کسند ایضا
 مسکن در دوا سیر و معمول صفت آن با و نه اکلیل گل حطی تخم کمان از هر یک سه درم ایون صمد
 هر یک یک درم مقل دو درم کوفه سخته نر زده تخم مرغ آیه حبه صمد ایضا دحت دوا سیر و درم مقد ساید
 تخم صفت آن گل سفید گل با و نه حله اکلیل الملک نر کمان برگ حطی هر یک دو توله گل سرج
 گل حطی هر یک یک توله کوفه سخته در آب سیر و ناسنل جیر شود و صمد دما یید ایضا که سورتن و در دوا سیر و نافع
 صفت آن رر زده تخم مرغ ارد حور روعن گل و اگر توله و کا و در هر یک ساید سه سوده و عوص سفید
 صمد و روعن گل ارد حور مل کسند و یکرم صمد سار دالبع بود ایضا که حب شکس و صغ دوا سیر معمول است
 صفت آن برگ گندمانا نسته در دوا سیر ادا حبه ناکش ملایم دم و همد تاجر است و دس روعن گاه و
 داخل کرده مریا کسند و ساید که مثل مرهم شود و یکرم صمد ضما و کد در دوا سیر و درم رافع و حور
 کسند صفت آن پبار روعن گاه و مریا کسند و ساید که مرهم و اگر پبار سفید را یک کحو ساید
 روعن گاه و ساید و گرم کرده سمد و دوح و درم متا و اگر رر زده صمد و صغ حور سار و بهتر است
 ضما و کد دوا سیر و در دوا سیر رافع است صفت آن معر ساق گاه و دود درم موم سفید سه درم
 اقا قیادیم الا حوی کد رر از هر یک یک نیم درم مرد اسگ اسفید لاج از رر از هر یک یک سم درم
 معل یک درم اصول دانگی روعن گل لب درم لطریق معهود و صمد دما یید ایضا که مسهار از هر یک یک
 و در دوا سگ صفت آن راسا برگ صمد هر یک جار دما یابا کسند و ساید که سمد و درم
 رر روعن کد مریا کرده ماهیم آیه حبه و اک ایداخته مثل حلو اسیر ندر س بر مقد سه لگو شرب بر سر صمد

مرازی در دم نقد از و رب حکم علی صفت آن ان الوه الکلیل الملک تخم حطی بسبب حله تخم کما ایون عمل
اشق روعی گل که یک منخال در ده تخم مرغ یک عدد او بر او کوفه شود شامه اشل حمیر شود و مقل و اشق
و ایون و رب عمل کرده ساسیر در روعی در ده تخم مرغ اصا کرده عمل اگر بد ضما و معمول در دم خار کایه
و شامه صفت آن آن آرد و حب الغلب حصدل سفید تخم کاسی همه را بر سائند و آب غلب
سرفات کاسی سر و آب کسیر سر آمیخته نماید که ضما و معمول در دم خار کرده صفت آن آن هسته
آرد و حطی حصدل بایتا تراسته که و آب غلب آن کشر سر آب برگ حرد و گلاب و سرکه نهاد و ساق
در وقت شدت درد که کنار آید و ضما و مستعمل در دیا بسط صفت آن آن حصدل گلارافا و گل
اوی آرد و در گلاب و آب کاسی سر سائند و برگ کرده نهاد و باید و گاهی برگ میلمان تخم کاسی و عوصان
و آرد و حطی حصدل و صفت آن آن برگ بد برگ حرد و ساق العالم برگ ستر علی
آرد و آرد حدس سر که در روعی گل و گلاب سائند و سرکه صا و کندر و میو لال ساسیر ضما و معمول
خارج و داخل ماه و رحم معمول صفت آن آن گل حطی او به کوفه است معمول تخم ریاح آرد و جو هر یک
یا ساسیر و سوت و و باشد کوفته بجهت آب غلب تار و در روعی گل و سرکه صا و کندر ایضا که در تحلیل و رحم
ساق و در رحم معمول صفت آن آن گل حطی جارا باشد غلب شش ماهه آرد و جو در کما گل هر
اکلیل الملک در یک بخش هر یک جارا باشد کوفته بجهت شیره گاویم با و متل هر بجهت روعی گل جارا باشد سفیدی
بمنه مرغ و عدد و مخلوط کرده نهاد و باید و ریون و سهند قلم در موضع معلوم ضما و که حمت مرغ احتیاج
لول و رب صفت آن آن گل معصوم و و قلم در سیریم با و سخته سوره قلمی یک قلم اصا و موده
بر نه صا و کندر ایضا که در حمت سدا کیم بر رده موده سیر موده گاو و سوسانده و لطیف مرغ ساق
صا و نماید و اگر حرارت و در دم محسوس شود آرد و اصا و نماید و صا و کیم در لیر لول و اند ضما و معمول
ماه و در صفت آن آن عاقر قرحا و ساسیر و ایچی یک نیم ماهه قر لعل یک ماهه ساسیر یک نیم ماهه
و غفران نیم ماهه حوز لویا چهار حصه دار لعل یک عدد و حوه اگر قدری کوفته بجهت و که لال انداخته آب و در یک
سحق بلع نماید پس حوز داخل کرده و بر بارچه لب کرده بر قصب بدمد و یک ماسن لعه و در موده
فاقت نماید ضما و که عی ساق سال ازین سه سود صفت آن آن حنبد ستر عاقر قرحا و میون هر
یک هسته است مویخ کوی و ایچی هر یک چهار ماهه قر لعل چهل و یک عدد کوفته بجهت و ستر آب پاشند
معدار که در حب بدمد یک حب بر قصب ضما و کندر و ساق از آب گرم متونند در یک هفته بحالت اصلی
باز آید ضما و معوی ماه صفت آن آن حنبد ستر مشک حوز لویا ساسیر قر لعل زعفران تخم دهنه

[illegible]

بکمال دستانه مرکب سردم سیاه ایشان را قیام هر یک به سج درم بگل بطلایا میدا ایضا اگر سائل عطشی میسر باشد
 کوفته حبه دروس گل و سرکه انگوری صداد که ضما و که مخصوص بادرام قصبه است صفت آن درم
 حار دس گلکار گل سح پوست انار دس آب بهبه سایند و در دوسن گل از حبه صداد سار مد و در درم بار دس
 عطشی شسته حرار دروس مالونه و سرکه گین آینه تنه نماید ضما و که در فوق معمول است صفت آن درم
 مصکلی حور السور حوی السمک امروت بهبه مساوی حوی السمک را در سرکه گداخته مایکیزد و به جمع کرد و صداد که
 ایضا حور السور و در حوضه در صمغ سری مرز بوش بار و اتفاقا که هر یک یک یک بر صمغ و در شراب حل کسد و با
 بهبه سرشته صداد نماید و به صمانه سنده و ما دست کسد به تناول کونی و سحر ما با و هر ج و غیره طار و ریاح
 نافع از برای درم حرج دار به و درم قصبه و سائر از درام که ماحرات مانند صفت آن پوست شمشیر
 درم کوبیده و آب کوسا سندنانه شش و دس گل سح و غرقطو ما بهبه کونار داخل کرده بر دوسن گل و سرکه گدا
 نماید ضما و مسک در درم درم صفت آن در حمران اصول بر السج پیر مرغ هر یک دو درم تخم عطشی
 یخ درم درم آینه نیم رشت یک عدد تخم کمال قدری بروغن گل سرشته صداد نماید ضما و مسج درم درم
 صفت آن آرد حواخیر زرد تخم کمال اکلیل الملک صداد کسد ضما و در برای درم صفت آن
 آرد حوضه گل امی ریره حوالا من هر یک یک تولد لیشک مرچار تولد کوفته حبه در سرکه آینه نیم تخم صداد
 ایضا حمر متقل میوه یا سه هر یک به ماشه استق یک نیم تولد حله مالونه هر یک دو مسال مرک کزن کمال
 کوفته حبه اول بروغن مالونه چهار تولد گرم کسد و در آن یک تولد موم خالص گداخته ادویه مسحوقه آمیزند و با
 تخم کمال ستن سه گرفته آمیزد و حوت حل کسد تا مسل مرهم شود دس درم صداد سار مد ضما و که در درم بار
 درم نافع است صفت آن سسل الطیب دو دواک مصکلی نیم درم و چهار دواک صحر یک درم مالونه با سس
 موم صداد نماید ضما و برای درم درم صفت آن کالی بربری دو حمر تخم میدا حمر چهار حمر رخصل کبر
 کوفته حوس داد و سایند و صداد کسد ضما و که در درام صلاله حمر حمر است صفت آن حمر پیش سرشته
 میدا حمر هر یک یک آثار هر سه مخلوط و موده و راتس سرد تا که مسحقه گردد و در آن رخصل با حوا و یک یک تولد کوفته
 حبه تان حمر حمر نوده و ریافت صداد کسد ضما و برای صلاله معمول صفت آن معربوس حمر
 مرهم در حلیون آب کشیر سر حل کرده و بر بارچه گداخته صداد نماید ضما و که وقت اصقان سفید است صفت
 آن سسل الطیب سلیمه سح کونی کوفته حبه ریافت صداد نماید حمر است ضما و حمر برای درام حمر
 صفت آن کدر گلکار از دوی سرافا قاسمه سس شپ یا لی مساوی کوفته حبه مرغاه صداد کسد
 ایضا حقیقا احاسا مساوی سایند و آب سسته مرکب دست و با صداد کسد و یک صاحب در

آنوقت بنشیند چسب طشت که ایضا که استخوانه عالمه و عجم عالمه را معمول است صفت آن گنهار ملوط
 حور السور و ارمی سر و پوست اما که کوراج افاقا معالائس هر یک دانه مثل المی چار باشد کوفته حقیق در آب گوشت سر سده در
 آب صماد و مایه ضما و غرغریه حین بیت و تیسره صفت آن سداب خشک شخم خنثی قسط هر یک
 سه درم هر یک درم یکصد و در آب و عصاره طلا که ضما و که برای در درم و اوانا با تخم بر سیده صفت
 آن ایون دو تو که سکف فسطیخ صماد هر یک یک تو که در آب و در آب حل کرده طلا کند و در آفتاب بپزد
 آتش عصاره خشک کنند تا سه مرتبه و سه روز در این بپزد آفتاب و در عین قدر راحت آید صفت
 صفت آن اسپول که کور و هورن کوفته سیمه و آب بنزد تا موش و در عین قدر راحت آید صفت
 برهند و اگر نکس حرارت زیاد و مطلوب باشد اسپول را با کوفته داخل مایه ضما و نافع شدت در در
 معاصل حار و قفس صفت آن ایون دو درم حلی ده درم آرد و پوست درم یک عسل خشک
 سر صماد مایه ایضا نافع در درم معاصل و قفس و در که که از اذنه حار بود و صفت آن عسل
 تخم کاسی تخم حلی حصص کثیر سفته هر یک دو درم آرد و چهار درم تخم کاسی حشمت حلی سرخ و فلفل
 سورجان تلخ گل المی افاقا قیاد در دوجب صمدل سرخ از هر یک یک درم ایون یک درم آب سائیده صماد کند
 ایضا جهت معاصل گرم و قفس نعايت محرب صفت آن صمدلین اکمل الملک هر یک
 ده درم نبات مایه تلخ سفال افاقا قیاد و درم زعفران یک درم ایون سچ لقا ح هر یک یک نیم سفال
 کسیر سر صماد مایه ضما و معید معاصل گرم که در وقت بیهوش نکسین الم که در محرب است صفت آن
 ایون زعفران مساوی با سیر سائیده و در عین گل آینه صماد مایه و گاهی موم نیز داخل کرده میشود و ایضا
 اسکس او جلع و در نکسین در درم معاصل حار و در محرب صفت آن حله زاباب و سر مساوی و حوا
 با علیظ سود و صلایه کرده بیکرم صماد کنند و در لعانی نوشته که سر زرق کتان گذاشته بر دهن در دهن و در
 ماسه و در نکساید و اگر خشک شود و در عین گل بر مکنند ایضا که در نکسین و حلی صمدل است صفت
 آن مغرنا میده ایون مساوی با سیر گاو صماد مایه و چون گرم شود تبدیل کند ضما و که بخت
 قفس و دوجب الورک نعايت محرب است صفت آن مرزخوس گل حلی اسپول آرد و سورجان
 مساوی با رده تخم مرغ و در عین گل صماد مایه و اگر قدری زعفران و ایون اصافه کند اسیرش قوی گردد
 ضما و که برای در درم معاصل ناز و ترقیه معمول است صفت آن رخیل فسطیخ سورجان هر یک درم
 نصف عدد ایون یک بسته بر دهن و اوانا بر دهن و عصاره طلا که در دهن کوفته سیمه بر دهن حلی
 کرده مالد و صماد کند ایضا محرب و معمول است صفت آن معرجم ارنه ماسه سیاه میده و جوب پیکر مول

کسی ایضا که برای مارتش خشک محرب است هرگاه که بر مالند صفت آن گل ایسی یک و ادم کا دور
 رعزال هر یک دو مائه روع و ادم دو توله که آینه و آب گل کا قیسه جو مایه مایه و مالند ضمما و اگر
 قویالی سبیل است صفت آن سیاه دو توله که یک آله سار و که یک لویه مرد اسبک هر واحد سکا
 سوای سیاه هر سه مار یک ساینده دو توله روع و در دال سموده در تهاالی کالسی او و بیع سیاه ار کتور و
 کالسی خوب حل کند تا که ساه شود و گندارد و قویا را حرا تند را ناک دشی که سرخ شود و طلا کند و مالند یک یک
 که با حل الشفاست ضمما و مر بل قویا و حرب و قریح حیثه و در مجربات حکم علویان صفت آن
 باجی کالی بر بری تخم سوار کند یک آله سار حرا سواوی کوفته شب و آب جیسا سدا - صبح و در کمال مالند
 گرد و روع کند و حل کرده بر موضع قویا و حرب و قریح مالند و بعد از دو ساعت آب گرم و مر که و سوس
 کند م شود و اگر مالیدل رطوبت شود و بر رانه رور با سیاه یک سیاه از آب آن سوشد است و بعد از
 هر قسم قویا و حرب که ماسد رطوبت گرد ضمما و این سعه صفت آن بلدی سوخته آله سوخته مرگ
 هر یک دو توله سها که بران کینده مرد اسبک فلان سوخته هر یک یک توله یله تو تنه یک نیم تا که سوخته
 طخ آینه بعد خلق ساینده ماسد محرب است ایضا که هست هر قسم سعه و قریح و سرات مرطوب
 است صفت آن کینده گروکات تو تنای سر سور و فلانی هر یک یک حرم و اسبک فلان گرد هر یک
 دو حرم یک حرا چار ساینده روع و طخ و اع کرده آینه بعد خلق ساینده ضمما و معمول ابل بند برای
 تور که بر گردل میسود و آن را کشته مال گوید صفت آن تخم س تخم س سعه جو سرف الی
 برادر کوفه سیه مدوج گا و ساینده و ماسد ایضا که در ماب محرب است صفت آن آله
 سیم مائه مالون یله هو تنه هر یک دو مائه او و ساینده در روع سرف نقد پرچ فلان ساینده
 مالند و طلا کند ضمما و برای تور که ار اندل عسکوت میسود صفت آن کمل و در روج سائن و طلا
 مایه یا مرد اسبک و صد لیس که ساینده یا ژیره سفید ر کمل آب ساینده یا حوا که و آب کوه ساینده
 سار مد ضمما و برای رص معمول حکیم و ارت علی حال صفت آن حبالیل جوک باجی آله بلدی
 تخم ترب سدال رال بهار یکی اسپین ار هر یک سش مائه حور لوا چهار مائه رعزال سینه مرگ چل سار و تور
 آب ادرک سار و ایضا معمول حکیم مدوج صفت آن تخم باجی آله بلدی مگد یاری حبالیل
 حوز لوا رانی سارسی بهار یکی ار هر یک شش مائه گپ و سرخ چهار مائه در آب ادرک یا سر که ماسد و صا
 مایه ضمما و که در روع رص مخلف می کند صفت آن سلیمانی یعنی دارا سکه یک حرم صندل
 ریح حراک سرشته استعمال مایه و بعد نیم ساعت سسته صد لیس جهت روع سوزش آن طلا کند

آنرا که آنکه کدر بر جم علاج کند ایضا فاقه قرصا در کبیل هر یک داکی نظر بلال یک درم کوفه ماعسل سرشته
صا و مایند و آن موضع را بمحال آسب دارد تا عرق کند و آب هر که کور در و در سوم آلودند و در تود و در
آروده و در صیه لعل آرد ایضا سیلانی یک درم صندل سفید ده درم حمیرا و ترنبل یا آرد و کور در درم صط
طخ سر روت هر یک یک نیم درم چمن بر سوده بر رخص طلا مایند تا نیم ساعت بکوی پس استوید و برای صفت
این صندلین طلا مایند در سه چهار مرتبه مالک رائل بتود ضما و برای دادا المصلح و دادا الحیرانی صندل صفت
آن که در تن سطح هر یک حردی ربرج سرخ دو حردی و غن زیتون سرشته عید ایضا صفت
آن موی بر سرخ سوخته صدف سوخته گوگرد مساوی بروغن زیتون سرشته اول موضع را به بیاض و است
یا مار عسل بسار المله استوید پس دوا المله و کبریتین کند ضما و برای سوختن آتش عید صفت
آن رال که صندل سرخ کافور آب ساینده صا و مایند و کد الک بروغن چند بار کاشته جوته کلی
مملو ط کرده صا و مانع ضما و برای کسر عظم صفت آن حدس معات گل از منی افاقا بهر اسایند
در آب آس یا مارا میخته صا و مایند ضما و برای اکوت که عبارت از تور و قرح پشت پاست مغرب است
صفت آن سید دار زیر کتبه سید در مردانگ به شگری کورده سفید مساوی مار یک ساینده
ماسر که یا آب لیمون تا یک گهری کمرل کدر بده قدری روغن ریت و عسل کمیته طلا کرده داشته و اگر کشته
سر رده و قدری مایچی سوخته و سبک و سنگ حراحت ساینده بهتر عمل کند ضما و برای اکوت که قسمی ارتقا
است مغرب حکم سمب الدخا است صفت آن سید و مرغ سیاه هر یک شش مانه ساینده
در سم یا در روغن گا و کمیته صج و سام صا و کند ایضا به شگری بر یاں نیله هونته مردانگ هر یک سنج
کیلا یا یکی تخم نیوار سیاه گیه و هر یک دو نیم مانه مرغ سیاه سوخته کج سوخته هر یک سنج مد مار یک ساینده
بر روغن بر در سم ما و کمرل کرده لعل آرد ضما و جهت درم مار قنص که در معاصل سب صر و در سقلم بهم رسد
و در آن مایه صفت آن آرد حوا پانزده جزو کن ریح خم ده حرم خنطی بهت جبر شفته موگ گل سرخ
اصل السوس مثل و فرم واحد رخ مقترس جبر طایفه در حردی و غفران بهم حر که هسته سحبه مار و غن
گل کمیته ضما و مایند ایضا مغرب ار حکیم علی هست ضر و سقلم کد کار آید صفت آن میند و جوب
گل از منی در روغن دبدو در گل حطی آرد موگ حصار یوندر حطی هر یک دو تو که کوفه حبه آب در روغن گل مایند
به هر گاه مامد طلا استود مال نکید نموده صا و کند و نه نند ایضا معمول صفت آن معات
ن از منی افاقا برگ سر و صراس مقترس کوفه حبه آب آس صا و کند ضما و مانع جهت ضر و سقلم و
صدمه صفت آن سید کله گری آلودنی زرد حوا هر یک یک تو که لعل لری صطکی از هر یک شمش

باب الطالع

مسئله بریک فصل الطالع طالع اگر در صداع و سرسام جائز معمول است صفت آن گلاب روغن گل
 بر یک دو توله سرکه یک توله ماهی تجمیع پاره آن تر کرده بر مایه روح گذاردند اگر قوی تر خواهد آب مورد یا
 آب سید آب که در و صدل سید ماک امون و کا نور او سید طالع مفید صداع اختراقی صفت آن
 صدل سید و سرخ یک درم امروت یک درم ایون بیم درم آب کشیر سرشته طلا مایه طلا مایه صداع
 سحاری صفت آن مار و گلاب رسک افاقا امون بر یک یک حر صر عرقا بر یک نصف حر
 گویند حیمه در سرکه سرشته بر وجه و صدعین طلا مایه طلا برای صداع دارد است صفت آن
 حیدر پیر و قیل بر یک یک حر ایون ربع حر گویند حیمه آب سداب حما سار مدو در روغن جنبل با قسط
 سائیده طلا مایه طلا مایه صداع صری صفت آن امروت یک حر صدل سید چهار حر امون
 ملت جز آب کا هو مخلوط کرده طلا مایه طلا اگر در در بهایت سدت ماسد ورن امروت درین ترکیب
 را داد و کبد و دل را طلا پاری اسری بر موضع گذاشته مصوط مد مد مایه صرا مال سریا و قضا حد کار کند
 رای شقیقه بار و عمر الطاک صفت آن شحم حطل برگ حاکم کاه جیبی ماسر که دران استق و صدل
 کرده مانند سرشته ضما و مایه ایضا شقیقه و صداع هر قسم که مانند حصون مار در محراب است صفت
 آن تخم صدل سید پوست سچ اگر بگفته آب شسته بر تریج سائیدی حوب مار یک سائیده مرئیانی
 و سینه طلا مایه طلا که در لیر عس اند شقیقه سید است صفت آن حیدر ستر و درم عاقر قاقاز
 هر کدام چهار درم کوره ارمی حر دل هر کدام سه درم گویند حیمه آب مر نخوش با آب نام و قدری حل حیا نقل
 عصل برستانی و موحر طلا مایه طلا که جواب حوس اگر صفت آن صدل و دمسال کوت
 شفاش سه درم گل سیلو و تخم کا هو بر یک پنج درم گویند حیمه آب کا هو بر میثانی و ساگوش طلا که طلا
 حنت نفع مرق صفت آن زرد و در مصطکی بار و عن گل طلا مایه طلا برای سکت صفت
 آن سوبانی نیله هوته نوشادر حوک در سرکه عصلی سائیده بر سر مسکوت کلک رده مالند رود و هوتر
 آند ایضا خردل حیدر ستر مساوی گویند حیمه سرکه که سرکه سرشته بر سر مخلوق مسکوت طلا که طلا را
 فالج و لقوه صفت آن سود کال لوریدان مسطح حو لجان رر ساد چور لوان ح ترکی عود همدی
 عود صلیب عاقر قاقاز طلا مایه طلا سوده بر فقرات طهر و مل فالج طلا مایه طلا در لقوه بر سر و فقر اگر در طلا
 جبب حد معمول و لند حیمه فائده سحر دار صفت آن سیاه بجماک بر یک جروی میج پیا
 چهار حر کاستر تخم متوره سیاه آهتب حر اول باره را مار بر کرل کسد لند ازال دیگر اوید داخل کرده مار

کبرل باشد بعد در سیرۀ ترک آگ خوب کبرل نموده طلا بیکرد و ماسدایضاً ما در هر جامه و مرج در سر که گسترده
 بودیه سائیده طلا نماید طلا مانع بران خاصه صفت آن آن که در هر جریس مگر کسب هر سه را تا سفید نمیشد
 مرجعه صا و کسب و در کسب دیگر طایفه عوص آورد که در داخل است از لغائی مقبول طلا مانع مرلات صفت
 آن آن مرکب بالیوه گویند حول ساسه کثیرا بسیاری چنانکه هر واحد سه ساسه است امول بر السج هر واحد یک سیم ماسه کسب
 حیمه در ری کا حد موزن رده و ماسه در صدفین بحسب ساسه طلا احتیاجت رد و محرم صفت آن آن لوده
 رسوت پیشگیری مرد اسبک بر و دیاه هر یک دو ماسه بلدی کو کار هر واحد یک ماسه افیول میل نهو تنه هر یک
 برار کوه کوفه حیمه آب سرسته طلا مانع که در چشم ایضاً که در چشم رد معمول است صفت آن آن
 بلدی افیول هر یک یک ماسه لوده پیشگیری هر یک دو ماسه کوفه آب حل کرده در چشم طلا نماید ایضاً که در
 و در هیچ اطعالم سار مانع و محرم و درم مسائده در دساکن که صفت آن آن امول کات همی بر سر
 هر یک تری سب یا می چهار جر آب لیمون کا حدی شست حریب مانی را ریاں کرده ما و دیگر و دوا کوفه در
 آهسی را حاشه آب لیمون را قس که ساسه درشته آهسی آهسته آهسته ساسه تا حواص مار یک و محل سود طلا
 برای درد و سر جی جسم که در صدم بهم رسد صفت آن آن در دو ماسه دو ماسه در دوحوت رسوت ماسه را
 هر واحد یک ماسه آب سائیده گرد شستم حکم طلا نماید و گاهی ما و دیه مذکوره در کسب یا دیگر و قس م و در یک
 اصافه نموده همه سادی گرفته محل آرد طلا برای سلاق از ریاض او ستاد و درم صفت آن آن سوی
 آدمی را در ظرف گلی سوخته سزاری چنانکه سوخته زنی سوخته حست کسب کا فور کا سوی معسر یله هو تنه
 برادر در عن کا و سه در در آوند کا سی و سس منس حل ساحه هر بر در رنگ طلا نماید ایضاً برای عرب
 مسخر معمول صفت آن آن رعقراں مرکب مصر سقوطی مسادی آب سائیده و طلا نماید طلا مانع
 رجات صفت آن آن آرد و گیه و کل لمائی آله هر یک سه ساسه ساسه صندل سرج که کسب کل طابع
 هر یک سیم توله کا فور امول هر یک یک ماسه ماسه که و طلا آب آب کسب سر بر میانی و تارک سر
 طلا نماید ایضاً ساسه صندل سرج کل لمائی کسب که و گلاب سائیده و میثانی طلا نمایند و گاهی افاقا گلاب
 و اندک کا فور و در میو طلا می نرد که در او ام حار و گوس و عمر و مستعمل است صفت آن آن صندل
 مایه گل از می رسوت صندل لوسن در زندی تخم کا سی طایفه که فور کوفه حیمه در لغاب اسعول ستر
 مثل بر دطیار سازد و آب کسیر ستر ماب عس العلب سر سوده طلا کنند طلا که کوفه سس گوس لیل
 می آید صفت آن آن صر در دافا کسب در کسب و سفیدی تخم مرغ سرسته طلا کنند طلا برای قروح می
 صفت آن آن مار و پوست پیلله در دما حری قرح در و عن کل طلا نماید طلا مانع و درم گا و در حصار

صفت آن بر روی بلیله ساد فاعل کل فتانی میسوی مسادی کوته سیمت یک قوله آب کش
گرم صاد مایه طلا که در قطع سیر مجرب است صفت آن مرداسگ بر روی ساد طله حدس مادر دی
سراس یا مکر که سرشته اول تیر از ارشال خوب مدوسه بعد صاد مایه ایضا که نیز که که صفت
آن لک مرداسگ بر روی گل طلا که طلائی که نیشان را حکم سار صفت آن برگ و با
و گل دوست امار یک نموده ستار و زرد آب تر مایه در و دیگر حید خوش داده صاف نموده چهارم صفت
آن روعس تلخ اصاف نموده محو ساد تا آب فانی گردد و روعس مایه قدری بر شتال می مایه داشته
طلاحت در و معده گرم و حرقت فم معده صفت آن عود که در مصطکی طایفه هر یک است
سرو است در و در صندل سفید هر یک که مایه روعس گل یک توکه گلاب قدر حاجت او ویرا کوته سیمت
مردعن گل و گلاب آمخته نرم معده طلا مایه در سردت حرارت کا فور آب سیب و آب ساد مایه
طلا برای صفت معده و وضع فواد صفت آن وارینی عود صلیب صندل اگر یکی در و
گلاب سوده روعس مصطکی داخل نموده نرم معده طلا مایه طلاحت صفت حرم معده و صفت
آن گلاب مصطکی هر یک سه متعال استین صبر هر یک دو متعال گل سرچ ج متعال قزل سل
هر یک دو درم مایه سوده و گلاب یا سراس سرشته بر معده طلا مایه طلا که درم صلب کشته معده را
بناست سود و صفت صفت آن موم سه درم صلب مصطکی هر یک سه درم مخم کرب مقل هر یک
دو درم روعس مایه با نرزه درم ضوع را در شراب حل کسد و موم روعس سه طلا که طلاحت شش
که اگر می جگر مایه مایه و مخم است صفت آن روعس دو درم مصطکی نصف درم بر روی صنی اسار
فک معقول هر یک دو درم کل سرچ سه درم سیاف مایه تا تخم کاسی تخم کسوت هر یک سه درم اکلیل الملک
خل حطی گل مایه گل معقه هر یک سه درم کوته سیمت آب کاسی سه درم و گلاب سرشته بر سک و اطراب طلا مایه
طلا می سدی حاس اسهال صفت آن حایقل معر تخم سه کشته معر میل بعد مساس گرفته افول
دری داخل کرده ساید و شرک طلا مایه و بعضی معر تخم حاس غوص حایقل داخل کرده بزاف می حساسند
طلا در سکس در و در و دی و غیره و صفت آن روعس گل در و در تخم مرغ هم سرشته و اندکی در و
آسحه بر معده طلا کنند طلا برای قور کح اطفال صفت آن پوست بلیله در و رایله معر تخم هو و ساد
سوده تا آب بجمه روعس سدا و داخل نموده براب دماء طلا مایه طلا مفتوح ثول لوباسر و مسکس در و
صفت آن آب مایه ضرر و زهره گا و در هر یک قدر مناسب گرفته بمانیزد و بدو طلا که طلا
لواسیر را تاه کند و از رنج بر افکند صفت آن لورده کوته که قسی از لورق است سه درم زربچ دو درم

سم الماریک بیم درم زرنگاریک درم بوم کوفه یاره سه مرغ را گذارد و قدری ارال آمیخته طلا کند و اگر علت
ضعیف باشد سه روز هر روز در دوازده اگر قوی باشد پنج روز هر روز در دوازده تا علت ماضی و دلس مزاج
سار و یار بیار هیچ در دوزخ گاؤ هر روز هر روز در مسها مایعند و درین مدت ماسحا آب برسد و او فیکله هر روز
و حول مسه با سفند مزه پی طیار کند و از سر دوت دوم الا حویس و سفید سفید مرغ ماکوست برآید طلا کند
جالتی دوزخ ماه معمول است صفت آن گهوئچی سفیدت پوست کلمه عاقر قاج کیر سیدر بزرگ
منفر حال گوشت هر یک دو دام اول سوای حال گوشت در مسعوف ساخته نگا دارد و حال گوشت در مسعوف را در
سیر بر که در یک آمار باشد و نعلی در مارچه بسته دوسه حوتس خوب و چند در آید و در نعلی در سیر گیس گاؤ
میش دوسه حوتس داده بر آید و در نعلی در مارچه بسته دوسه حوتس خوب و چند در آید و در نعلی در سیر گیس گاؤ
حکیم شمر علی که چیس از کار رفته را خوب و معتد است صفت آن دوسه حوتس کیر سیدر گهوئچی سفید هر یک نیم
قسطیخ معرجم حال گوشت هر یک دو توله مسعوف کرده در سیر گاؤ و پیش مازده آمار خوب آمیخته بر دوزخ
سه صبح چهار سیر آب ادا حه مسکه بر آید و حوات را دوسه سار مد که سم فاعل مسود و مسکه بر آید و در
ترتیب طلا کرده سرگ تنول به سدید و نقد یک سرج ماماں بخورد با استعمال دوهه صحت سود طلا
برای تقویت ماه لی طیه صفت آن آب بار غسل آب یار مرگس آب یار سیدر آب سیر
یک سه ماسه روع حب السلاطین یک توله بر هر دوزخ سیاه یک عدد بر هر دوزخ خشک پیرو ده عدد و در
سرج است عدد و در سرج عدد و در سرج عاقر قاج و در حبیبی دار فاعل پوست حج کیر سیدر و در سیر و در یک
حار ماسه هر روز در کهرل ادا حه مازده توله سراس مد حقی طبع نموده حه مازده دوت حاجت بر دوزخ
گاؤ مازده ساییده سوای حشقه طلا سار در سوزن آرد و حطره کند مایع بر دوزخ لعل آرد و ایضا که به
ارین سعه بست صفت آن سم الماریک سرج سگرب سلاب از هر یک سس ماسه در چهار لول
عسل جالتی کر کهرل کند و در نعلی به سیر پیو حوک محوئی که از حصیه و گردنه او بر آورده باشد و به سوزن
و سه درل که مهندی ساده گوشت هر یک دو توله گرفته داغ کرده حواتس رلو هر یک توله گرم سال مد یک
در کهرل ادا مازده داد و در کهرل کند یک ساسه رورس مگیر مایس ادر حه سفید کیم بر حوک حوک
عاقر قاج حوک گوس انسان حواتس حور لور به ساسه قر لعل منش قیر اله و در راقی سوده پوست حج کیر
سفید و در سرج حلتیت جالتی مسک از هر یک سس ماسه کوفه حیت در کهرل ادا حه ماسر آب دوا کسه
سیدر ادر و به حقی کرده در کهرل ادا حه صلاه نماید و در دوزخ بسته دارد و طلا می رقیق بر دوزخ
حصه ماسه و مالارگ مول مد طلا مقوی ماه و برای حالی هر گاه در منش ولس نقاد ماسه

صفت آن مسل که از شکر و تیلیه که یک آن اوله سار سهاله تیلیه سیاه هر واحد را بر سر هر اسوای سیاه
 عوب مار یک ساینده سل سر به نموده خشک نگه دارد در ربع درجه مانده مار یک آورده و دوائی مذکور در قدر
 روغن زرد آبیخته پارچه مال موت نموده سر سبک سرگی فنیله نموده در یک طرف در آتش اودخته و کهرل پسا
 انداخته ترال روغن ککانه هر گاه فیله سوسه سودا میال مع سیاه چهار پاس خوب کهرل کرده نگه دارد
 و مسکه جو احمد استعمال نماید قدری ترخیص نماید و قدری سر برگ بال مانیده نمنده و سیاه حامل محمد و
 دوحیت و حنفه را طالع سر در جفته سه بار استعمال نماید و اگر شور مد اگر د و سواس نکند فصل الکلی طلب
 حاصل که در طلای مسی و مسک **صفت آن** پوست سچ آگ دو توله مراده کیه توله پوست سچ کیه
 سفید چار توله همدار عرق خوب کیوژده آب ربه و گاو کهرل مانیده و مثل کدر دسی گلی سمد دقت حات
 آب پوست خشکاش حل کرده سوای حشفه طلا نماید و مالایش برگ تنول نمنده بعد یک یاس دور
 کرده مسعودی بجام شود و اگر مساک بسیار گردد آب گرم حسته مالایش روغن حبلی مالیده طلا
 بهر یک و منحصرا الف حکیم محمد حشر **صفت آن** پوست سچ کیه سفید به تیه حراطین حرک کوس آد
 هر یک یک دام روغن گاو سچ دام سل مریم ساخته طلا نماید ایضا **صفت آن** تنی
 که عیب سر سائده یا ساند نورن یک سحر در قنل سه عدد آب برگ پاں صلایه نموده طلا کنند طلا اگر طیب
 بهرین معاش خود میباشد **صفت آن** بجاک سپاه حیرت حافرقا سفید در هر یک یک توله
 سر آگ چهار توله مسکه گاو ده توله بهر را کوفته بجمته مانسید و در شیر و مسکه در کراهی کرده از دسه خوب
 سم فلوس و صل کرده چهار دور رساید لعه نگه دارد که حدت رفع شود پس یک ماسه ترخیص نماید
 برگ مال نمنده و وقت شب و صبح آب بشویند اگر بواسطه دماسد قدری گرم کرده مالند ایضا معوی یا
صفت آن مرداسگ سیاه هر ترال سم العار هر یک سه ماسه تخم کثانی چهار دام روغن زرد دم
 ناؤاد و به مار یک ساینده و تیه تخم کثانی که آب بر آورده مانند تارده یاس کهرل نماید بعد از آن در در
 زرد چهار پاس کهرل کرده نگه دارد دقت حاجت کم از سرچ طلا نموده مانند و مالای برگ معمول سمد مکرر
 فائده آید منشاء در آید طلا که برای خالق و عی و دراری و مسطری عیب است **صفت**
آن سیطره سر به از دستخوان ماهی سوجه زاک سرچ سبک هر یک یک توله حراطین بهت توله
 اموال مصری عروسک ربه ربه هر یک دو توله بهر را ساینده سر به سافوده نگه دارد بعد از آن در
 سچ توله سائده به شیر فلفل جنگلی و پتوره مال لنگسی هر یک بهت توله تخم ترب تخم کدرار هر یک چهار توله
 سچ جنگلی سچ توله این بهر را بطریقی خود در سینی روغن کتند و در سینه دارد های مذکوره آمیخته استعمال

نماید و بعد بر سر جمل عمل آرد که دوائی مذکور بسیار است ایضا اگر کسی که در مریضه صفت آن مایه
 مریخ دگر کسی که در مال کنشی تخم دهنور و سیاه پوست سچ کبیر سفید گوی گنجی سفید که گنجی قریض حاد و ری گله
 همچو پاک ساد سر مریخی انگوثره آدوبه مساوی گرفته که مریخ در روع کبیر سیر کرده در شیمی روع کبیر
 از آن قدری حد مدست حل کرده استعمال نماید ایضا که دوستی بسیار تعریف می نمود و صفت
 آن گوی گنجی سفید تولد بر هر تنایه یک نیم تولد بر مال طبعی دو تولد در هوا یک نیم تولد قریض دو تولد معطر مال
 یک تولد روع ادراس منسب به حرلی شیریناره که یک سال بر مال مکه شسته مانند دو تولد هم آدوبه را در کبر
 ماهست یا س در سیر منسب صحن کسند عده خوب ساخته در ساه خشک کسند در سستی آفتنی گل حکمت
 نموده انداخته مالای سستی برگ آک فرش کرده و مالایش رنگ حورائی بر کرده روع کسند یا س
 یا جاک دسی که مالای رنگ گداشته باشد اول مانند آب سس بر آید اگر در مرض صیق العنص یا برگ
 یا لنگار بر مد و در ادراس روع سرج و سیاه حاد بر آمد آرد و طلا استعمال نماید و در مریضه مالای مسک
 عجب صفت آن مستی عو ک کجایه سس بر سو که کف دریا دار فلفل سچ کبیر سفید گرفته سخته در آب
 کوکرا آبیجه طلا کسند ایضا مسک و مریضه صفت آن در مریضه صفت دو قریض یا س یا س
 سر سیاه کوچک بر دیک آرد و باید که صنداع کلان را گرفته آن موضع را اسفود مستی که ادراس بر آرد
 آن را با مکه مستی فلفل آخته طلا کسند و بعد از حسی بر دیک باید طلا باشد که خامد و الدت و در
 آن جای گرفته سیاه و سر سرج در روع بر مال کسند که مسود آن روع را در قیص مال طلا استعمال
 برای درم خارج صفت آن گل فیو لیا عسب التعلب آرد و گل حطی سفید کبیر تر محمود را
 در روع گل در رده تخم مریخ و سر که وادکی روع ادراس داخل کرده طلا کسند ایضا و درم حمید را با صفت
 صفت آن کاج کج کوکرا آرد و در حدس حله مساوی مار رده تخم مریخ و روع گل طلا نماید
 طلا که برای کج حصیه و قیص تخم رسیده صفت آن ادراس یک ع در راتله مسی قلعی
 ماکر و ماسه که انگوثری شیریناره تا صحن شود پس در باون کرده برگ حاسا ستره کمرت در دگر فارسی مرداسک
 محرق تو تنایه هندی نو تنایه کرمانی بر مال کرده نیم درم که مده شسته داخل نموده روع گل مست ممتاز
 اصافه نموده جبال مدست مال که مثل مریخ بود پس طلا نمایند طلا عجب حمت اعوجاج قیص
 که اعصاب را می کشد و نفوط را قوی گرداند صفت آن افیون مصری یک درم حور و او یک شعل
 در صبی یک مسعال در ربع حاق و قریض نیم مسعال سار بر کس و در نیم مسعال پوست سچ کبیر سفید مسعال
 کوته چهار ساعت بنجومی شرب مقلط حرق کسند و قریضها ساخته خشک کسند و وقت حاجت سراسر باید

طلائع نایب طالع که جهت وضع معاصر حاصل چار و وضع کرده است صفت آن ستیاب بایضا کل از سی
 صد و نهم بر یک دو داشته اکتیل الملک کل با یوه سعه هر یک سه ساهه آمد و جویم کا هو و تن از سی و هجده
 کی هر یک یک توله کوفته حیتة آب کشنیر سو آب کاسی سر سر سته طلائع نایب طالع برای نور سرج صفت
 آن رسوب کات سیدر صندل سرج آب کشنیر سر سانه صاه نایب طالع سفردامیل و عرب معدل
 در فخر سرج الارست و کار شتر می نماید صفت آن آبک آب مادیده پوست و رخت ذات اکثر
 که بیدی شود گوید سوخته جاکستر کرده در دو مساوی آب سانه مردل جو صی که المودل خواهد گدازد
 طالع که مدافع است صفت آن حله سر رنگناں مغر شسته قمر بیدی کوفته حیتة لگا بهار در وقت
 حاجت ددری استیر گا و تراش حیتة غلیظ کرده بر باره اندوده مالای مدبد مدکه مسفر خواهد ساخت یا قلیل
 خواهد کرد طالع معمول و عرب حکیم حسن اند جان برای تور آتشک و طنجه و سعه و حرب و حله و حنج مود
 سودا و صفت آن رال ریکپور سیندور کافور سفید کاشتری کشته سفید کلیل برای رسی رسوب
 و هوا سبه هر یک سه مانه مرد اسنگ سله هو به سرشته هر یک دو مانه بهر را نار یک مثل مرمره سانه در در
 رود سه توله که که صد و یک مانه در آب سسته باشد آبیجه نگار بر طالع معمول و عرب برای آتشک صفت
 آن سعه کاشتری شمس باشد سگ سه مانه مرد اسنگ سگ جراحت هر یک سه مانه رسوب کافور
 هر یک کات باشد سه راسل سر سه سانه در در و عن رود و توله که یک صد و یک مانه در آب سسته باشد آبیجه
 طالع نایب طالع جهت حرب و آنکه محرب صفت آن مرد اسنگ حاکم چوبه سری حاکم هر یک
 یک حر سله توه بهیم حر کتبه سس خر کوفته حیتة در در و عن تلخ ماسرس آسخته مالند و ساعتی در آفتاب سینه
 ایضا محرب جهت حرب و حله و کوفته صفت آن کید مرد اسنگ هر یک چهار دام بیله توه بهیم
 آب دام کوفته حیتة آب مرگ مان کدل کید با همچون مرچ شود و مالند و گاهی برگ حاد کتبه در و عن خنادر
 لعل آید و سیاه پیدا نماید طالع برای داد و محرب صفت آن سها که تیکه کند یک سکه سیدر را
 سانه آب طالع کید ایضا معمول صفت آن نازو سها که برایان کند یک بها چه کتبه با طرما
 هر یک یک توله مرغ سیاه شمس مانه بیله توه تهنه برایان سه مانه در آب لیون سانه و جها سنده و کتبه
 حاجت طالع کید طالع برای داد و محرب و معمول صفت آن گند یک آله سار کند یک بها چه کتبه
 سیدر رال کوفته باجی هر یک یک توله نیم سوار شمس توله کوفته حیتة آب سس سرشته کار مرد ایضا محرب
 برای نایب صفت آن سها که برایان طلع سیاه بیله رکی پوست چ پاک حوی بر چار و در آب لیون
 سخن کرده بر موضع قوما طالع نایب در سر در رستامل گرد آمد و یک مال خود نادر طالع جهت حج داد معمول

و محرم صفت آن ایچی که بچگی بر سوز کینه تخم بوار گرفته غنچه مدبر قریض برسته کار بر مایضاً
 محرم صفت آن سپها که کب در باراک تو قنای هندی هر یک مائه آب لیون کاسه می
 طلا نماید بر در چهار پنج نوبت طلا برای چهار محرم صفت آن یار و کشته او این حواسانی هر یک
 یک دام روعی که در چهار دام در طرف مس ناحوت بیم سه در در سخی نماید در آلان رجا حن طلا کند و آب
 گرمی و هند طلا که در دروغ نایل و حیدلان محرم صفت آن گوگرد در ترج بنو میر جاکستر عسرت سواد
 که طلا سازد ایضا که لغایت قوی سبت صفت آن اسال بر ششم حنل بو تادار آب
 باریقه در سه که و مسادی آب فاضل سرسته طلا نماید و سرگاه و تیر جو ایدر لگا و مس سوخته نوره اسحا
 در پنج سیر ایدر طلا که برای سبعة رطب نندید العفوت که السید بخیر رسد صفت آن بیا
 سرسته فلفل مس سوخته هر یک بم لولع عیس در سبت سوخته آبله سوخته پوست ابله پوست حشاش سوزنه
 سوخته که یک توله در دروغن سرشت او و سوخته آبله طلا نماید در کسور او عریب سوخت مدس سوخته
 اندر و کینه و در داسک و کای روعی سرشت روعی در دروغن سبت مرموم سبت ایضا در مرموم اسال
 محرم صفت آن فنیل بکار در دروغ ایچی در روعی تلخ دو ماس که ل کرد و نگار و طلا که
 بر سر افرع موی بر و باید صفت آن فلفل سیاه کوفته تخم بریز و حوک و هند سرشته طلا نماید طلا
 مایع او رام و سو که در ایام بر بهات سبب رطوبت ظاهر مسود صفت آن در دروغ سوخته
 جو که می هر دو برابر یک مباحه بر روعی مگر م حل نماید و در مایه نهاده بحسب طلا برای مائه سب
 و معمولست صفت آن معر تخم کار چ هک قسط تلخ بر آب ساییده بر و باید ماسد طلا
 در لوب مالو بجان که مائه را در کند در یک مایه باید صفت آن حکم ترب سح لی کل بینه العسل
 کثیر از هر یک شش مائه کوفته حخته آب کینه و آب مرگ جبا و سرکه سرسته سب بر و مال و صبح ناک گز
 سوخته و اگر آرد بخود و آب آبله سوید بهتر باشد طلا جهت مائه صفت آن مرگ سب
 سوسن پوست سرس معر کوبی سفید یک سبک ساییده سب بر و مال و صلیح سوید ایضا ناک
 در مار را و نده صبح تخم ترب هر یک سه توله اهل یک بیم لولا اسپین بیم تولد سوسن آسمان محلی بیم لولا
 شخته ناک قریض بیاضیه ناک ساییده بر و مال در محرم صفت ایضا پوست درخت سرس پوست درخت
 چهار سیر پوست درخت امار دایر بله لوده سدیرک سب فلفل ماریک کوفه طلا کند چو ل حکم بود
 ناک گرم سوید طلا ای که بر ص را محرم صفت آن سیطرح هندی تخم بر فوه الصع
 حکم سداب حکم حریر که شش اندر روت نوره از می پوست تخم که در پنج در در پنج صبح مویح سب بانی

اسس و احرار طالع رز و مد طول کاس محرق تو مال کاس حریق سیاه یک اندرانی کومه حخته محل حمر سیخته مال و
 کور لعل آرد که بسیار نافع است فوج دیگر حنابل بژی بهنگری حنبله کیه و مساوی در سر که آب طبع حنبله
 طلا سارند ایضا ماز و سوخته بهنگام حرق سیاه در سر که سائیده طلا سارند ایضا ماز و سوخته بهنگام
 یله حخته بهنگام کات سفید تو که کومه حخته در آب لیمون کزل کرده حب سده و طلا میکود ماسته و این حب
 برای قومایر مائده و در طلا معمول برای حق امیض صفت آن گلزار برای مساوی کومه حخته
 در ری آب آینه مال طلا برای حبیب صفت آن تخم سوار نیم پاؤ سترف ر در تخم قربا حار
 پای ترنگ مک سانه ر در چوب صبر مقوی و در لید قسط طبع گوگرد سها که لیران هر یک هفت ماسته
 تو مای سبر بران دو ماسته سائیده مدوح آینه طلا سارند در آب لیسند و بعد یک کتری آب
 مگر عسل کسب طلا برای حق اسودد کاف صفت آن حرق سیاه ماسکه سوده و یا
 ریح زاج کرس سائیده آب ترب آینه طلا کسب ایضا که برای کف معمول است صفت
 آن بر نال سوزده طلای هر واحد یک درم سه حصه کنند و یک حصه آب سرد سائیده مالند و یک کتری
 در آب لیمون آب گرم لیسند و سه رود مع میشود و طلا معمول برای کف صفت آن
 کل سرج تو که سم العار و سرخ سائیده حها سارند وقت حاجت آب سوده طلا مایه ایضا محرس
 صفت آن سر لیمون کاعدی لکار دریده بر در چوب را بر سر کرده و دران لیمون بر کرده بار
 کلاه لیمون بران نهاده و یک هفته در جای محفوظ نگذارند پس دران بر در چوب بر آورده و اسج لی کسب
 سب طلا کسب و صبح آب گرم بشوید طلا برای عصو که از آب گرم بشوید بسیار نافع صفت آن
 خاکه سرور دی تخم مرغ مخلوط نموده طلا کسب طلا برای ربع اتری که بعد از مرده و آنکه بر بدن باقی ماند
 صفت آن مرد اسنگ محمول بار و عن گل آینه طلا کسب و یا مرد اسنگ و سفیده ماسکه
 در بره کا و طلا کسب اگر مرده و مسد مانی ماند حری لظ محرم داخلون معید بود و طریق عسل
 است که مرد اسنگ و یک را بر گرفته و مالای آن آب اندازند و در آب صاب سده و چهار آب بدل کسب با صفت

باب العین

منقش بر دو فصل اول در عصاره آله و عطومات عصاره آله در سائیده صفت
 سیریش چیم و قش آب ار جیم حمر صفت آن آله برادر و اول سنگی با حولی بگویند و آب آن
 معشار نموده و آتش ملایم سوزد و در سائیده حمر حرکت دهند و با قوام عسل غلیظ آید پس خوب ساخته تا
 سوده در چشم کسب عطومات در همه بیماریهای دماغ که از سردی و گرمی بود و معمول است صفت آن

صغیر فاری نه زود طویل هم الا حین هر یک بیم درم مافقر قریه درم کدش چهار درم برگ حریر و درم
 کومه سخته اندکی درمی دند عطلوس سببی مجرب درم صداع مار و دشتیقه صفت آن سحر
 خطل عروق الصغیر دار فاعل کانه تکمیل حکم کمرس سلاجیت مرتکب کالی محم و نمکن مسادی مارک
 ساینده و سیاه مل جو ساحت لشری سوطا کالوج لعل آرد عطلوس که مضروب دمنید صفت
 آن اسطوخودوس مدق هندی دار صبی عود صلیب کدش مسادی کومه سخته درمی دند عطلوس
 که فالح و لقوه و سکه و حنج ادراس مارده داسی را سودا و دقتیه دافع کد و احرن سیمه حرکت خطاسی های
 حول عتسه آید س و می س که تا بهنگی قوت ساطن مستر و سود صفت آن کدش تیر و فیدل
 فلفل حد مد ستر را و دمر ج حب لسان مافقر قریه از می حله برابر کومه سخته در قی ادا حته در می
 و مد عطلوس که سقیزه دافع کد و لقوه و فالح و صرع را سود مدست صفت آن کدش مس
 فلفل سعید و سیاه حد مد ستر هر کدام یک درم سداب خشک دو درم صغیر قوطری یک بیم درم جردل و
 سو تیر یک درم کومه سخته اندکی ارا ال در می و مد عطلوس که مواد سدل در کد صفت آن
 کل سرچ کدش مسادی لدر هم انگ در می و مد فصل دروم در عرقیات عرق اسو سوار و مد
 الصرد دافع معد و معرج دل و مقوی بگرد و کوه سار عصب ست منقول اریاض و آلد و درم صفت
 آن پوست بلبله کالی پوست بلبله زرد پوست بلبله آلمه سفی کشیر خشک مرکبیم با و خل سرچ کد با مال
 حشاشناس سعید یا کسور سید و الا ال هر یک یک حشامک گندم مسح حکم کاسی بلبله سیاه حکم کاسو حکم حریر و
 یک هم با و ستمی یک آثار پوست سرچ صدل سعید مشک طراسع اسطوخودوس اصل اسو سوار
 اصل کاورال حکم مالک و صدل سرچ الایجی سفید الایجی سرچ سابع هندی کل سخته حب العلب هر یک
 حشامک و بر می جار حسک هر یک هم آثار سب در آب گرم تر کرده صج آب رردک سح آثار آب مشک
 سح آثار گزنت ملوان دو قطع مردع بر مال اصاده کرده سر پوست هاده در حیه بر عسرا و سسک هر یک
 دو درم در لوطی سخته سینه آن حکم نموده هفت آمار زن کسدر هم با و با معون قاسس مله دایسته با مد عرق
 مقبول حکم اکمل حال که در فالح و غیره ادراس مار دماغی منقل صفت آن برگ سول سبه
 سه با و با حوادو الحال رکبیل هر یک با و آثار صغیر دار صبی حوز لوال الساسه قرسل هر یک بیم با و سوار و
 و دشتیقه عرق با و سخته گلاب چهار سخته مدستور معول سرچ کشدر ستری ارجا رولوله با ست نوله عرق
 کیتکی اصل حال که همان بع در صفت آن گل کشتکی دو درم حوز لوال الساسه و سترگی ادراس
 حطالی هر یک نوله گلاب سح سخته عرق با و با ال چهار سخته مدستور ستر عرق کشدر ستری ارجا رولوله

توله عرق قبول دکان امدان دماغ صفت آن گل سیون گل سپیلی هر یک چهار
اوقیه چوروا ساسه سود هندی قریض گل سرخ هر یک دو اوقیه برگ تمبول کشیم سیاه و سات سه تا سیرجی
از بهت توله توله توله تا سرت مول چهار توله دهم سرتی همت ماشه عرق کیتکی مقوی دماغ و دل
آن گل کیتکی یک عدد گل سیونی گل گاؤرمان هر یک چهار توله گل بیلو د کشر خشک هر یک نیم ناؤ و گاؤر
گل سرخ مراده صندل هر یک چهار توله میر افزوده میشود در آب تر کند و دو اوقیه عرق کشند و در
صورت طایفه حرارت دماغ کا در قیصوری و طایفه نقد رما سبب بفرایند یا این عرق را چهار اوقیه صندل
یا طایفه استعمال کند عرق بلبله دماغ سودا و مقوی دماغ و حواس صفت آن پوست بلبله
زرد پوست بلبله کالی کشنیز هر یک نیم آتار پوست بلبله آله و بلبله سیاه گل سرخ مویر مسی هر یک یاؤ آتار
اسطوخودوس سانج هندی گل نسرن گاؤر مال هر واحد ربع رطل عدد عرقی گل گاؤر مال از سیم مقصر
مراده صندل هر واحد پنج توله سفلیج یک و نیم است توله سبیل الطیب دو توله تنب در آب خیساند و در
مستور نقد کرده دو اوقیه سیر عرق کشند نوع دیگر که مایع صلیع و کالوس و امراض سوداوی دماغی است
و مقوی دماغ و معده و قلب و مایع صندل و اجره صفت آن اسطوخودوس دوازده توله کسیر
خشک سه یاؤ پوست بلبله زرد یک آمار گل سرخ گاؤر مال هر یک نیم یاؤ مونز منقی یک نیم یاؤ بلبله
ساده پوست بلبله آله هر یک یاؤ آمار عدد عرقی چهار توله یا چهار تنب از خیسایده بهت آتار عرق کشند
عرق اسطوخودوس که در کالوس بعد سقیه جهت تعدیل و تقویت و مسح کرات همراه اطر ابل
شناخته و اطر ابل قبول علویان عمل می آید صفت آن اسطوخودوس دوازده توله
کشنیز خشک سیرده توله پوست بلبله زرد و کاللی و بلبله و آله و بلبله سیاه هر یک سه توله گل سرخ توله
یک تنبانه زرد خسانده عرق سندی سرتی از سرچ توله توله عرق شیر مرطب بدن دماغ مایه لیا و صفا
و با خاستی در مریع حی دق و معمول است صفت آن سیر بر آب که آب یکسکه هر یک سح آمار کشر
عرق کسد و گاؤی سیر گاؤر بل شیر بر کرده میشود آب در شیرین آب ماسیاتی آب سیب عرق گاؤر مال
عرق بلو و عرق بید مشک گلاب هر واحد یک آمار عشر اشوب سه مانه برای تقویت دل معده و لیا
عرق گاؤر زبان عنبری اصحاب المیو لیا و توحش و حقائق و ضعف دل و جمیع امراض سودا
را مایع است صفت آن گاؤر زبان گل گاؤر مال هر یک نیم یاؤ صندل سید اسطوخودوس مار کجوت
سفلیج صفتی هر یک درم گلاب بید مشک هر یک درم رطل عشر نیم درم بدین تخم آورده و سودا عرق کشند سرتی دوازده درم
محتاج سولی درین عرق کای گلاب عرق کشره نوتسه و گل سرخ و گل سیر هر یک درم مسکن نیم درم افزوده عرق مایع

از کشف عرق دو آتش هار حوت و تنه خود را گرم خواهد تا چارده بار در سیر گیرد چون یک آتش طیار شود
 اس او بر سه سانه بدو بکسیان در چهارم عرق دو آتش کند آود مایست قرفل دو توله حصدل لکلاب سود
 دو توله عنتر لاول سه توله خود یک توله مانت سفید یک سیر در چینی سه توله گاو و رمال سه دام و یک کس که در ستر
 یک آتش اندامه اند سه تپانه روز عرق کنند و درین وقت حصدل دو توله مشک یک آتش عنتر لاول یک
 توله در یار خج مشک سه توله آن در سکه اندازد و حوتی دو آتش طیار سود اگر موسم کلاب ماسد پنج سیر یک
 گل که بر روی دسبزی آن دور کرده باشد بگرد و در یار خج پاکیزه است بر سر دگر و با مرنجان حبیبی کند و عرق دو
 آتش گرم گرم بر آن بریدد و بعد چید و در که حدت کم سود استعمال باید عرق به سکه که نشیای و حیر و امراض
 طبعی دماغی را مفید نیست صفت آن سه سکه و سدی مادیاں هر یک آنار با کمواد حور و اهل و آهوج
 در حصدل قرفل هر یک یک دام عینه در آنزده آنار آب مس تر دانسته صراح هیچ آثار عرق کس و لکلاب و لاف
 و پنج توله اراں حورده و ماسد عرق پان که در مرض مذکور اثر کامل دارد صفت آن الایچی
 سفید سسل الطیب و ارضی گل سرخ خود عرقی هر یک نیم پا و ساج بهندی خوب حبیبی هر یک مایه قرفل
 حج و لکلاب یکان سه صد بهر راسب در آب آنار بر دانسته صبح سه آنار عرق کنند و خوراک چار توله عرق
 صفت مایه ام الضبیال با صم طعام صفت آن صندل فارسی ربع رطل ایسول کاسم و لکلاب
 با کمواد مادیاں هر یک دو آره متعال خود عرقی چهار متعال به تنوع عرق کنند عرق خوب چینی تپانه
 ملوکیان که در فالج و امراض ماز و دماغی معمول است صفت آن خوب حبیبی سه صد سعال و لکلاب
 عرقی خولحان تو درین سقاقل سسل الطیب یا قلنس همس حور و الساسه هر یک یا روه سعال است نیم
 حام ماد و نحو به هر یک است متعال و ارضی قرفل مرگ و شکست هر یک و در دم ایسول هست سعال
 عنتر است مشک هر یک یک درم بر عطران حور دم آب مسک و کلاب کسه هر یک حج آنار بدستور عرق
 نسری آرده توله ماست و پنج توله عرق تنبول مالک و کاه و السد حان چه سود و بخت فالج و لقوه و جمع
 امراض ماز و دماغی فی الطیر صفت آن و ارضی چهار سیر حور و الساسه هر یک و در سیر و مل هم
 سیر یک مصل سفید حور سودا نقد و در گل سیوتی چهار سر عود و بهندی نیم سیر عطران چهار توله همه را
 شکو مه بخت صراحی عرق قرفل که کلاب کسید و ماسد بر روی وی از کت و دستان و در گداز پس عرق
 کند و عطر آنرا گرفته جلایه لکلاب در عرق آنرا در پیسها کرده و علمیده لکلاب دارد و صبح هیچ متعال
 و سام پنج سعال بخورید و اگر مسک حور و ارضی عرق قرفل عرق قندی یا عرق حرا کند عرق مسک
 فالج و لقوه و خیر و ضعف بصر و ماز و دماغ و ماسد خول را دایع محرم حکیم مصور علی صفت

آن تنگی محل درگ و شلج و صبح آتار مادیان یک آتار سندر و گل و برگ و سله و صبح یک آتار دایو
 هبل جور و بار کمل احواس قز لعل هر یک یک دادم علی الترم عرق کسید یعنی در آب پانزده آمار سب ترک کرد
 صبح عرق هیچ آتار ماهعت آتار کسید و چهار توله ارال حورده ماسد عرق انبه برای ابلو معمول حکیم منصور
 صفت آن سیر و آینه شیرین متوسط و دود و در سیاه و اسال اصل السوس هر یک یک بم باورده
 ادا حن عرق کسید و صبح و سام یک یک چنانک سوسند عرق دلق برله حار و عرب صفت
 کوکار اصل السوس مقشر تخم چارین معرجم کدوی سیرین معر مادام اسینول گاؤر مان حار حاکم
 خرده بر سا و اسال کسیر هر یک پانزده ماسه مقشره ملو و هر یک سی ماسه تخم حطی خاری مبداء هر یک
 ده ماسه عاب گل سرخ مویر مقفی هر یک است ماسه عرق کوثره عرق گل مدای اگر حیر آید هر یک یک
 آتار در آب گرم سه آتار سب جیسا سد و صبح سه آمار عرق کسید و در یک چنانک مایم باؤنه سات سیر
 کرده سوسند ایضا حن داب الصدر و تنقیه فصول سسه و مع برول حاب صدر و عرب صفت
 آن مادیان بر سیا و اسال یلو و قز گل ماسه کوکار هر یک باؤ سیر پوست سح ماسه رک زرد ماسه
 حرره حاکسی برگ حرره ناکر کثانی پوست سح کثانی مرچیا کد حرا به ناکر موبه تخم حشاش کد م جو جو گو
 سول هر یک یک بم باؤ اصل السوس مقشر گاؤر بال تخم حرره بالیطر ارجوب ادر دلی ماک کرده سح حطی احوا
 تخم کا هو می مقشر احواس حرا سالی گلنار ماسال کثان هر یک چنانک سستال تنصت هدر و به را
 حو کوک ساخته در طرف گل میسعل امدار و مالایش اک گرم یک بم مں ریر مدیکه در سر گس اسب
 کرده لس مرآدرده سجاده آمار عرق کسید و در هفت توله سر و ج کرده شدریج تایم باؤر ماسد و مرال ادا
 مایدار حررات حکم کو صاحب عرق بر سیا و شان ملق آلات تفصل و صدر و معد و صفت
 که صفت آن بر سیا و اسال بم رطل اصل السوس سستال مویر مقفی رومای حاکم ماد
 تخم حطی خاری سح سوش هر یک سس درم بدستور عرق کسید عرق حشیشة السعال ملق
 سر و در لوب الدم و معمول صفت آن رک اروسه بم آتار سب در آب ترک کرده صبح و
 نقد رد و آمار عرق کسید و در اک تا چهار توله عرق شیر که حمت سلول و مدقوق معمول صفت
 آن سر حر چهار آمار شیر بر که دران مطوح باشد اک عر چهار آتار آب لیوی شیرین آب کسیر و آب حرره
 مارا القز متوی ماو الیبار متوی هر یک سه آتار آب کاسی مروق آب همدانه آب مالک مروق
 یک و آتار سبل لوب ابراده صدل گل ملو و مر و اصب بم باؤ حاکسی یاؤ آمار صدل سح سه توله سات
 آتار عرق کسید و در سح کا فور میویری سح ماسه سار چه سسته آویر مدقوق و دیگر بالیص حکم کسیر حاکم

[illegible]

سده امار عرق بید مشک ساق سفید یکم کاسی هر یک دو سم آماز در یک اداخته بدو سوزق کشته چاره آثار اگر سده
 دانه براده صندل یا دوسیر بر داخل نماید نوع دیگر متوکی قلب دافع حنقان صفت آن کسیر
 مقعر گاؤر ماں هر واحد ده توله گل نشین لایچی حر دیکو مه گل سرج براده صندل گل گاؤر ماں هر یک
 سح توله ارشیم جام دو توله عود همدی توله مشک که در سجه سده بقدر یک مانه سیراده گاؤر سح آثار آب
 صورت پودور عرق کسد عرق تنبول همدی که در امراض بارده قلب معمول است صفت آن کر
 قبول بخته یک صد عدد گل سرج قرقلل گاؤر ماں هر یک یا دوا مار گل گاؤر ماں ارشیم جام هر یک دو سم جام
 صندل سفید چهار توله مشک دو مانه گلاب یک سینه آب بقدر حاجت مایه سوز عرق کسد سرتی س توله
 عرق صندل مرکب حکم بلوچیاں برای امراض بارده و طب لب معمول صفت آن صندل
 سفید چهار توله ارشیم جام دو توله گل گاؤر ماں هفت توله قره مادر محویه و مشک پوست ترنج همن سفید
 هر یک سه توله گلاب چهار سته عرق بید مشک یک سینه عرق مادر محویه عرق گاؤر ماں هر یک دو سسه
 یک ساه رور حساید مشک سه ساه عسرسنس مانه در سجه سده عرق کسد سرتی ار یک محال مادو محال
 مادوا المسک حادو عرق دار چینی مرکب ار حکیم مدوح تمناع مکر صفت آن دار چینی
 هفت توله همن نو دین ررب زر سادامد روجو نیرین حو لجان مرکب و مشک هر یک سه توله گل گاؤر ماں
 ساج همدی سه فلفل قره حور لوا الساسه سسل الطیب هر یک دو توله گاؤر ماں مادر سرج قرقلل عود همدی
 پوست ترنج ماکو ده لوزی دیاں هر یک یک توله در عرق صندل ساده و عسل اللب و مادر محویه و گلاب
 هر یک دو آثار عرق کسد سرتی یک محال عرق گاؤر زبان عنبری مانع حنقان بارده و معوقی
 صفت آن گل گاؤر ماں سیم رطل گل سرج لسایح اسطوخودوس هر یک دو درم صندل سفید
 چهارم حصه گل گاؤر ماں گلاب بید مشک هر یک یک رطل مشک عسیر هر یک سم درم سرتی دوار دو درم
 محسب عرق رنگره مقوی و معج قلب و معوی مدل صفت آن آب رگه و آب رند
 آب مشک کشمش سیر براده آثار حور لوا الساسه هر یک چار توله قرقلل دار چینی گل گاؤر ماں هر یک سم
 توله سکر طر در ماده آثار عود عرقی دو توله عسیر سبب یا ربا ته مشک سه مانه سرق کسد و اگر حوامه مد مطا مانه
 پوست کمار صحرانی دوا مار جهاده آنها کسمس و سکر طر زردیم اندازد بهر گاه حوش خور داد و بیکو مانه اندازد
 و فیکه ار حوش نشید عرق ملائم کسد در عرقاں و مشک و عسیر در سه رسته در هیکه اندازد لدر داس و س
 عرق بهار دافع حنقان و عسیر و ضعف و مرله صفت آن گل ترشاده سح آثار گلاب یک
 آمار امان سوز مرقی کسمتن هر یک لون باو عود در رب همنین سقاقل هر یک توله عسیر سبب سیم درم در

پارده آمار آب بر کند و چ آنار عرق کسد و گاهی اضافده نموده مسودرگ پال صد و دهیل دار چینی و فعل یک
یک درم و چهار یا قوتی می خورد اند عرق سیوقی که بسیار خوشه و مقوی دل و دماغ را بر دست صفت آن
دار چینی چهار دام جوز لوباسا سیر هر یک دودام برگ منول سید جند عدد گل سریش یک آمار عرقاں بهما
مانده دستور عرق کشد عرق فواکه دکاه الدجانه که بخت تقویت طلب حارلی لطیفه در در اص سودا و
طلب حکم بر یاق دارد و لکسن خراوات معده و قلب نر کند نمو لست و عثر صفت آن آب آمار
ولایتی شریک آب سیب شیرین آب می شیرین آب ناستیانی هر یک نیم سیر آب لیموی سیرین سوا سیر
کا هو می سیر یک نیم سیر آب کسر سیر یک سیر آب زردک آب که هر یک سوا سیر آب هه و آب میلک هر یک
یک سرگا و زغال کل مایه را در بخوبی جو مشر صندل صندل یک پا و سیر طلائیه صفتش اول که سیر مقصر سیر پا و
سیر برد آمار بهر را با سیر در یک کرده عرق کشد عرق عنبر در تقویت دل و دماغ و اعصابی رئیس فی حیل
و حمت بر عشتی بر صم و اغا و قوت بسیار بر لعل الازرست جیما که بعضی لسا از کثرت استفرار طلق و بعضی
رحال از او طر حمال حول لوباسیر کالک تاه رسیده نود و نه در آشتا صندل این عرق کمال آمد و دوا
عجمه و غریه ارس عرق مشابه نموده صفت آن استک حالص یک مثقال عسر استک صفت
رومی هر یک دو مثقال رساد سود عرقی که آشتا صندل اسه سسل الطیب حسن متاقل مسری سادج به
دار چینی ر عرقاں قرقل بودر مال گل سرخ طاسیر صندل قاده کار و صاعا علف هندی پوست برنج ابر شیم مقصر
صندل صندل برگ ریجاں اره سعد کوفی قره کشت خشتک گل کا و زرنان ایسون در دوج عقری پوست برنج
سه هر یک پنج مثقال آب سب ولایتی نیم سیر عالمگیری آب آمار ترس یک سیر عرق مید مسک عرق کا و زرنان
عرق با در بخوبی هر یک دو نیم سیر گلاب نسیم اول پنج سیر دوا می کوسی یک و نه بهر را با عرقا یک حاکر ده س لکلا و
وصاح آب سیب و آمار هم داخل کرده در یک انداخته عسر و مشک نیم سیر عرق کسد قدر حوراک ابریک میجاں
قوه حوری یا چار حجان و طیب را حسب مزاج و حالت مرض درین حرق بعضی تصرفات جائز است خواه
حت تقویت معده آب سیر یک سیر و حمت تسخیم و تقویت آل بهار نارنج رخ مثقال و حمت طبع گل سرخ
سجد داخل کسد عرق زردک که در خفقان سدی معمولست صفت آن زردک از پوست و اسحوال
ناک کرده و سح آمار برگ کا و زرنان سادج هندی سعد کوفی خولجان کیلا کیلا می ادر جو شیرین هر یک پنج توله نیم قرطم
خزیزه هر یک هفت توله اسار دل بهمنین تخم زردک گل و کشتک قاقلین بسپا سح هر یک سه توله نادایان
کو کفر و آب بر نسیم جام هر یک سه توله دار چینی گل حاکر ده هر یک چهار توله صندل سید چهار و نیم توله
خیه باز د توله آب مشک سح آمار و ز مسقی نیم آمار خلخال سیر در بیان سیر هر یک دو قفصه برگ ترنج سه قفصه

ملود کلاب عرق حس هندی هر یک و دینا ک گدوی ماره دو مارک هندی تار و دو آنرا اصل کرد و یک شنب کسند
 و کافور یک حال ر عطران و دو درم در صند و سه کله اندازد و دست آنرا عرق کسد عرق ماه فرین کرد
 امویت دل سعل است صفت آن حد و از بهت درم اندر صند و بادیاں روی حج کوفس هر یک پنج توپ
 عرقی سه درم کلاب پنج سینته بدستور عرق کسند تری پنج توپ با سحون علو کحان یا حواش عالی دوس عرق حیا
 در صند معده ریجی معمول یکمحل حال صفت آن سرک ساسیه و سهیم و سه درم صند و بادیاں و در فلفل فاعل
 سبیل الطیب بادیاں الیچی کندان هر یک سه توپ و سه حطائی حو لمان و بر و سیاه هر یک چهار و سه توپ و سه ترکی
 حکم کوفس هر یک هر یک بهت توپ و سه عرق کسند تری از بهت توپ و سه توپ و سه عرق نانوخواه و از تاجی
 ثناء و اند صاحب بر بلوی که استاد حکیم شاهار خان اساد الا استاد و الدیاحه و دو عرق اسد لیم و دو حطائی
 معده و امعا معمول است صفت آن باخواه نیم آنرا حو لمان ررب و رساد هر یک با توپ آنرا کلاب سه سینته
 عرق کسند تری از سه توپ و سه با شش توپ عرق قبول اطلالی سنان مدکر صفت آن سرک معمول
 معده سرک پودینه گل گورمان هر یک با توپ آنرا کلاب سه توپ و سه با صبی باخواه صند و فلفل حو لمان ر کفیل هر یک نیم با توپ
 کلاب چهار سینته آب ماران سه سینته مشک و دو ماشه حوز و باج ماشه زعفران بهت ماشه برقی بهت توپ و با حواش
 کوفی کبیر و عرق آن عرق پان حمت و دو معده و توپ ریجی و ریجی لویاسه و معده و فلفل مار و عرق صفت
 آن قود و از صبی فلفل ساسه حو لمان و بادیاں و سه توپ کوفس باخواه فلفل هر یک ساسه و دو مشک یک درم
 باطله کالی باطله لکمه شیطرح و بریدان هر یک سه درم و دو صبی فلفل و فلفل بر رساد حکم کوفس سه توپ و سه
 هفت درم سرک معمول سی و دو درم کلاب یک سبیل بر یک باطله سبیل حو لمان عرق کسند تری از سه توپ و سه
 آل و با صم و ششی و معمول صفت آن فلفل کا و زبان بادیاں سبیل الطیب اسد کوفی پودینه و از تری
 گل سرخ حو لمان هر یک پاره و متقال باخواه نیم فلفل سرک معمول سفید صند و دو حطائی ساج هندی هر یک
 بهت متقال کلاب چهار توپ بدستور عرق کسند تری از سه توپ و سه عرق قبول برای با صم و ششی و تحلیل
 باج صفت آن بادیاں ساج سرک پودینه باخواه هر یک و توپ الیچی خرو مع پوست یکونه همبسن صند
 و از صبی ماشه رر نادر حو لمان سارول فلفل صند و سه عود ساسه و دو حطائی حو لمان ساج حکم کوفس فلفل و فلفل
 سبیل الطیب هر یک توپ و سه حطائی شش ماشه مشک و ماشه در نیمه سندان و دو کوفی یکونه و یک بر بادیاں و دو کوفی
 اصل کرده صباح بخوابه و فلفل معمول اما عرق کسند تری از سه توپ و سه توپ و سه عرق با و بادیاں سرک
 قوی معده و از صم و ششی صفت آن بادیاں یک سرخ و سه توپ باخواه پودینه مشک هر یک پنج توپ و سه
 معمول عرق کسند عرق چوبی ششی که مقوی معده است صفت آن حو لمان صبی رر و زرد و زرد کرده سه درم

آب حار دوش دست آنگاه اول آب را چندان بخوشا شد که بر معال مسور دیش بود و را یکوه و قطعه آهن سال در دوش
 در سر کین اسپ سوگم گریا هفت روز و وصل بر است روز دوش سار مدعه و برق گشته و نام با تسبیح امر و ده نزال
 مدله و مایه حرب است مای استسقا و اصلح بدل را اگر امراض بارده و قنعت معد و استسقای عصام حرق
 جوب چینی که در امراض جگر مستعمل است صفت آن جوب حبسی یک صد مثقال دارمی صندل سید
 کل گا و رمال مادر بخوبی تخم شانه در گنا تهره هر یک مثقال همین فاکلیس پوست ترنج سود دام هر یک
 پنج مثقال تخم سلیم و روک و نو دیش هر یک ده مثقال سماج هندی زرر سسل الطیب هر یک چهار مثقال لیمو نیم
 تخم قهقمر حبه و بریک است مثقال حب کلج یا سه دو مثقال مور سفیدی سی مثقال رگ ریجان سر بریک پنج مرگ لعل
 هر یک دو قفصه در گلاب و سرق کاسی و کمو و جاج حنک رصیل هر یک و عینیت سه جیسا بد و صبح رطلان
 سه درم مسک عطر است هر یک یک درم پنج عینیت عرق کسد سرتی اره لولتا مارده توله عرق زرد و ک که سون
 لعل دارد و مخته کند و در سار حرب رتک و قونا و حنظل و الحولای مرانی و مطلق مساد حول را نایع است و صفت
 سنگ و مخرج سنگ حاکم و کرده و متا به در یک و مقوی اعصابی رتبه صفت آن زر و ک از پوست و استخوان
 پاک کرده است آتاز حصین نو دیش جو لجان گل گا و رمال رگ نمختک گا و رمال فاکلیس تخم کاسی تخم مادر و متعامل
 هر یک پنج توله و دام سود قار یا ران حبی هر یک چهار درم لولتا تخم قهقمر حبه و تخم سار در تخم ام هر یک است توله انیسون کل
 براده سسم ساد حنظل سید سه هر یک شش توله کمو سبب توله کالشی بر لولتا حب کلج شمس بریک مارده توله و سرق سی توله
 پنج توله سار و دوش کاسی و کمو و شاه تهره و گلاب هر یک سبب سماج سر ریجان سر بریک صندل رطلان درم مسک
 عطر بریک سسم سبب عرق تند سرتی رتبه توله است توله کجس بر زرد یا صیونی عرق فلفل راج معوی سبب و دایه و
 حرب او ساد درم صفت آن در صی نیار دام و لعل یا کمو اده اسون بادیاں بر واحد و دام کل یا لوبه
 تخم کوس هر یک یک دام مسک یک مثقال رطلان دو مثقال سب در جهات آتازک ادویه تر کرده صبح عرق کسد و
 دو آتاز عرق نمانخواه که صلاست و اذطال و لعل شکم و حمله امراض بارد شکم را سید و کلانی سکم را کم کند و با صمغ
 است صفت آن احواں یک آتاز یا دوا لا سوبه نا و آتاز پنج حرا سالی سم نا و حار قریا یک دام تخم یک
 ادویه صحت را کوفته مجموع ساد آب جیسا بد و صبح عرق کسد و صمغ و دام دو دام یا کم و ریاده کسب سن و ایام
 نوتند عرق آسود مطبوعی سبب و رطوبت و حله صفت آن قند سیاه یک مین پوست مشلان
 آتاز درم افکار در دوش جوس حر لیا این ادویه اندازد ملگری نا و آتاز لوده و حرس انیس هر یک چهار دام پوست
 سرون لسته دو دام آله نیم آمار مار و نیم کوفته یک دام در وقت یک آنسه کز و حنظل اندر در یک اندازد و
 دو آنسه کردن این ادویه در سار یک سار در جیسا سبب عرق کسد سبب و سسل الطیب پوست بر ری

هر يك دوام براده صدل گل سرخ حس بهدي هر يك بم باؤ و سبي رسته كه پوست درخت ميلان حسب آثار
 پوست درخت حاس و سبل هر يك دو اماره دارد عرق صندل برگ كه در قطع چون لوبان سرخ و عسل
 است و برای سرای خاص مخصوص ماقص يك اماره سار سید صفت آن درق گل صندل برگ در دوا دارا
 دواست چه كیلد دوا مار سب تر بود و صبح عرق كسیده و دوا لوله صبح و مثله شام مود عرق انشاس كه است
 سگ ساه از حرمت ابل در يك صفت آن كیلد اساس در دوا در دوا هر يك را حیدر مود
 پوست دوا را کرده ادا انك آنار و سار سید دوا مار دواش يك اماره حاسك دوا مار سید را يك حاك
 يك اماره زرد و آن قدر يك سر آن كسد كه چهار انگشت المای احمر اساه و لطف مقرر عرق كسد راك
 سس توله مادر می سات صبح و من قدر سام و ار اسه و سور و حریره و قرب احمر را كسد و احو اساه و سید
 است و از زردن سید وین بر يك است و چهار توله مراد است عرق خبثت اكدر به رای فرج مناه
 و ساج کرده و ساه كه سب عسل لوده و ساه سید سرخ و سمول انك سب حاكم مود علم صاحب صفت
 آن پوست لیلیه زرد پوست لیلیه آله سقی لیلیه سیاه حاسك اوز سب حاسك لعل و سب هر يك صبح توله
 سبل الطس حاكونی و لعل و ارضی هر يك و دوا لوله پسیا و ساه باؤ اماره سار و ان گل سرخ ساج بهدی ریز
 سب هر يك سب توله ادا یاں حوب حسی عشته هر يك سس توله فاكه كاریك توله مكونه حسب الحیدر در حوق
 لعل فوده نیم باؤ و سب درخت كنار صحرانی پوست درخت گولر پوست درخت ميلان هر يك باؤ اماره زردك
 اسحوال پاك کرده يك اماره و الاغوص آن اساس داخل كسد فند ساه سه اماره پوست امارات ماران دوا سار
 فود اسه در توبه معبود چ سس اماره عرق كسد و سس توله ارس باؤ توله سحر و دوا سید عرق سنبیل كه معوی
 میبی و من است صفت آن گل سبل در سار حاسك مود و در اسر آن گل سرخ و جهان قدر گل میبی نیم
 آن گل سبل با به مخلوط کرده سب گلاس كاسد عرق گز بل میبی و مقوی اعتسای رسته كه عس در حوب
 است صفت آن گل كتر بل سیم باؤ ساسه و لعل لعل مصری حور و اسفا قل در حسی سس ارم هر يك
 يك ارام كس سیم باؤ سات سیم باؤ انك باؤ اماره و اماره كسد و در سس کرده سه چهار رور در آفتاب كیلد ارم كه سب
 حوس حور دس يك اماره عرق اسو مقوی ماه و دیاں و مسك و دملعی مزاج بسیار فائده میكد و كتر خیر
 رسده صفت آن قدر سیاه يك س پوست ميلان دوا زده اماره در حرم اماره زرد در حوس ان
 اودیر داخل سازد پوست لیلیه زرد و سب لیلیه آله حاسك تال كه ماه هر واحد نیم اماره كسد فید حوب
 هر واحد باؤ اماره لكسی بر كور هر يك سیم باؤ گل دوا و دوا و سیم باؤ و سیم باؤ سب چو سب يك من عرق يك
 كسد و در وقت دوا كسد اود و ان اودیر داخل سار فود و پود و دوا مود صدل سیم باؤ و سبل سبل

فلسفه مسک هر یک دانه عرق شش دانه الاهی هم ما و حلیاں و دانه های سده میز نشسته بر سر آناه چرب
کند و دانه دانه استمال با عرق شش تحت نفوس ما و حلیاں معمول صفت آن که قدسیه که
پوست معیال دانه در سر در کرم و آب مسک بر روی آن ریخته مسکین است و میاید چون بر سر در
کند در مقدار لب آمار دانه را در درج دانه پهل نور دیاں هر یک دو توله همسین شفا قل حلیاں دانه
هر یک پنج توله غلبه مصری دو توله استیم جام با و آثار گل گا و رمال نیم آثار عجمی گل سرخ یک سیر بر در یک
او بر یک مکه در در یک درق و درق کرده چند را داخل کرده عرق کند و یک توله سیر در دهن سده مد فو ع
صفت خوب ماه و نفوس دل و دماغ و تخمیس لول محرب و معمول صفت آن که شش یار دانه دانه
کس آب بر در یک چهار س آله هم سیر در حمار دانه هر گاه برسد یک س یک آله کسه و نیم آمار دانه چوبی یک بار
در در کرده سیر گا و دیم آثار دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
نگاه بر در دانه در در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
و سبب این که در دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
راده که در دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
و سبب این که در دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
یک ماهه که در دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
است سیر و اگر علامت خواهد بود سیر یک سده و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
معوی ماه که در دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
یا سده درق حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
کم کرس هر یک دو توله گل سرخ است توله دانه آله خوشی هر یک دو صد و چهل توله همه را یک مکه همه دانه دانه است
و عجم در حمار دانه آب یک گرم آن قدر که بالای او دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
بهانه دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
صدل سفید صخره قاری حمار دانه همسین سفید صخره قاری حمار دانه همسین سفید صخره قاری حمار دانه همسین
توله عجمی در دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است
دو صد و دوازده عدد در حمار دانه دانه دانه است و دانه دانه است که شش دانه را در حلیاں دانه دانه است و دانه دانه است

دل صفت آن تخم کاسی تخم کاهو گل یا دفر گل کول کسور هر یک یک چشاک صندل صندل صندل
 سرج هر یک کا دُر مال گل سرج هر یک سنا هنر و عسل الطلب هر یک دو توله در قدری آب با چهار ماس بر کرده بر
 ج آمارا میخ عرق کسد عرق شیر معمول صحت حی دق و سوداوی و طبی لیس حرارت و مطب دل است
 صفت آن که دی سرگ کاسی سرگ کاهو هر یک چهار دام کسیر و گل بیدگل بلور و بر یک یک یا دُر
 گل سرج دو توله کسیر مسک چهار توله صندل سرج و صندل هر یک دو توله تخم کاسی یک توله عسل الطلب کا دُر مال
 تخم حصارن سرج که دو تخم کاهو هر یک دو توله گلاب کا دُر مال بر هر جزو حطانی طبا سیر سید هر یک یک توله تخم فرسوله
 گل کول پنج توله گلاب دو آمارا صندل مسک یک آمارا عرق بید سوده چهار آمارا عرق سنا هنر و یک آمارا عرق و عسل
 یک آمارا سیر سید آمارا آب مال اندر راحت لطیفی تعارف بسیار ادویه بر کرده صبح سیر داخل کرده سوزی کسد
 و اگر بر دو جا بید سید معال کا دُر مال سده مایه و در ظرف که سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که سوزی که بید سیرس
 خواهر سید و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس
 بلور و چهار آمارا عرق بر هر جزو سوزی ساره و سیر داخل است و سوزی است سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس
 و سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس
 لمون سوزی است عدد تخم حرد تخم خیارین کا دُر مال کسیر گل سرج هر یک دو توله حاشی چهار توله گل یا دُر
 توله تخم کاسی طبا سیر صندل سرج صندل صندل هر یک یک توله سوزی ساره و سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس
 یک آمارا سید سوزی آمارا سیر سید آمارا و سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس
 چهار دفر ص کا دُر سوزی ساره و اگر خواهر سوزی یا دفر سوزی ساره و اگر خواهر سوزی یا دفر سوزی ساره و اگر خواهر سوزی یا دفر
 کا دُر سوزی ساره و اگر خواهر سوزی یا دفر سوزی ساره و اگر خواهر سوزی یا دفر سوزی ساره و اگر خواهر سوزی یا دفر
 صاحب طب دق صفت آن سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس
 آب بر درک آب مسک هر یک یک آمارا آب سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس
 گلاب هر یک کاسی سر هر یک دو آمارا گل یا دفر گل عسل کا دُر مال طبا سیر تخم حرد مفسر هر یک پنج توله صندل
 صندل تخم کاهو هر یک دو توله تخم کاسی سس توله اصل السوس چار توله گل سرج سه توله عسل
 حردا که که دُر سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس مایه و در سوزی که بید سیرس
 حیات که صفت آن کاسی چهار دام گل سرج نقشه سلور معر تخم بر لوز تخم حرد و عسل الطلب ما مال
 کاسی اسونل تخمین هر یک دو توله کا دُر مال حطی حصاری هر یک یک تخم توله تخم حیاتین معر تخم که دُر کاهو
 هر یک سه توله صندل صندل سوزی کاسی هر دواحد یک توله صندل سرج اصل السوس طبا سیر صندل هر یک سه توله

حساب پاریزه دار که نو چهار ماسه بود بر مرقی تخم هر یک چهار لوله الی کجی تردد هر هر یک نیم توله برگ مد پاؤ ایت تخم
 مالک همت ماسه لطیفی مسهور برین کشته عرق کل نسیب معمول رافع مصاد حول مقصد سری و در دم رافع
 صغر معوی دل صفت آن مراده صد لیس سبب السحاب یا و مرغل تردد و رافع پاؤ آمار گل سرچ مقصد
 گاؤر مان بلبله ساه یک ماسه هر یک نیم پاؤ حسن بهدی نیم پاؤ و چهار دم تخم کاسی یک نیم پاؤ اسطوخودوس گل گاؤر
 گل معصر هر یک چهار دم الی کجی تردد یک ماسه دو دم ساهتره سر هر یک نیم آمار گل کوزه دو عدد حساب ستار
 هر یک پنجاه داسه نو مرقی صد عدد کتمس سر سه صد و نه گل سب دو آمار ستار تخم آمار هر لوله سب پاس تر کسید
 هفت آمار عرق کشته در سخته دیگر گل کوزه چهار عدد و گل سب یک آمار و همار مارچ عوض سر هر یک است خورا
 در اول چهار توله ماسه و در بعد پنج توله ماسه و در بعد هشت توله ماسه و در بعد نیم ماسه و در بعد و در آخر چهار
 درین عرق جای حطائی جوس داده لطیفی تو چورند فوج و دیگر مخرج را تم که در قصه دم و شکس حدت آن
 فی حیل است صفت آن پوست ج نسیب ساهره حرایت سر هر یک تخم کاسی ساج در گل حواله کشته
 گاوی سر هر یک نیم پاؤ حساب ست چ هر یک حمال میلو و مرغل حطی گاؤر مان بلبله سیاه حسن بهدی پوست
 بلبله و در حمال کچال و ماسه سری چال در ح که لر برگ سدا و کسیر حشک چوب کسار براده آسوس براده بسم
 گوگرد و در دایان گل کوزه پوست چ کوزه پوست ج هر میری تخم حارس هر واحد یک هشتاک حسندل ج
 صال سعد کل مندی عس السحاب گل سرچ مقصد پوست بلبله آلمه افیمون سراج هر یک توله گل گاؤر مان
 الی کجی تردد هر یک دو توله گل کسم توله سیستان سی حد گل سب تخم آمار ادره و کفتی را کو فته حمله هشت پاس دست
 آمار آب کسار اندلس دازده آمار عرق کشته و مرثه مالی پنج خضبی و در دهی تردد و هر یک هشتاک برگ کاسه
 سر پاؤ سید و در حسندلین گل مندی هر واحد یک هشتاک بلوس بلبله زرد و گوگرد و هر یک نیم پاؤ موده و
 برافه عرق که حشس و اخراق خون و سوس و سوس و حاکه و حارس و در رافع که صفت
 آن برگ ساهتره آلمه حیرایت سر هر یک گل مندی حل سب براده بسم و ستاده فی درخت کمال و ستاده و در ح
 و ساه و در ح کاس تخم حاکم نیم پاؤ در آب هفت آمار چهار ماس تر کرده سیر گاؤر و در آب آرمیحه دستور معروف
 عن کسار ایضا خوب چنی غناب هر یک نیم پاؤ صندل سرچ حسن کسیر حشک برگ گاؤر مان ماد کوزه
 اسطوخودوس بلبله سیاه گل معصر گل سب گل کاس براده آسوس هر یک یک هشتاک و سید و در ح
 عرق کسار ایضا گل مندی برگ ساهره هر یک پاؤ آمار خوب حشی هر یک نیم پاؤ آلمه بلبله گل حطی
 گل سرچ برم و مندی هر یک یک هشتاک در آب چهار ماس تر کرده و مرثه لندی در یک نیم آمار آب
 میده سب پاؤ سیر گاؤر و در آمار ادره دستور عن کسار ایضا حمله ماد کوزه تخم کاسی پوست ج کاسی ساج

[illegible]

ساده سینه سرخی تخم حنابین بکوفه افشون بر واحد دم باؤ سباج نسفی سنبل الطیب تخم خرفه زاده الاچي کلان بر واحد
 سح لوله سدر کونی حار لوله حد و در حطانی سباج هندی هر یک سه توله برگ پال دو صد در عرق ان سس فاشه سکه
 یک مائه عرق کسده سرت برای طیب نوع دیگر برای صا حون صفت آن پوست درخت بر
 برگ نم تخم بیل هم برگ نکاس هم نکاس پوست درخت نکاس گل نکاسین برگ گلاب گل نلوه و گل سرج گل حلی هر یک
 هم باؤ گل سینه برگ گاؤرمان هر یک یک چشماک افیمون باؤ محو به اسطوخودوس سباج صندل
 سفید صندل سرج الاچي کلان الاچي خرد و بالگو هر یک دویم توله برگ ستا بهر چهار تیره سر بهو که مو گاو کاست
 کثیر حبک هر یک نیم باؤ پوست بلبله ررد پوست بلبله کابلی پوست بلبله که هر یک باؤ او مار در عرق کسده
 دو تیره دیگر خوب حبسار مندی بلبله سیاه و چهار ررد چوب هر یک یک چشماک سچ کاسی میل کسپی تخم عوا
 بر واحد دم باؤ شیطرح هندی یک دام باچی یک نیم دام برگ حبا پوست کمال هر یک دو دام حونس برگ کیم
 و نکاسین گل نکاس و برگ گلاب و گل حلی و اسطوخودوس و بالگو و الاچي داخل است عرق حبس سرور
 مجرب و معمول بسطیکه سه چهار ماه مداومت کند نامر اندر قعالی اگر تمام بدن سید شده باؤ سباج صلی
 باؤ آید صفت آن زرد خوب خام پوست درخت نیم گل مندی قد سیاه بر واحد یک هم بر واحد دم مار در عرق کسده
 دمن کند و دهنه برآورده عرق کسده دویم باؤ صبح و نیم باؤ سام محوره و در سری و لسان اوی بر سر کند و که کاک خور

باب الکغین

سنبل بر دو فصل فصل اول در عرق خرخره که جهت فالح و لقوه و استرخای رمان و تسهله سرج سلس
 صفت آن نو سادر سح درم فلفل سفید فلفل سیاه هر کدام شش درم ریحل حردل عاقره حاسو سح لوله از تیره
 هر کدام چهار درم رو فای خشک هشت درم صغره درم سچ سوس بهت درم نکاس سیاه سست درم سویر عجم
 مر کوکس ده درم دار فلفل سفید درم همه را کوته حخته دو درم اران بایک درم ایارج فقر و سکبین غلی و آب
 گرم آبیجه عروه نماید که عیب الاثر است ایضا که حب فالح و قفل بران محبت صفت آن
 حردل صغره بری ریحل فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل عاقره حار و فای خشک سچ سوس سچ کیمویرج هر ده
 سه درم عدد گل ای چهار درم حب الزبال بریان مر بخت بر واحد سح درم همه را کوته حاصل و سکبین خیر کرده
 آب گرم حل کرده و تفرغ کند خرخره که جهت لقوه معمول است صفت آن سویرج عاقره حار فلفل
 دار فلفل عود جام خود صایب در ساد و ساج هندی ریحل گلاب جو ساییده باضافه امکی سرکه حاصل بکهن
 علی عروه نماید خرخره حاس بر صفت آن کسیر حبک حدین مفسر پوست ششپاش گمار ررد
 عسل الطیب تخم که هو تخم حساس باین حردن این کلان مار و برگ توت عصاب حرنوت سائی افا قیام ل

حب الائن صمدل هرج تخم حرم هر حرامس اوده مساسب اوده حواسده صاف نموده سرعده نماید و اگر تر از تر زیاد
 اوده کافور و دودی بر حلال سوده پائیده او را سدا ایضا استول در کام بر لاله خار صفت آن غش طاب
 کرم کرم کسیر خشک کو کمار بر کاشش ماسه در آب جو ساسده صاف نموده سرعده کند غر غره مایه کال که در لومس با
 طلیط کدو از رکن بر سینه منع کد صفت آن پوست ششاس بدین مسکه گمار از سی سافج هندی کرم کرم
 م که کویر گ حمار را لعلج هر یک یک اوله حصص بر اسه نوع و دیگر که حصص و تعلیط کر که کدو معید سر و در لیست
 صفت آن عصاب سج داه پسان دده ۱۰ حطلی حار می هر یک سج ماسه کوک تخم حشاش هر یک چهار
 ماسه عابین سلیم سس ماسه حواسیده صاف نموده سرعده نماید ایضا که تعلیط مایه و ذوق کدو مانع سر و در لیست
 صفت آن حشاش بر لعلج مافلا لوست حشاش نکا و نه برگ مود و کرم کا هو گل سج هر یک یک اوله در
 نیم سر آب کج ماسه مار پا و سیر سده سرعده کند غر غره مانع حشاش هس و مری و موی و موی را دود سوادوی و ادا
 اگر دود مایه عابین سلیم عابین سلیم و حمر مایه صفت آن گل معتبره حب حبی هر یک سس ماسه عصاب
 سج داه صمدل سج حمار ماسه برگ مایه حروس یک اوله حوس اوده صاف کرده سرعده نماید غر غره و هم مایه
 اکله و مایه و حشاش صفت آن عابین سلیم حشاش کسیر گمار بلایه سیاده حب الائن بر و در گل
 مایه حروس برگ حشاش گل غسه ار هر یک سس ماسه حمار ماسه حشاش معتبره تخم کا هو هر یک یک اوله در آتش گ
 سج و آب کسیر سر و آب عابین سلیم سر هر یک سج توله آب برگ کا هو مایه توله آب بالین آما امار حوسانده
 صاف نموده لهاب استول حصص گل ایسی صمدل سرخ افانسانده و یک یک ماسه اصاده نموده سرعده نماید غر غره
 برای آماس بران حمر است صفت آن اکلیل الکاک گل با لوبه مایه گل غسه کج کمال تخم حمار در آب
 حواسده صاف نموده سرعده نماید غر غره مانع لعل بران و کلس آل که ارا دوده کدو بود صفت آن
 رکصل مافرقه دار حبی هر یک ماسه شافج حردل قر لعل هر یک دو ماسه مودر دایه لعل سلیمو هر یک یک ماسه
 حوس اوده سرعده نماید غر غره که در دود ارام حار حلق بمعل ماسه صفت آن لهاب استول یک اوله
 آب کسیر سر و اود لولر آبیجه نگیم سرعده نماید و سرعده معرفاوس در آب کسیر سر بر سنا مانع است و در آب
 اسه مایه مایه سر سکا و کدو لانی آن و در کرده ماسه مایه صاف نموده لعل آرا ایضا مایه صفت
 آن کسیر حشاک عابین سلیم اصل السوس مقصر مایه حب الائن هر یک یک اوله کو کمار و دود در ک مایه
 لوس سج مایه هر یک حشاک در دود مایه آمار آب حواسده بران شکر لیست ماسه سوده ماسه مایه
 مایه در و در لیست سرعده نماید غر غره معمول در حشاش گرم صفت آن عصاب سج داه کو کمار سج دود مایه
 معتبره کسیر عابین سلیم هر یک یک اوله کمار یک مقصر اصل السوس هر یک سس ماسه حشاش اوده سرعده مایه

متر فلو س جبار سر بر انجور عود نماید ایضا مانع حیات تار قرصه ایضا و صفت آن تخم کاسی کسیر
 خشک عنب الثعلب گل بالونه جو ساییده صاف نموده متر فلو س بالیده و مار صاف کرده عود نماید ایضا
 مستعمل بر دینیکه اهل تصلات ماسد و مرطای الساج و السمار درم طلق و موی و صغری و دلمی صفت
 آن تخم کاس جلعه هر یک سح درم انجیر عنب مستال مویر منعی مدین مفسر سح سوس سح سجادان از مرکب
 ده درم گل کسیر گل مسکه از هر یک استدرم مرمر کوشن لوده صغیر از هر یک دو درم سب الثعلب ده درم که کوشن
 است مکه و در آب جو ساییده بالیده صاف نموده استدرم لک حناء ساییده مار صاف کرده در آب ساه لوت
 یار ال انجور حل نموده عود نماید فوج دیگر سح و صغری صفت آن تخم مرو تخم کنال کوفته ماسیر بر انجور
 عود و کسد ماسیر مفسر و گل سح و اصل السوس جو ساییده صاف نموده استعمال نماید ایضا که در حاق مانع
 است السمار نکازد صفت آن حیران ترس سی درم تیر کج و یار سار قیه تخم کوس سح دو درم کوفته سحیه عود
 ساخته گرم نموده عود نماید غرغره برای حاق لمی صفت آن تخم برب سباید عود کسد ایضا
 برگ تهوت برگ عنب الثعلب برگ سبها لورک از هر یک درم جو ساییده سحر کسد عود سباید سحر کسد عود
 حاق لمی ست غرغره محرب برای حاق روض کلوی سوداوی صفت آن برگ حاکلار فارسی روض
 افاقا برگ حور کسیر خشک کنواج پوست سح گو مدلی پوست سح حلی گل سوتی از هر یک یک توله جو سباید
 صاف نموده عود نماید اعدا ران که نه شسته دم الزخوس که با کسیر خشک طریب فو فل سخته انا یا بار
 سصاره لیمه النیس از هر یک یک استه سو د پاسته و اگر بعضی اربین او یکم نموده استعمال نماید برای انگور
 ملار و محری سب مرض آنسک یا سب مردل مواد حار و حاد کساده میوه لعل حوامه نموده غرغره و فلق و اوس
 که از را دوت شود صفت آن بکلیار یک متقال پوست ششاس مدین گل سح از هر یک دو متقال زرد
 سح درم در آب حوت اده صاف کرده سحر عود کسد غرغره و سحر رانک خلق که از مواد سوداوی حادث شود
 آن پوست انار گلار گل سح حب آنسک کسیر بر یک سش لیه ریوه نکاب سب سب حوس اده صاف نموده سحر
 غرغره که هر گاه در ملار و محری سب مرض آنسک یا سب مردل مواد حار و حاد کساده شود با صلا آورد
 آن پوست ششاس کسیر خشک گلار بلبله سیاه حب آنسک برگ حور در زرد گل تاج حوروس برگ حاکلار سب
 که راجع بار و بر یک سح با سب مدین سحر یک توله در آب برگ مار یک هست توله آب حالص سم ما و حوت سباید صاف
 نموده صغری مکی گل ازنی صغری سح افاقا از هر یک سب سباید سباید سباید کسیر سحر عود و سحر
 و ح حوس و هین و حلق که در مرض آنسک از حور دل اوده سبیه متل حب ملار و سباید در سحر حار و حاد
 صفت آن برگ کسد حلی پوست کسار دسی در آب حوت اده عود سباید اگر اربین روض سباید پوست

سر من دست در آب گرم جگر می پوسد در آب گرم جگر می پوسد که لوله مومس که ریح کما بر یک شش
 برگ حسلی باشد در آب جو ساید و قهوه ساید و مطبوخ جو نیمه که الایس شکم ادر پاک کردن ریح و مال محته مایه سوز
 معد و مسکن الیهاست و سورس طالع است ایضا عر و جهال کمال چنان کمال و کمالی که ساید و کمالی که دست میمال
 کاب هندی در سر جوس داده و ایضا پوسد درخت کمال پوست درخت نهود پوست درخت گودلی هر
 کس بهج لوله جوس سلیم سلیم برگ حسلی هر یک یک لوله هر رادر آب جوس داده صاب ساه عر و مایه سوز غره
 برای سرفه مری محرم نکلم الی کس صفت آن کاهو مر الی کس کو کنار حب الاس هر یک دو توله بکودنه در
 سه ما و آب کوه ساید و چند مار تال عر و سارید ایضا مائین سج ماشه اصل البوس مقسم کو کنار هر
 یک حار ساید در آب سم سوز ساید عر و کمدار حکیم منشور علی فصل دوم در حسولات غسول که در
 ما و کمدار و منه غار محمول است صفت آن بر پله سادی لوله یک لوله بکودنه سه در آب برگ روده در جوا
 که ارد و صبح از خواب برخاسته اس آب را در کف گرفته چند دفع رخم رخم سار سار اس آب جسم سوزید غسول
 کسب آمار مله و کملیه و نصیه لول صفت آن اگر دوزخ سار سار سار سار سار سار سار سار سار سار سار سار
 بر یک لوله در عن گل یک توله در بدن مالد ایضا که مس و نسب را سحاف ملن و در بنام و ک
 از بلاد و نفا از حبیبیه و قرح حیدر محمد طالع کید صفت آن مرگ حاد و توله مرگ ساهنه لوله از جوا در غل
 لیه طلی و ست درخت اسه گل حطی حو لمان لوس سبج گل سرج صالول الای هر یک توله جوس صی چهار لوله کوفه روع
 حوب صینی روع حصار و ص ساهنه و نفا و مفدی تخم مرغ آب لیمون علی الریم سار سار و ملن و ملن طالع مود و سوز

باب الفاء

محصن بر دوسل فصل اول در مایل فیتله لایع صفت آن شهید خالص را بر کس که ارد
 تا عاظم سوز و قدری کف دریا و عتص مار یک سائده در الی کس سوز و سله ملن آسمه در تصور همه و اگر دین باحو
 می شود و درم کد تخم موز نشتر حبه و قدری زعفران آبیجه روزی که ارد تا سوز و کمال ایضا سوز صفت
 آن دو مارچه سبک اجزاست که صد روع سبک بر یک بارچه رخته ارد دیگر سار حون جلیط سوز و سله آلوده در تصور
 و نه فیتله سب در گوش را صا ص اوستاد و موم صفت آن هر یک یک عودانفون یک سرج ار رشت
 دو مرغ سسل دو سله سبک ساید ساید ساید ساید ساید ساید ساید ساید ساید ساید ساید ساید
 دم لاجوس حصر سوطی امول زعفران سائده مار صفر سوزده کار و نه فیتله معمول جهت در گوش که مارم
 و نه آن بود صفت آن تخم در انزردت سادی کوفه سخته لعل سسته سله ملن برگ روده در گوش سینه
 و کبی انکب و مری بر لعل که نوس و کبر و لعل و کمال برای در گوش و در جوا آن و سلال و طومات لعل

و پنج ضرب صفحت آن سیلار کاسیلا ساخته سلطان راه مردمی است و به نام انور سید اسما
 نامی حضرت سوزی که در سوای آن است و اگر کسی از او و اگر مع سید اسما حاکم افعول اوله ایامین تحلیل
 پس با سه مرتبه شش و سوه و مری و دارد اسما که در لعلی را ایضا از سن سسل با هم سه سه میل
 را آن اسما در کوس گذارد و لعل و دیگر که در کوس مری را از حرکت آن که در صفحت آن سسل که در سسل
 پس درم بخور ساد و الموم آمد در درم ساد و در اسما حل کرده و دارد و فیله دال آلوده کوس سید فقیله
 که برای آن را سه صفحت آن انحر سید و درم و عمل او کمر و نور حزل و درم کوفته دال
 سه سه فیله ساحه در کوس سید فقیله است حسن رخا محرب صفحت آن بار و سه یالی اسما سه
 سار اسام الا حین دفاق که در سر دوت و افاقا کلمار افعول کا فور هر چه ارس او سه مسکه سوده و فیله که
 نصار و سر کس جزا کوده با سدا ساد و درمی دارد و فیله که چشم را سه و دارد صفحت آن سسل سسل
 صر گل سرج در لعل کوفه محته آب کوده سه سه فیله ساخته در می سید لعل از آنکه می را انگلاب در سه که در س
 سه با سه فقیله که برای قرط الف محرب است صفحت آن ستر سه و سه در لعل سسل الکس گل
 سسری سربک سه سه صر مرار و هر یک یک سه مسک کا فور هر یک و غیره اعلیای وصفه - مار سرج کوفته
 فیله دال آلوده در می گذارد و فیله برای جس حول قرط می صفحت آن سس یالی محرب سرج
 مرکبی هر یک تولد اعلیای محرب شش سه سه مار و سه سه سه را سسب کر مار گل سربک یک تولد سه سه سه
 از می مار سه راج سیاه شش سه سه اسر سوجه سه سه حیر کرده فیله آلود در می که در فیله که در اسر اللف
 بعد قصد فیعال و حماست لغره و سه سه سب امار معول سه صفحت آن رکا را سال مرکبی سه سه
 مساوی کوفته سحبه فیله از حرقه گمان ماسر که آلوده در و دینه که کور و کور و در می گذارد و فیله که کده می در
 صفحت آن مر و سست امار سس هر یک دو درم صص الی بر و تر الیج مرکب یک درم و سه راج در لعل
 هر یک یک درم فیله را اسر اب ترکند و آلوده کوفته سه دال آلوده در می سید فقیله که من می دور که صفحت
 آن مسک کا فور هر یک چهار سه اعلیای طخ اندرانی هر یک چهار دیر اطر مرار و هر یک سه درم مورد سس البرد
 گل سسری قر لعل هر یک یک درم کوفته سحبه لعل بر کرده آلوده سس را سسید و در می سید فقیله محرب حکم نور
 که هست معنه محرب و الیام درم سورا و در می لوا صیری حیل است صفحت آن سه سه درم که در
 لوتیای معول مرد اسگ سید اب طلعی معول گل مار گل از می هر کدام دو درم که در می سوجه - می سوجه
 که در هر کدام یک درم افعول سید درم سس را با یک ساید - در هر یک که در سس و سس لعلی مار
 ساخته و در سرج قسب و درم فقیله برای آنکه از مخرات او ساد و درم صفحت آن سسب رکا

است و درین همه مساوی فرزند دیگر در مساوی از مریاب الطالکی صفت آن اسم طلیعت حمید
حیدر یوهر کدام یک حرور لعل بر عقیق از شمع خنثی بر کدام ربع حر حاصل بر سه مار طه صوف را معیار یک
درم اریس آدویه آلوده برادر فرزند که در طبع خون حبص محرب است صفت آن صبح حلی
بر یک یک درم گنار سه دم گستره تازه هفت درم ماله برادر نفع دیگر از مریاب حکیم و اصل حال
سرای جیس خون طنجی صفت آن گنار بار در هر یک چهار سانه کدر سه سانه سرشته اصلی سانه
اقاقیا سه سانه شب بامی یک سم مانه همه را سوده در آب مار سنگ سرشته و رجه کند ایضا تمام در سنگ
ماح سید گل محمود گل اریسی گنار سه مساوی و رجه سارید که لغایت محرب است ایضا صفت
آن مار و سوخته دم الا حویں برگ مورد گل اریسی گل سرخ مساوی از هر یک که رانید و قدری شمر را آب خلط
پوست انار ترش تر کرده مادویه مسحوقه آخته برادر اگر مویائی صبح حلی گل اریسی هر یک یک درم درم
دو درم مار یک سوده بر ستور ساق لعل آرد در صحن خون و تقویت رحم بسیار عجب است فرزند هشتی درم
بطوت صفت آن مای کسانای شرنک مهر در دسک قمر سل بر کور مساوی کوفته حبه بر دس که
آلوده برادر فرزند بحس او اطیالان رحم صفت آن صحت ملوط حلوب ستامی ماری مهر اطیالان
اقاقیا صدل محمد برگ مورد مساوی از هر یک یک متعال کوفته حبه بر دس بود هندی دو دانگ انگار سه
بالشم باره لدر مدنی برگ بر فرزند سقط حل بر جیس صفت آن حبه نمو ایوه بر یک اولج لیسک
بر دانگ سن سه لوسا درج مانه و نسل کلان سن مدد مری سه مانه شفاف ساخته و رجه ماید و رجه محرب
بر جاد و ولادت و مخرج حین رسد و در صفت آن مری حاو تیر تری بیاد مساوی کوفته حبه بر دس
سهرشته شیا ساخته و فرزند فرزند محبت حله رحم صفت آن رحوال کاو بر یک اسمی مرد اسگند دو دانگ
بهر دم کوفته حبه لسنده صحنه مرغ در دس گل سر سه برادر ایضا که در حله رحم سار سه صفت آن رگ
نوست انار عین مفسر ساینده در لور اریسی آسمیه برادر و اطیالان و ادان ندره ماله فرزند دایع و حه رحم کر ارماع
گده و در صفت آن مائر یک کف دریا در یک بحبه بر دس حنک یک لپوری مار بر یک حصه حله کوفته حبه بر دس
سه کی در دس بر دس هم و در اطراف آن گدار عینا سه روز جیس حل کند رقیبه رحم نموده و حه دو برادر دسست نفع و در
کد آب رحم حدت کند و در فانی دو بر دس صفت آن اسحو و مائر یک مهر در حنک یک یک یک درم هم است یک لپوری
بر یک نیم درم سمد آندر که آدویدان سرشته شود سمد را گرم کرده آدویه کوفته حبه آسمیه در دس حله ماید ساخته برادر
آب گده و در مای رحم رالغ و بر مریس فرزند دایع حل صفت آن سرکس موتس بر سرکس قبل باشد
سار دایضا مایع استن مسقط حل صفت آن مار و حیار درم برگ مداب صحر لعل دو درم عطران

ایده و اصل بیدارم کوفه حقیقت آنست که اگر کسی میل تازه افتد سرشته در میانید فرزند چه صفت آن
 در حال مثل الیست بیانی خود سادج هندی ابروت مایه بر عالی و دردی بقدر سرشته درم کند فرزند چه
 میں جل صفت آن سیرایه و سرگوش هر گوش سرشته مایه باره بردارنده شب مثل اعداد حص و
 اعدا ال میاقرت مایه و نفسی درم گوش عوض مایه آن در هر یک نورلیم فعال میگردد فرزند چه
 مری نزل که بیدارند انیدل در و می و مریاں خوش باقی مایه صفت آن تخم موم و گلزار مار و سر پست امارش
 کوفه حقیقت در و دست بر دارد یکی صبح و یک تمام و دو لسان روح دارینی حس الاس گلزار مار و کونج مساوی کوفه حقیقت
 آب سور و سرشته اول چند بدست و شک قدوی در و من قسط صل کرده بر عاده مایه اعدا اعدا ان صفا و کسد

باب القاف مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در اقراص قرص مثلث که در صدام حار و ناز و دقیقه معمول است صفت آن
 سرگی ایول بر رالنج لادل کا و در عفران پرست سج علاج هر یک سج درم کند رابر روت آملگی اسی هر یک دوم
 کوفه حقیقت کلاب و آب کا هر سرشته اقراص سه میل و سار و در صدام و دقیقه حار و سر تاس کثیر سر آب کوکرا سر و
 مثال صفا و کسد در صدام آرد آب حسا سائیده خما و سار و قرص مثلث مانع در دقیقه صفت آن
 ایول مری مری رالنج سج علاج و عفران تخم کا و تخم کثیر مری یک کج صمغ عربی نصف آن آب سائیده قرص سار و
 نوع دیگر اطباء بد مانع صدام و دقیقه صفت آن رسکیل کل نمک دیو است سج ابر و سر و واحد و در ایول
 در رالنج مری کا و در عفران سج علاج هر یک یک و در ستور قرص سار و قرص بر لاسه که در سب سیلان رلات ادر
 اصفا سار و صفت آن مری مری مری مری صمغ عربی نصف آن آب سائیده قرص سار و قرص بر لاسه که در سب سیلان رلات ادر
 دم الاویس ابر و روت و فل است یاف مایه هر یک یک درم ایول میدرم و عفران و دو آب کوفه حقیقت مایه در
 رگ سور و حشاید صفا و موده مایه سرشته اقراص سار و وقت حاجت سعیده تخم مری مل کرده بر روی سار و
 کا و مثل در هم کسد در سار و ده مایه مایه دو قطع صمغ عربی و یک قطعه بلانج حبیب سار و نوع دیگر کثیر
 در رالنج حصص مری سلیج دیو است امار و لایقی و فل کثیر صمغ عربی کثیر است مایه هر یک سار و است ایول صفا و کسد
 هر یک یار مایه کوفه حقیقت آب کوکرا سرشته اقراص سار و وقت حاجت قرص راد آب مری و کسد مری و کسد مایه
 بدست و اول مل آرد قرص معمول حمت در و گوش صفت آن کیر و فل حبیب سار و درم و درم و کسد مری و کسد مایه
 سائید و آب کثیر سر آب قرص سرشته اقراص سار و وقت حاجت ادر آب سائیده مری و کسد مری و کسد مایه
 نوع دیگر رافع سامی صمغ اوجاع گشت نقل ادر و قروح آن صفت آن مری فعال کسد رطوبت هر یک
 سه مری و عفران و یار و حشاید حشاید مایه هر یک و در مثال مری و ادر مری و کسد مری و کسد مایه

کمال شیر خشک باریک یکیم درم گلاب گل ارسی گل سرخ عدس هر یک دودرم تخم لوط تخم مورد هر یک سه درم کوفته سحبه افراس
سارده شربت دودرم ماب سه قرص شب که ابدال قرصه سوراک که صفت آن ساج گورل سحبه شب بانی کثیرا
گل ارسی گلاب تخم حرد مسادی الودل کوفته سحبه آب حرد افراس سارده قرص منبر که ادراد طبت لغوت کمد و تسبیل دلاوات
ماده و اگر دامت آن کمد استقراط احیه که صفت آن جلینت یکیم خاوشیر برگ سداب خشک برگ بود شیر خشک
سکراتنج قد و ماده هر یک دودرم حرد سه درم ترس سج درم کوفته سحبه قرص سارده هر قرص دودرم شربت یک شربت
باطنج اهل و اگر ترس نماند عدس آن دار چینی کمد و اگر آب سداب قرص سازد شربت قرص طباشیر طلیح
کمد شربت اگر آب نماند و حیات صفراوی در که معمول است صفت آن طباشیر بخار درم تخم سه درم سحر
محم که دودرم تخم جبارین هر یک دودرم ساسنه صبح عربی کثیرا تخم حشاش از هر یک یک درم طباطبایدول شربت افراس
سارده و اگر یک سحبه نفع و دیگر که در تپای صفراوی معمول و سبب غیر حاصل شده سحبه که احساس کردی که رسیده صفت آن
رلسوس دودرم تخم کاهوی شربت تخم حیاراد رنگ معرخم که وی شترین هر یک سه درم طباشیر گل سرخ هر یک یکیم
رکیم حمالی ده درم قرص سارده قرص طباشیر کافوری طلیح به حرت حیات حارده صفت آن
رلسوس صمدل سیدار هر یک دودرم کاسی تخم حرد گل ارسی تخم کاهوار هر یک سه درم کسر صبح عربی هر یک دودرم
معرخم که دودرم تخم جبارین ساق از هر یک سج درم ررنگ بیدار طباشیر از هر یک هست درم رکیم ده درم کافور یک درم
در حمال یک ماده شربت قرص سارده قرص طباشیر حرد حیات حارده و محرقه و تسبیل لبیب و عطش صفت
آن ررنگ معنی طباشیر گل سرخ از هر یک یکیم درم تخم حیاره شربت تخم کاسی تخم کاهو تخم حرد صمدل سیدار هر یک نصف درم
کافور صبح و اقل چهار کوفته سحبه طباطبایدول شربت ساق افراس سارده و در شربت عربی خشک سارده شربت یکم فعال
نوع و دیگر ساق که در صفت آن طباشیر یک تو در رنگ معنی در تو که تخم کاهوی شربت معرخم حرد و ررنگ معنی سارده
معرخم جبارین هر یک یک تو که گل سرخ تخم کاسی تخم حرد هر یک شربت نماند کثیرا سداب سحبه صبح عربی دواشته کافور
که شربت حمال ده درم کوفته سحبه طباطبایدول افراس سارده حرداک سداب یکیم کاسی قرص صمدل حیات
حیات حارده و عطش سدید و گرمی حرد و معده و خشکی زبان که ادراد علاج الحرقه صفراوی باشد حرد صاب تغاذا الاستقام
صفت آن معرخم حیاره و اگر کافور کثیرا از هر یک سج درم صمدل سفید صمدل رده و صمدل سج رلسوس تخم حرد
هر یک دودرم گل سرخ طباشیر سفید قند سفید هر یک چهار درم کوفته سحبه طباطبایدول که در گلاب آب انار بر آلوده و نماند
شربت افراس سارده هر قرص یک درم و در بایه خشک کمد شربت یک قرص آب انار سبب شیرین ترش و اگر
لبیب مطلوب نماند و اگر قند سدید که ترس شیر حرت و ان لمولان معرخم قرص کافور سرب و مطبی و مانع حیات
حارده و امراض که صفت آن طباشیر سدید ده درم گل سرخ سج درم معرخم که وی شیرین تخم کاهو تخم کاسی تخم حرد

مترجم گدی تیرین معر سده هر یک سج درم گل سرخ رسا السوس طباشیر سفید هر یک سه درم صمغ عربی کثیر التماسه
 صمغ صندل سفید هر یک دو درم گم کا هوی مشتربک درم کا هوی قیصری نیم مثقال کرده حبه طلع رزق طباستیه افراس
 سار و سترتی دو درم انرا می سرقر با سترت و یا قودا یا سترت ششاش و لعاب مملد بید به و رای دق و حیات حاده کاب
 ایا این و آب گدی سدی و حیار مامد او و آب همداد و اسحق قرص طباشیر کا فوری لولوی را سترت حکیم
 علوی جای را می تیق و دق و حقیق و حیات محرقه و قشکه با سال با تده و مانع از رای لغت الدم دق الدم و اسهال
 و دی و گدی و دوانی و دیگر شرخه موده صفت آن مر و اید با سته طباشیر بر طال مو حته تخم حشاش سفید تخم کا هوی
 حرمه و مشتربک هر یک سه درم کمرای تخم ارب السوس گل سرخ هر یک دو مثقال مترجم حیارین صمغ صندل صمغ عربی
 سو حته هر یک یک مثقال کا هوی یک درم و عطران دو درم آب نیم مقرر و دو درم کوفته حشاش سارنگ سترت افراس سار
 سترتی کمثقال قرص الدق حبه دق حبی مطعه و محرقه و اسهال صغراوی و دوی کربا تبانه حربه ست صفت آن
 بارنگ ساسه کثیر صمغ عربی هر یک سه درم گل ارضی طباشیر ارب هر یک چهار درم حشاش سفید و سج درم گل سرخ معر حکم کدو
 معر حکم حیارین تخم حرقه انهر یک سه درم معر حکم معر حکم همداد ارب هر یک هفت درم ارب السوس ده درم کوفته حشاش
 لعاب راقه با قراض سار و سترتی کیمثال قرص حشاش کد صاحب دق و اسهال مانع و ارب با معول صفت آن
 کا هوی درم گل سرخ حاص طباشیر التماسه صمغ عربی گل فزی هر یک سه درم تخم حشاش سفید معر حکم کدی سترین
 معر حکم با در گم معر حکم حرمه و مشتربک معر سده هر یک سترندم بکها و معر با اربان کرده کد حبه حیات کاب و قرضها سار و
 سترتی یک درم قرص حربه حبه دق که با و اسهال و صفت آن مر و اید با سته بر هر مر و سائیده که با سائیده
 ارب هر یک یکا تده طباشیر گل و استالی صمغ عربی ربان گلکار را می تخم حاص ربان گل سرخ ارضی لوست بیرون پسته لاس
 واهیل ارب هر یک دفا تده التماسه تخم حشاش کچم کا هوی ارب هر یک سه درم حرمه و مشتربک صندل ارب هر یک چهار تده کوفته
 حبه حیات سترت و کاب سار و قدر یکا تده فصل ووم در قطورات قطور قال گرم دماغ و حاص حرمه و
 رحم از حشاشات و الدما و عطرانله صفت آن برگ نیم برگ ارب هر یک یکت سج تب یا ز ارب هر یک یک عدد دهه کوفته
 اسهال و دوار و کدی چار دهم آیه حبه حشاش و قدری موم آیه حبه مر و اید رس دم الا حرمین گل ارضی ارب روت سفید
 کا تفری هر یک دوا تده موده آیه حبه وقت در می جیکاسد و سر بر بالمد و اگر بالعی استاده فصد و حرمه و مقصد ۱۰ ارب
 قشور حرمه نیم موم و دانه ای که و سلس و حبه حشاش آن یا کاشه سده و تخم حاری سار کده مد و یک کوفته
 التماسه نیم مثقال صمغ ر و اگ آب کد کد با علیقه و لیس صاف موده با قدری سفید کچم حرمه و دیتیه که و نیم
 رسد و دیگر درم کد کد نوع دیگر معمول میر عرض علی صفت آن ارب روت سفید چار درم حشاش کوفته ده و ارب
 در ۱۰ درم کد کد و انفره گد استاسه ارب ریا حید کاد و اید را پوچ مد سرائق اکتت طباشیر و ارب روت کد کد کد کد کد کد کد

گویند است تا آب شود چنانکه قطره بر این حادث شود محمول صفت آن نیستی در سر که حوس دارد و این صفت دیگر
در کوش چنانکه قطره بر این حادث شود محمول صفت آن نیستی در سر که حوس دارد و این صفت دیگر
الیه تا محسوس بماند در آب سائید صاف کرده بیلزم در کوش چنانکه و الا ای آن سها اگر بانی ما یک سها تا سبیل کرده
چنانکه سها ایضا محسوس بر این است کرده صاف کرده چنانکه قطره که بر این رعای محمول و محسوس است و فی الحال پس بماند
اینکه هر چند که این یاس متد ماسته صفت آن کا در قدری در آب اندر شد و سر گشتن مل بوده و در می چکاند اگر تهری
ادین اندام کرده شد و اقوی خواهد بود قطره که در کوش استای صفت آن در سران یکسره شود علمی و وضع در آب ملکی و
قطره را بعد فصل سوم در قوه قهوه رای در سر کلام علمی صفت آن در سبیل گل داده هر یک کسرم ماسته
گویند که در یک عدد در طرف کلی آن نارسیده است بخود سها هر گاه قدریم ما و ما تیرس کرده نالی تیرسی اگر گرم سوسته قهوه
رایس من صفت آن کا در این اصل السوس نادان خطائی هر یک یار ماسته جانی خطائی خود مای چنانکه
سها تا تخم حطی جارا ماسته و از تیرسی سها تا سات دو تو در حوشاید بطور قهوه سوسته قهوه حیت حقال بار صفت
آن قریل صفت عدد در گلاب و عرق کا در این هر یک یار ماسته سها در سبیل نصف ماسته کرده سترت اندر تیرس
یا تیرت سب یا سات تیرس کرده سوسته قهوه نقوی سها و با صم و تیر صفت آن الا کمی در دود و در سبیل
چهار عدد نادان خطائی قدر ماسته در آب حوس در سبیل حوس حور و د آورده قدر ماسته جانی خطائی انداخته سها
تیرس کرده لطایق قهوه سوسته فصل چهارم در قیرو طیات قیرو طی سخت تیر ماسته صفت آن سوم سبیل
هر دوس مورد در دوس گل که اخته ماسته گلاب و سر که سود داخل نماید و در دوس در سست ماسته مایک دانت شود
قیرو طی محمول رای قروح یا سها و حشک رسته می صفت آن مصر ساق کا و کچر موش ماسته مادام دوس
کیرا ل حطی هر یک تلت حوز و غش ماسین اندک دستور هم سار و قیرو طی که تفاق ک را سید ست و تفاق است
و این رای صفت آن موم در رو دای رطب مایه قرانی کثیر الساب نهاده دوس گل موم را در دوس فیر که
زونا و عیس آل داخل کرده در دوس هم رسد مایک سال گرد کار در دوس ماست قیرو طی که در دانت است و عید و در
حشک رسته محمول صفت آن موم سبیل یک نیم تو در دوس گل دو تو در راس که راحت رخای در دمالد و سها
بالای آن ماسته و در این عسل القاب تخم حطی تخم کمال هر یک سست ماسته آب سائیده ماموم در دوس دوس گل
هر واحد دو تو که راحت آید کبار در قیرو طی محمول در دانت است دوات الصد و متوجه در ماموم از حکیم علوم
صفت آن موم سبیل و دوام آب عسل القاب دو تو در دوس گل چهار تو که راحت گل حطی گل مایه الکلی الملک
عسل القاب حشک کل ماسته هر یک ماسته ماسته که مایه آید ماسته مایه و در دکه آشته بریده ایضا
حیت دانت یکسره و متوجه محراب دستار در موم صفت آن گل ماسته الکلی الملک گل ماموم در آب نخت

صاف نموده لعاب پیچول و سبب حطی در رس بادوم موم سعید داخل کرد قیر وطنی سار به الیه مائل معتد کل میافس
 مانو به اکلیل الملک حجم حطی کل حطی جو قشتر دست حساسیت هم را کوفته در آب بخیته و اف نموده روغن معتد موم سعید
 سعید است قلی کبر کوفته بخیته داخل کرده قیر وطنی سار به قیر وطنی محلول در صمغ و حر جی و سکر در دات الحس و به پیچول
 صفت آن گل معتد گل حطی تخم کمان هر یک تولد در هم آزار آب است ترمیم و صمغ خوش دار صفا کرده و غل
 دو دام اداخته بار حوت دهد هر گاه روغن عاود موم دو دام اداخته لقوام آید و در باره مالیده و بر موضع در کجاست
 قیر وطنی صمغ ادرام بیتان و معمل صفت آن تخم کمان مانو به اکلیل الملک در آب حوت سار به صاف نموده
 موم و روغن گل قیر وطنی سار به و صفا کید قیر وطنی سعید برای ورم حصی صفت آن غل رت کبر
 هر دو داخل کرده موم غیر سقلیت گداخته چهار در باول بسته مالیده تا جوارش در موضع ورم متعال کاید
 قیر وطنی که برای شقاق دست و ما و تنگی آید ماخر است صفت آن گل حطی یک تولد کل مستقیم و به
 سه ماته است در آب تر کرده لعاب آن گیر به دار حسک ماه و دو تولد و موم تخم کید و دو تولد تیر و در آورده و موم
 یک تولد سیه گرد و چهار تولد روغن حسلی چار تولد اگر اداخته ماد و یله کور و بسته قیر وطنی مرتب سار به

باب الحاکم متضمن بر فوصل

فصل اول در کمادات کما و مانع صداع عارضه ای که از مشروبات و معدلات و غیره بالکلیه رائل میشود
 ماده آن ما شمال اس کما و تمامه ربع گرد و صفت آن آرد جو گل حطی مانو به سوس گندم صمد سعید گل مرغ
 معتد هر یک حر جی کوفته بخیته ماسکه اگر ری و گلاب و آب تاسمیرم روغن گل برشته در باره کتان است
 ناس گرم کرده بر سر کما و نمایندش اگر با وجود این کما و در رائل میشود درین حال معلوم میگردد که مانی ناده
 ریاده است برای ربع آن هر دو صمد صانی مایه و نمجده بر حر و سیاق مسد را مملک هر دو دم مایه کما و مانع
 مریض صفت آن آرد جو صمد حطی سعید گل مرغ بر سر کما و بخیته میگردم کما و مایه کما و کبر لیس عس
 مانع است صفت آن مام مز کوش مانو به شست بر کما سفید برگ عا قسط کوفته چهار حوت و آب هر
 سپرد و بلند تراشد موی سر تکید مایه کما و که سلاط احسان و طهره و عجب البعبع است و سه مراتب خستم بر مفید
 صفت آن سفین روی کوفته در حر قدا کما و صرسته در آب گرم عمن کرد کما و مایه کما و در داف
 و حج دات الحس و موی کار آید صفت آن آرد جو آرد و مالا سوس گندم آرد و گادرس همه را لعاب گل حطی سفید
 و لعاب رطل و ناولعاب همدار و شیر تازه و روغن معتد و روغن گل برشته مقدار دو انگشت مصوم مان سار به
 و بر نامه کبر آنش گداشته باشد نیم بخت نماید و بر موضع در دما ک لعدا تر حطی قیر وطنی تکید نماید کما و مانع در
 صفت آن کمد سار به و ماکوا و یوست لیلک در دما ک شور سار به و سر کما و بخیته در باره کجاست میگردم

[illegible]

هر يك يكماشته برستور سره سار د و صبح و شام در حريم كشته فقط در سوسه و ديگر سگري سوسه را نگيهر چنان سلطان با ريشه
 نه هي هر يك چار د اياك عوض سها گرد اصل است كا اجل براي سبل مانع صفت آن ريه ريه تاره دست خمير چرخ
 كود و لعد آه استانه بران سنگ اسري و انگور و بهر اهر يك سه ماته سوده يا سته و ميله ساخته بر دوش سرخه و بر
 سوده و عارال كامل نگيرد و آه اسره يك توله ساييد و در مديته شتم كنده ماته كل تحت سبل محب و آه موده و صفت
 آن شاد و محمول ده درم بوبت بليله بر در كسيل هر يك پنج درم فلفل سفيد دو درم نوتار در كيدم تبار ساخته
 در شتم كند كل كرامی سبل در حبه در مياهن تخم رسيده صفت آن كاس محرق شاد و محمول هر يك پنج ماته
 كودنه حبه سره سار مايد و در حريم كند كل حمت و مدد كسان صنف عسلات ماته حبه رست و ليك ادا و تخم سبل مانع
 صفت آن سارچ هندی با ميران حسی بوست بليله در و مدد هر واحد در می مشک را گلي بختور درت سار نه كل حلق
 و حمت و مدد سيار مجرب است صفت آن توباي كرامی ده درم حمت مرتره نكلاب سر در كود و مدد بوست بليله در و بهر
 اهر يك چار درم بليله اسياه و در فلفل هر يك هم درم كودنه حبه سبل سره استعمال مايد ايضا محمول صفت آن
 بليله را خمير گرفته در تخم رشت كنده سره كه خمير سرخ شود و ليس بليله را آه آورده بوست آن نگيرد و ادكي و حشران آبيعه
 را يك سوده نكار بر در كل مانع حمت حيت صفت آن فلفل اسياه در فلفل هر يك يك درم بر حشران چار درم
 حصص شش در دسل الليب چار درم كاهور يك دانگ مار يك مايد و در حريم كند كل شتا را در حبه رات صفت
 آن در فلفل فلفل قنيل حله را در مار يك مايد و اتخال ابيد رخل فلفل حمت شكه رمی و سبل در مياهن فلفل در و كس و آه
 صفت آن فلفل اسياه يكماشته در هر گاو يا بر نقره ريخته شود و تر كرده حنك ساخته و مايد و بليله يكماشته در آب
 ببول تر كرده حنك موده و معر كسم كرمی سنگ اسري كد در آب ليو چار مار گرم كرده سر و موده ماته عيه خصيل كد حام شده
 هر يك هم درم كودنه حبه در سنگ سماق مثل عمار ساييد و نكار بر در كل مقوی كد حمت صنف اسره بطولي و علو و روج و خيال
 در و ل آت العايت محب و در جميع آه قوی تر از شاف مرارات است و بخت اوست صفت آن توتبای كرامی
 منقول است درم آب مروت مر كوش تر خمير كرده حنك كند و ساييد و در كسل فلفل در فلفل با ميران هر يك دو درم
 سوسا در كيدم كودنه آب دايان تر ساييد و حنك كند ليس با توتبای عدو كودار و حرر سرول كوده استعمال مايد و در لوق
 دي است كه آب مر كوش يك شب در ظرف آهس گرا زنده را در و با و سته سيد و صاف بالا ايستد كل كه حاسيت عيب
 در روج در و ل و تحليل ناز و در و ديه حبه محمول حكيم و كاه الله جان صفت آن سر و اد به سره و ريشه شاي ديكي
 بوست بليله در فلفل سنگ در و قنقره برستور طيار ساخته اتخال نمايد و گاهی در و قنقل و سنگ اسري و با ميران حيتي
 اسياه كرده مي شود و محب است كل نمزج حكيم حلی حبت بر و ل سيار مانع و محب صفت آن توتبای كرامی
 نازي سر و مال مس هر يك سه درم سره اما قيا لفظا محرق و ميله و دود و مسقف مس گران هر يك يكيم درم سه

مثل خنجر ساقه سر - رد - در حقیقت کشته محراب است کل غلجی جان که در مسیح بر دل واد - و طبع مصر و ماسن و کور
 که در جلدی پیدا و طغر را در حراب است صفحت آن سخم سخم کمری کب و ریاضی مدلی سر مست ساق
 هندی رن حوت سر سینه سیاه هر یک دودرم حوب صلیه کرده در آب نادیا آن سخته در حقیقت کشته ایضا سکه قوی تو
 اما اول است حیثی جام در کیتو و سینه در یک سر در هر یک هاشم شاد رخ حدی مسئول مایه لای چپی انلیمای دبی و صلی
 سر و در ساقه یا قوت رانی رد الحمر هر یک سخته شانه دویای مسئول دودرم صلیه علی کیتو هر یک یکدم ره ره آه نه هر یک
 ورق طلا هر یک هاشم در گلاب و کیتو در صلیه کرده متک سخته کل که برای اکثر امراض حقیقت حوب ضعف مصر و مدینه
 و ریاض و طغر و سمل و حوب در حقیقت صفحت آن بر دست لیل در دست لیل آله بر واد نقد رحیم ظل گرفته در آب
 آب تیرین یک ساه رودر که در آب صاف گرفته حست نقد رحیم یا و کیتو دست مار که احته در آب در کور سر و مایه که لقا
 دودرم با عارال حست سمار سار در دودرم سب سب مایه و ستوره قلمی معید گرفته اما ل سمار مار یک ساید که در گشته
 سیاه کرده در حقیقت کشته کل حست تقویت مصر و مدین و لقا یا ای رود و سمل سبار ستم است او تالیف عیون تم غلب
 حان صا حقیقت صفحت آن سر سینه صفا لای دودرم و در هر یک پانیده سگ مصری هر یک ستم گرفته سب کیتو فعال خارج مدی
 مسئول چهار ساقه دوی را علی و علی و علی و مار یک موده در گلاب خوب حل سخته لقا بر در کل حست ضعف مصر که در رور
 در طریت سخته محراب دانه و الطالی صفحت آن طعل گرفته در مایه ستمی حقیقت دودرم در دوی طبع در مایه که در ستم
 مدینه حقی طبع در حقیقت کشته و حکیم دکان اسر حال درین سخم سر سینه صفا لای در هر یک ستم گرفته سب کیتو فعال خارج مدی
 کل برای مدیت مصر و طبع سمل و مدینه و لقا یا ای رود مایه صفحت آن صدف سخته چهار ساقه تو مایه کرانی
 مسئول است سخته سات سقیده سخته لای یک ساینده در حقیقت کشته کل حقیقت حوب غلجی جان که برای صدف مصر که در آب
 روح اسره مایه ستم صفحت آن حیثی جام در کیتو و سینه در هر یک هاشم شاد رخ حدی مسئول دودرم صلیه علی کیتو هر یک یکدم ره ره آه نه هر یک
 انلیمای مصر و دبی عرق مسئول هر یک ستم هاشم سخته ساقه مسئول هر یک سخته شانه مایه لای چپی انلیمای دبی و صلی
 ره ره آه نه هر یک هر یک یک سخته ورق طلا و هاشم متک چهار حبه در یک ساق صلیه کرده لقا بر در کل حقیقت حوب
 نافع اکثر امراض آن در کیتو و سینه در حقیقت صفحت آن طعل سازه مد و دانه طعل حقیقت مد و عیون ستم
 ماه عدد کل که سخته ستم دوی یک ساینده لقا بر در کل دافع سب مصر حوب صفحت آن سر سینه
 چهار عدد و طعل معید ستم عدد و کات معید را بر هر دو سگ مصری را بر سر ستم حقی طبع موده ماد و ستمه اکتال ماه
 و اگر در آب در گمر صلیه مایه قوی لعل گرفته ایضا مایه صدف لقا یا ای صدف لقا یا ای صدف لقا یا ای صدف لقا یا ای
 معتمد ستم که در مایه در یک سگ مصری مایه لقا یا ای صدف لقا یا ای صدف لقا یا ای صدف لقا یا ای صدف لقا یا ای
 مار یک ساینده لقا بر در حقیقت صفحت آن کافور یک لقا یا ای صدف لقا یا ای صدف لقا یا ای صدف لقا یا ای صدف لقا یا ای

یا و الا حشاش سعید چار درم و سیم حشاش سیاه دو نیم درم معر ادم شیرین یکس درم معر تخم برود درم معر تخم کافور
 درم سسل سعید پنج درم شات سعید یا نروده دادم در شتر لعوق سار در جواک شستش ماهه لعوق مانع بین طبعی صال
 مرسل طبعی صفت آن اصل السوس مقشر بر ساگل گاؤر راں مادیان رونای حشاک گل مسته هر یک یک درم
 اکحیر بر دهر یک گشت دانه مویر ملقی جیل دانه تخم عطلی تخم حاری بر سیاه و شات هر یک یکس درم تو در حشاک و صاف نموده
 مالتا مارسل مصفی میا و داخل کرده لقوام آورده و آخر قوام صبح عربی رطاسوس معر طبعورده مصطلک هر یک شش ماهه فارسی
 و رفته مار یک سائیده آمیزد ایضا مانع بین طبعی و سوسه صفت آن اصل السوس مقشر گاؤر راں تخم عطلی
 حاری سوس گندم هر یک یک تو در گل مسته ایر سا هر یک شش ماهه رونای حشاک رفته حشاک دانه صاف نموده
 سعید یا مالتا مار لقوام آورده و در دانه صبح عربی رطاسوس معر ادم مقشر تخم حر بر معر طبعورده هر یک یکس درم
 دوماه مار یک سوسه و آمیزد جواک رفته لعوق کتان مانع رونای حکیم معر طبعی صفت آن بر کال بر یک
 معر ادم شیرین هر یک یک تو سائیده و غسل و فارده تو در آبیخته کیتو در ایضا که حمت بین طبعی صفت
 آن الیتول عاریقون سعید هر یک یک تو کوفته بجمه در شتر سعید شستش تو در آبیخته برود رفته مانع گاؤر راں
 لعوق عنصل سالی برود و سر و سر کس که مار دانه علیط لرح شات مانع صفت آن اصل سالی برود
 جج سوس دو درم و اسیدون رونای حشاک هر یک یکس درم کوفته بجمه لعوق کدو در سر
 و صیق طبعی صفت آن مویر مستی چار درم اصل السوس شش درم اکحیر صفت دانه صاف دانه و سیاه
 سستی مد و صفت گاؤر راں رسیا و شات پوست سج مادیان هر واحد درم تخم عطلی تخم حاری هر یک یک درم
 در سه یا و آب میساید و کوشاید و قنیکر یک یا آب نامد مالید صاف کرده یا مالتا مار قند آبیخته لقوام آورده و نکو خیال جامد
 در عرق مادیان علی بود و شیر و حشاش سعید سه درم بر آورد و در طبع لقوام اندازد و جیل بر دگ لقوام رسد این احادیث
 آبیخته لعوق سار در صبح عربی شات بر واحد درم معر ادم معر طبعورده هر واحد چار درم معر تخم کدو شیرین کافور
 رطاسوس هر واحد شش درم لعوق خشتاش که برای سر و سالی بریدل است صفت آن اصل السوس شش
 تخم عطلی مهاد هر یک یکست درم در دانه و سوسه درم آب است که مصلح کوشا است اما معر رسد اما درم
 قند سعید لقوام آورده و معر مهاد و صبح عربی هر یک شش درم کثیر اجاره درم حشاش سعید حشاش سیاه هر یک یک درم
 صلا کرده یا میرد قدر تر شستش نفع دیگر حشاک رلات کرم رفیق و حشاک حلق و سر و صفت آن
 تخم حشاش سعید درم ساسه کثیر صبح عربی هر یک یک درم معر تخم کدو معر مهاد شیرین هر یک یکس درم کوفته
 ککلاب ناسد لرسته لعوق دیگر مانع سر و دانه رله صفت آن پوست حشاش یا رده مد و سیاه
 اصل السوس مویر مستی هر یک چار درم سسته عطلی تخم حشاش اسطوخودوس معر ادم گاؤر راں مهاد تخم کمال

از سیاه دشتان بر سر صبح هر یک و در دم نشسته صبح عربی کثیر از سر یک یک در دم انحراف معروض است و در میان است و در دم نشسته
 در آب جیسا سیده صبح کوشا و در صاف کرده نایم آماشگر لغوام آورده و در حکم حشاش معزادام شیر و آورده و در دم نشسته
 اما در دم نشسته و شمع و کثیر از سائیده و در آورده و در آب کثیر از لعوق با دوام سرده و حشمت ملحق و حشره را مانع است
 صفت آن صبح سرلی کثیر از سائیده رب السوس هر یک سه در دم نه سید است در دم معزادام معرجم که در هر یک
 سه در دم کوفته حشمت بر دوش با دوام در صاف و کلاب علف لغوام سرشته لعوق سارند و اگر خواست برای دفع حرارت
 را در معرجم بر سر معرجم جای این کسم حشره هر یک سه در دم معزادام و برای سرده و صاب و سیر و در سیریه و معرجم که در دم حشمت
 معزادام و اگر برفع نفس و دفع حرارت را در مطلوب بود دوام در آب تر نور و در حشمت سائیده لعوق سپستان را در حشمت
 معزادام و در سرده و در لاجر حشره و معمول صفت آن سپستان در سه بیاه و در آب عذاب است و در اهل السوس
 کینور و سیاه دشتان یک توله تخم حلی جباری هر یک جبار سائیده بر است حشمت و توله سائیده سائیده در دو و آمار سائیده
 و با بابت لغوام آورده و در آورده و در دوام شیر و معزادام معرجم حشمت هر یک یک توله را بید و لغوام از کثیر از صبح عربی
 رب السوس سوده هر یک سه سائیده صاف و نایم و نقد و سائیده در این گرفته و در صاب و لعاب آن فرو برده و در آب چار و در
 در وقت خواب سب جبار سائیده بخورده سائیده لعوق معتدل که تسهیل احوال بلغم و اعلا و سواد و فقیه نماید و در سرده
 و صبح معمول است صفت آن صبح بر سر معرجم حشمت اصل السوس معرجم که وی سیر بر سیاه دشتان
 با دیاں و در صاف حشمت معزادام معرجم سیر و در لایق صبح عربی تخم حلی کثیر از کسم کتان سائیده که کسم هر یک سائیده
 جز که سیر در دو و آمار سائیده حشمت نایم آمار سائیده صاف و در حشمت سائیده با دوام داخل کرده لغوام آورده و در آب و در
 با دو در دم لعوق پلیط که برای سرده و سیر سید است صفت آن تخم حشمت نشسته صبح عربی معرجم که در
 معرجم سائیده هر یک یک توله سائیده سات سائیده یا سرده توله لغوام آورده و سیر و قدری از ان لیسیده است که در آب
 نیز نان است لعوق برای سرده و در کنگلی و در صاف و معمول صفت آن حشمت اصل السوس کثیر از کسم سائیده
 طلع و در صبح عربی هر یک کینور که کوفته حشمت سیر سیر و در صاف معرجم سائیده معزادام معرجم و در آب سائیده
 و در حشمت در دم و در صاف با دوام سائیده سیر یا در سیر و در آب یک سیر حشمت در صاف و در سائیده سائیده سائیده
 سات داخل کرده و در صاف و در صاف سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده
 لعوق بان سفال طبعی و صفت طلع صفت آن تخم حلی کسم حشمت اصل السوس معرجم که در
 سیر و در صاف گل گاو و در صاف هر یک سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده
 لغوام آورده و صبح عربی رب السوس کثیر از سر یک سائیده معزادام سیر و در حشمت سائیده سائیده سائیده
 معزادام معرجم که وی سیر بر سر یک دو سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده سائیده

تپ لمی و اداست آن طفل شیر جواره موجب درسی و توانائی آن صفت آن گاه که سگی سرخ رنگ کینه اصل کبوتر
 مساحت مویر منقعی یارده دانه صلا موده شه آیه تبه نگذار در طفل شیر خواره مادرش را باید ایضا مانع حرمه
 سینه اطفال در سر صفت آن مویر منقعی سه قوه معر معلومه و دو قوه اکیره عدد در کتاب اصل السوس مقشر
 هر یک دو دم سعد دار طفل جولمان هر یک یکدم متک یک ماته سائیده حاصل سادوی سرستند لعوق دیگر
 مانع سرط اطفال دیگر طفل آمده صفت آن بهدایه صمغ عربی کثیره طفل گم و صد کوفی متاسته روغای خشک لمان
 مادان دانه اصل هر یک یکدم اصل السوس مقشر یک درم اکیره زرد و دو عدد مویر منقعی هفت ده دانه اودی سائیده با اصل
 آسره و خمس دراع لیساند لعوق لغشت الدم که کجیح النوع لغت الدم مانع و محرست صفت آن
 اعمار دم الاحریس که با سدر لایت کثیر خشک از هر یک یک متال کثیره سائیده بریان صمغ عربی رسته هر یک یکدم
 امیول حاصص بر دم همه را را یک سائیده و سرست اما را لمسی شتر و نقد یک فعال لغت سار و اگر بر آد آب را سار
 بخوراند بسیار معیدی افتد و را می سادولی که نیم درون همراه لغت می اداست تاثیر جرد اود و دمای لرزس آس خورده لغت
 موده لعوق خستخاش حکیم میرزا را سیم پوسته که بایر سحره لیهای کثیره جلاسی ماته و کسانیکه بیل کرده و دانه
 ایشان مقدار اصل سید و نود صفت آن بایر سار و طرا اصل جرد و دس پر سیا و شال هر یک سه سال یا بال
 عربی النک اصل السوس گل حطی هر یک سه متال گاه در آن هفت متال کسم شخاش است متال تخم اسفناح زرد
 هر یک ده سال پست حساسات مایه و فعال معر صدق معترب بستانا هر یک شش عدد و کس سید و فعال فاسد
 صد فعال سار سید یک صد و نود فعال بدست و مقرر لعوق سار زرد و فعال ناس گرم و سه لعوق که در سر زردی با
 معمول است صفت آن حساب و لایتمی است دانه مویر منقعی حمل دانه اکیره زرد و دس اصل السوس متشکل سرخ گلشنه
 شکر فعال رسا و سوس هر یک چهار قوه گل معتبه رسا و شال کوکبا هر یک دو قوه گل و نایک قوه صمغ عربی کثیر تخم حساسات
 هر یک پنج قوه تخم حطی دانه حارسی دویم ماته بهدایه یکدم مده حاصص هم سیرات سعید یکسیر بر کس و صمغ قوه اول
 اسیدول لمان زرد و در آن صمغ احرا حش داده و قنیکه از دسیر آب نصف ماد در کس و سات و ته و دحل ماته نقد آید
 لعوق خیار شیر برای ذوات الحس از محراب است صفت آن حساب بستانا هر یک با رده عدد و صمغ و دحل
 خنکی یک متال شناسی ملی شیر حشمت هر یک پنج درم فلوس حیار شتر و دانه فعال حمیر و معتبه و درم تر کس است درم
 روغن اودام شترس یک فعال ماته پنج درم حشمت داده صاف کرده مغز حیار شتر و شیر حشمت و غمیر معتبه و تر کس
 مایه و مار دیگر ممان کرده سات آیه تبه بهدایه مافلیظ شود و قوام آن لنده روغن مادام آینه و لعوق برای
 لغتیت طلب اول لند و غتیه که گریختگی حوراند صفت آن بریده گلاب شش سرج دانه اصل ماله گاه در آن
 در و غ طاسیر قردی سرخ ست گلو فادر هر مده دی ورق طلا و ورق نقد و عمل صمدل هر یک یک ماته سرست اما شترس و لای

در آن معمول است **صفت آن** نادیاں سج نادیاں سج کاسی سج ادر سج کرس چه بیکر دته پیر سیاه و ایاں هر یک
هفت مائه اصل السوس شتر یک مائه سج مائه میر مقلی نه دانه انجیر زرد و سج عدد اسطرحدوس هفت مائه سدرک سر کرده
صاع حناب و صاف بوده و گلفند عسل چار توله و نالیده مار صاف کرده و سوت عدد در و سول معر ملوس هفت توله سر سج چار توله
بر و صوف سج مائه غار لقوس دو مائه ساسی یکی روعی مد انجیر هر یک یک توله اصاف کرده و مائه کس صاوت و دیر آب کمی نیم
گلخنی سله ماتولی در و در و دم سول گلفند دو توله و عرق مادان نالیده صاف نموده و تخم بر کجاں نالیده و سوت عدد و سول
سحرانج صغیه ایدیلند و سول سوم لعل آرد و صاف و سوداوی رسوداوی طعمی آلو کاسا راج دانه گل گاوران گل گاوران هر یک
سج مائه گل سج تخم کاسی بیکر مائه اسطرحدوس تا هتره کسم حطی هر یک هفت مائه در صحنه کور اید و اید و یقیندیا الحارقه ما
موقوف مایدلس و در سول سلعای ایتبول در یار حیه است بطیبات حیاته غار لیول بز و صوف در سول در اید و صوف عطفا و
در امانی مسلمات سحات پس و اگر کس سول متبیه کس ایتبول کس السب بود و طبو سج اسطرحدوس و سول شنبلیله که بر سنج
و اد طعمی دماغی کار آیه **صفت آن** اسطرحدوس مائه اصل السوس سج سر سج هر یک هفت مائه ایتبول حیاته
ماده کویه که هر یک مائه میر سستی کیمیک توله گل سستی یک توله و عرق مائه کس و در هر یک یا نوار سب صیابیه صحنه حناب
که بیاید نالیده صاف نموده و سترت اسطرحدوس سج چار توله و اعل کرده و سوت و صاوت و دیر تر و بای سج و کسک کس
در و دکالی آب را در اصل ابر عرق نادیاں مائه ماع کس در و سول ساسی یکی تر و کسبل پوست ایلک کالی حیا سر تر کسبل
کسبل سلی بود و حطانی روعی مادام اصاف کس و طبو سج **افیتبول** فواکسی علویجان که در صغیه بود و ادر و طبع و دیگر اعضا
معمول **صفت آن** ایتبول در لسته و انتقال برگ تا هتره مائه کس و بیه بر سیاه و تال برگ گاوران هر یک در و مائه
سار و عدد آکوسید و زر که هر یک سست عدد و سیاه و تال صفت عدد تخم کاسی یک توله و بیکر دته میر مقلی کیمیک توله گلفند و ادر و قیه
نالیده مائه و در و راکم و ریاده و با حصول تسخ و هتره مائه مقلی عدل کس در و ایتبول علویجان کس و مائه برگ سار و ایلک
هر یک کیمیک توله سلعای هفت مائه حیا سر کیمیک هر یک هفت توله ریبه حطانی مائه مائه و در و سار و ساحت و روعی مادام هفت
و اعل کرده و سوت مائه **طبو سج** فواکس علویجان که بر صغیه صعد و دماغ و دیگر اعضا معمول **صفت آن** آکوی سیاه و زر
و عکال هر یک ده عدد میر مقلی ده در و گل مائه و بیلو و کسده هر یک و انتقال برگ مائه در و کس و مائه هر یک کیمیک نیم
در و کس حیا و ادر و قیه آب ستر سول آن حناب کس که کسار مائه نالیده صاف نموده و حیا سر و کس هر یک سست و در و مائه و
روعی مادام و انتقال اصاف نموده و مائه مقلی یک در و سار و ساحت و مائه **ایضا** صغیه سودا **صفت آن**
انواران تا هتره و سلعای اسطرحدوس بر سیاه و تال مائه کس و سج کاسی سج نادیاں اصل السوس گل سج هر یک در و دم
ایتبول در و سوت و انتقال مائه هفت دانه میر مقلی یک توله گلفند و انتقال **طبو سج** اسطرحدوس و سول
مالیبلو کال که در کس ادر و مائه حناب حناب طعمی معمول **صفت آن** مائه و انتقال پوست ایلک و کالی

[illegible]

که در دستانه صفت آن با حیرت مدویر مستقی یک تو را اصل السوس منشر و در دم که در آن یک شغال با دایان
 تخم کمال ایریا هر یک یکدم دریم آما آما بخوتانده هرگاه مع آب با صاف کرد و چند روز تا ساند مطبوع و معمول بود و
 رلی و بی صفت آن اصل السوس منشر یکدمه که در آن گل گوریاں رودهای خشک هر یک سج با تیره سر گس
 استن با تیره سیم نام سانه مات سیدیک تو را حتما سید صاف نمودم و مطبوع و زوفا نوی مقین یعنی بود
 صفت آن با حیرت و تیره سول با هر کرام دم و دم مدویر مستقی و دهانه حکم کرمس با دایان بر سیاه و تان اصل السوس در
 و اسول هر کرام سج در دم چند روز در مطبوع آب بخوتانده با صاف رسد صاف نمود و در سه روز با دوسال معمول بود و ایریا
 و تیکه سیریس بلع که رسد بعد از آن قلی تا سه سال قطع با دود مایه زنده و مطبوع و معمول و ذکر تا که میده دیگر با دست کند و در ایریا
 به دانه و در همین نوع معالجه استعمال دارد تا مرس را نقل کرد و مطبوع مانع در دوسه روز تا دایم صفت آن در کمال
 ایریا که در آن هر یک یکدم با دایان در دم سج با دایان یکدمه اصل السوس منشر یکدمه بر سیاه و تان هر یک یکدمه در دم
 چهار عدد مدویر مستقی با مرده دانه سات دو تو را در آب حوت داده و اصل آرد مطبوع مانع و تو که تا حستان با تیره صفت آن
 ایریا تخم کرم یکدم سوس کدم چهار دم که در آن کیم دم و زوفا یکدم اصل السوس منشر و در دم سات چهار دم
 معس و در سات ساکن کدم و محرب صفت آن حیرت منشر یک اوقیه کلکند کیم اوقیه که دایم اوقیه در دم
 آن آب بخوتانده تا سانه صفت رسد صاف نمود و مستند مطبوع رای حال برلی ایریا اصل السوس در دم صفت
 آن صبح عربی کثیرا هر یک یکیم با تیره سوده در دایا تو را سانه مات آینه کوره و در دایا طبع سید تان سج دانه که در آن اصل السوس
 منشر بود و کل منشر هر یک یکدمه شربت اعجاز و تو را مل کرده و مستند مطبوع و شخاله رای سر و محرب
 آن کمال کدم و تو تو را برست حسان یکدمه صبح عربی دو دانه سید تان با در دانه اصل السوس منشر یکدمه و در دم
 سم با دایا بخوتانده هرگاه سوس صاف با دایک تو را سات اما تیره صاف کرده و مستند و اگر با سر و حقیان هم با تیره صاف
 که در آن ایریا و اگر تیره زیاد بود تخم حطی سلو در هر یک یکدم دیگر از دایا و اگر دایا نداشت تخم کمال ایریا را با دایا
 ایضا را بنی سر و در دایا و طبع سید صفت آن گل یکدمه که در اصل السوس بر سیاه و تان رودهای خشک
 برست سج با دایان هر یک سده شربت اعجاز و تو را مطبوع مانع سر و خشک که اتپ با تیره صفت آن
 اصل السوس هر یک یکدمه در عیاب سج دانه سید تان با در دایا مدویر مستقی با مرده دایا تخم حطی حسانی سده
 در تو را مل ایریا ایضا لمان عیال و محرب صفت آن که در آن یک تیره اصل السوس
 حسان یک عدد صبح عربی در سات سید تان با در دانه تخم حطی یکدم مدویر مستقی با در دانه در یک یکیم با دایا
 هرگاه سوس صاف با دایک تو را داخل کرده صاف نمود و مستند و اگر دایا سوس کدم تو را داخل کرد و مستند و اگر دایا
 سلو در یک دم عیاب با دایان کیده و اگر دایا نداشت تخم کمال ایریا را با در دایا ایضا مانع سر و صفت آن اصل السوس

حکومت و درم صاف صحنی هر یک یک درم کثیر یا درم دار چینی دو یا سه سیال هستند و از معصری کثیر تر و از معصری کم تر
 یاد آید کیم ما و نحو شان در هر گاه چهارم نام دیگر موند مطبوع کد در دات الحث دات الریه دات الرض منصفه بطریق
 معمول است **صفت آن** کل یلوه و از سیاهی و دردی و گره اندر دلی صاف کرده هفت انتقال سات مثل آن در آب
 هم آثار کوتا و تا سوم حصه نام صاف کرده موند در جای که حسرت یلوه و نیز موند و گره و سه چهار تو که کافی است تا ربع مین
 سال و دات نماید مطبوع خراسی دات الحث اند حصه صفت **آن** عاصه دات در سیستان نام و دات طی
 سازی هر یک شش تا شصت مثقال کل حصه یک یک تو که کل سلو فرشتن فاشه جوتایده صاف نموده دات صاف نموده
 امیول داخل کرده مار کسین ستیرین کرده کوه در ایضا که برای دات الحث و تنوعه رسام صفتی انحال **صفت**
آن سیستان نموده و در قدری آب کوتا و تا شصت مثقال رسام کرده نموده و در صفت ششین ماحصه که تو که در عرض
 گرم نموده و لایتن حیت مانگشت حرکت داده موند مطبوع خالص و سهل معمول در عرض دات اطفال **صفت آن**
 اهل السوس مقشره کوه که گاو زغال پر سیاه و شان اکو خرد گل بهشته تخم جاری حثالتک یو بر صفتی کند رسام حثت داده
 صاف نموده قدری سات سفید داخل کرده و بهر دور و درم اگر بیش می باشد و ناچ سوس اصنام باید نموده و در سهل ساسی
 معرکوس باید و دات گراحت افند و وقت دوم سوس گندم کل گاو زغال سوس و زعفران گاو زغال حثت داده صاف نموده
 سرست معصاف داده کرده و بهر مطبوع مانع در نموده و بهر صفت **آن** عود عرق بریر سیاه هر یک و معال
 نودیه دایان بیل یکو و ته هر یک یک نیم مثقال امیول تخم کیمس معصر فارسی هر یک یک مثقال هر مثل هفت عدد و با کوه و مطبوع
 هر یک یک درم کفشد و تو که بهر دور و چهار آثار کوتا و تا شصت مثقال و دات نام کفشد و تو که بهر دور و چهار آثار
 در نو رسام و اگر سگی حال نموده و در همین مطبوع گلا آبیجه میداده باشد مطبوع مانع و طوت معده **صفت آن**
 حیرانادایان امیول هر واحد یک درم کفشد و تو که اول حیران مثقال و در انتقال جوده مالای آن موند مطبوع
 معمول در بهر صفت **آن** پوست مار حیل ناگرم و ته هر یک یک کیمس تو که پوست ادا نام یو بهر هر یک سه تو که الایچی
 باشد در سات آثار کوتا و تا شصت مثقال و دات نام قدری قدری موند مطبوع **آن** انار و دانه نقوی معده دانه
صفت آن انار داده درم مطبوع یو بهر هر یک دو درم در یک رطل آب کوتا و تا شصت مثقال سوم حصه نام صاف کرده و تو
 سرست اما در سیرین داخل کرده موند مطبوع خمر مثل به طبعی **صفت آن** یو بهر سه تا شصت الایچی حود و دات حیران
 که هم باشد سات و تو که در گلاب خوش داده موند مطبوع دانه دواق ریجی **صفت آن** بریر سیاه برگ یو بهر
 دات حیران رکسین مثقال حثت داده موند ایضا برای فواق که اگر برای طعام و برودت و در طوت معده باشد اتاری خم دار
صفت آن همین پوست سرول سیته بصلع یو بهر پوست حثت جوتایده صاف نموده و با کسین غصلی بهر
 و طبع پوست سرول سیته و دات حیران برای فواق بار و دات سوزست مطبوع خالص حکیم شریف حال حثت سوزست

[illegible]

سای کی تا درم برده و سول که در مال گل سرخ هر یک سیج درم گل عشته کل طوطی و بر سق سر یک درم درم تحسین سق درم سر س
 است و درم عسل که در مال گل سرخ هر یک سیج درم گل عشته کل طوطی و بر سق سر یک درم درم تحسین سق درم سر س
 و هلال معده و سر است صفت آن ایسول گل سرخ کل عشته هر یک بهشت درم حبه هندی پنج درم صندل و لعل گلاب
 هر یک چهار درم مکی و عطران خلقت هر یک سه درم معور و لاد سر که کل کس و دانی او و به لاکوخته سحبه تا سحبه عسل کب گویا سحر
 دارد و درم چهار درم استمال نماید عجول که شقیقه دارد و اکثر انواع صندل و بار و در محراب است صفت آن سای کی
 قو لعل ساسا اسول کند یک سر مکی کل سرخ مکدی هم حر عطران ربع درم متک خالص من حر کوخته حبه لعل سر سحر شتر
 سه درم عجول راحت صحت صندل مسی امراض دارد و معید و رتب و قو لعل ساسا اسول کند یک سر مکی عسل سحر سحر
 صفت آن کافور و قیدوی سم شغال و ایداسته با قوت رانی طماتیر فلقین هر یک یک نیم درم صندل صندل صندل صندل
 اصهار و معر تخم جابربن معر تخم سید یار معر تخم گدوی تیرین کسم حساس صندل هر یک سه درم آمله سق حب الا سنجک کابو حبه سحر
 صحن عربی بر یک گل سرخ رب اسوس هر یک چهار درم و نیم تحسین سق درم محم کاسی کشیر هر یک بهشت درم دیم گلاب سحر
 هر یک بهشت استار رب سحر سحر هر یک دو استار سطر در دو و استار آب گدوی تار آب سحر و بهشت هر یک
 یک حد آب حساس است دارد و به شش لاکوخته سحبه با رطب و آمله و سحر مقدم سر سحر محمول سار به سر سحر محمول
 که در صحن اقسام دارد و در سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 کل سرخ تخم حطلی کست به لعل و به شش لاکوخته سحبه با رطب و آمله سق حب الا سنجک کابو حبه سحر
 کشیر ای سحر معور و کاهات و سحر در دو و درم حصال و قو شش که را و کافور و لاد و ای سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 با سحر
 سات سحر سحر کلاب عرق سحر سحر هر یک یا آمله قو لعل و سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 معول سحر
 هر یک سه درم سحر
 ایضا از رای ریانی قوت حافظه نهایت مانع است از حکیم ارتد صفت آن سای کی سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 و عطران سادای عسل سحر سحر و لاد و به شش لاکوخته سحبه با رطب و آمله سق حب الا سنجک کابو حبه سحر
 اعصاب با هم طوطی مانع سحر سحر و لاد و عطران معاصر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 در خانه صفت آن گل بانو سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 لعل سحر
 سیان حادثه از و دوت و رطوبت صفت آن حد و دار فادایا عود و سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر

درآمد اطمینان
 فصل دوم
 درم درم تحسین سق درم سر س

صفت آن یوسف بلبله رود بلبله سیاه پوست بلبله آله هر یک دودرم اسطوخودوس سرد و معهود فیه ل سیاه هر یک
 دودرم مار یون سده دودرم پوست تریج گاؤر مال عسلی هر یک دودرم نایه هسل یک تنقال دانه لاهی کلان باور کشتی
 هر یک دوشغال مقویای شوی لاده رد مسلسل گل اسی هر یک دودرم ویم ریو مدی رعنرا هر یک کسه دم عسل مستغ
 سه درن ادویه رستور معمول سارده معجون بلبله هسل اراسیا ط حکیم طویان باقع اربا می کاه سن دودره سده و مود
 و عربت صفت آن پوست بلبله کاهلی بلبله سیاه آله مسمی گاؤر مال واد کسویه انقیول مستغ دمی بار هر یک سده
 تنقال ایسول دوقدر ماحب لسان بار هر یک سده تنقال با دایه عود هندی رگ سداب تخم سیالیوس بار هر یک سده
 کسج یک تنقال مریمون هم تنقال گنقد حصص تنقال عسل مصفی یکسده سنی تنقال گنقد انگلاب دعت اسی بار هر یک
 یم من تریج مل کرده حرب ماله و حوتاید یالا لید عسل اصاف موده درال آخل که ده فقوم آورد وادویه که ده حبه
 برو عی با دام سست تنقال حرب موده مال سرشده و در طرف عسلی گنابا به سترتی دودرم فاگر عسرتست مشک ترکا هر یک
 دولت تنقال فاعل نماید سده نیکو دودرم معجون برای صرع از حمرات صاحب رست صفت آن اسطوخودوس
 کسیر حشک سده کد ام ده دودرم سداب همت دودرم عاریقون سعیدج دودرم خاکستر تخم حیا دودرم جن ترس بر هر فردوس
 ره ره صان حجر النقر هر کد ام دودرم بر و سرشک لاص هر کد ام سیم دودرم کوفته بخترا باشک و طرود که در گلاب حوام آورد و دانه
 معجون سارده سترتی دودرم طایع انقیول یا با االرب معجون برای سیب برای اصحاب صرع علمی اندر مقیه معمول صفت
 آن بلبله کاهلی بلبله رود بلبله آله اسطوخودوس هر یک ده دودرم عود صلیبیدج دم عاقور خانه دودرم بارب سترتی نیم
 یک رطل معجون سارده سترتی سج دودرم معجون حرب برای صرع صفت آن بلبله کاهلی تره سید کسج صطکی صفت
 ار هر یک سده تنقال اسطوخودوس یک سال بلبله سیاه آله هر یک سترش تنقال دایه حیا دودرم ل و عی با دام سج تنقال
 سسل سه درن لندار جیل و در تنقال نماید سترتی یک سال معجون سیسالیوس که سج دوا و سرش بلبله سالیوس
 صفت آن سیسالیوس اسطوخودوس عاقور خانه هر کد ام ده دودرم عاریقون سج دودرم ردما اعانیت را و دودرم حرم و سلا
 حب لسان هر یک دودرم دودرم کومبیه با عسل که مثل آن آب عسل حوتاید لسان آورد و دانه سترش سترتی یک تنقال
 و اگر سکه عسلی سرشده حوب است در سیکه حکم ملی حرق دودرم اصل السوس دودرم سیرا من است کسیر که حرت حکم
 دودرم عود ادا یا دودرم شال معجون باقع صرع که اصحاب دوحشت مزاج باشد صفت آن پوست بلبله رود
 بلبله آله بلبله سیاه پوست بلبله کاهلی کوفته بخترا و دودرم حرب موده اسطوخودوس هر یک سج دودرم و سلا و سلا
 قرضل هر یک یکدم عاقور خانه دودرم سترش لاده رد مسلسل گاؤر مال هر یک دودرم نویر مرقی که عسل و حب
 معجون اسطوخودوس خلایک که در صرع لسان تنقال کرد و صفت آن اسطوخودوس انقیول
 سماع حود و بلبله هر یک حیا رسل سترتی و تنقال عسل سده درن ادویه سترش دودرم معجون که در سکه

و فایده اسرار محرمات است صفت آن طعل سیاه و سفید و افاضل واریسی آمده که کدام در دم مرئی ختم که مرئی را
 طعلی مرئی بعد از هر کدام پنج درم حدید بر سر تخم حنظل هر کدام سه درم باشد حید عمل یک گریه بر سر سه درم سترتی و در دم تا سه درم
 استعمال نماید همچون تسکین برای نفوذ و حل و دسج و در سه درم معمول صفت آن سیر بال کرده نیم آتیه در یک آماسیر که در سر
 ماهر شود و سه درم عمل سستی درم بر وزن گاو سر آن برید و با یکدیگر بر موی خود و آتش خود که در واس ده و با یکدوم حیدت آن
 سر سه درم طعل سیاه و سفید و افاضل واریسی که در یک درم در دم مرئی ختم که مرئی را
 ح درم در آن است ماته یک تو که همچون سیر تالیف یکیم علو بخان برای طالع و حید و اراضی طبعی و سرداوی و تریان سکونت
 و عادت آن در رستان تا چهل درم سفید و معمول صفت آن گل گاو زبان را در یک سو سه درم سراج معال معالج طعل
 سیاه و سیرت لیلی کالی عیب اغلب هر یک در دوازده درم طعل و نیم شش در دوازده درم طعل آب ماران بر کرده صبح بخور ساند که کت مارا لیل
 صاف نموده سیرا بر است یک کرده یک درم طعل و در آن مطبوخ و حل کرده عین و بعد که حید هر است و در طعل تیرا که در دوازده درم است
 بخور ساند که تیرا که در دوازده درم صاف ده درم و در دوازده درم طعل و حل کرده حید هر یک در دوازده درم طعل و نیم شش در دوازده درم طعل
 که در دوازده درم طعل سیاه و سفید و افاضل واریسی که در یک درم در دم مرئی ختم که مرئی را
 و حل نموده و در دوازده درم طعل سیاه و سفید و افاضل واریسی که در یک درم در دم مرئی ختم که مرئی را
 معجون چه کینی مختصر یکیم موی که بهان لعل دارد و صفت آن براده چو کینی است تو که گل گاو زبان سه درم سراج معال معالج طعل
 در تو که حیدت چهار تو که حیدت یک تو که اریتم مقرر یک تو که در دوازده درم طعل و در دوازده درم طعل و در دوازده درم طعل
 پس سه درم یک صفت ماته ساند که هر یک مایه حید هر یک در دوازده درم طعل و در دوازده درم طعل و در دوازده درم طعل
 ماز که به اسطوخودوس معالج هر یک هفت ماته مرگ و کشتاک در دوازده درم طعل و در دوازده درم طعل و در دوازده درم طعل
 موی تو که در دوازده درم طعل سیاه و سفید و افاضل واریسی که در یک درم در دم مرئی ختم که مرئی را
 سوده و کونی را که کومه حید و در دوازده درم طعل سیاه و سفید و افاضل واریسی که در یک درم در دم مرئی ختم که مرئی را
 لیلی لیلی است سه درم و اگر اریتم حیدت و یک ماته در عرق گاو زبان و یکدوم و گلاب و صبح حیدت موده صاف نموده
 در دوازده درم طعل سیاه و سفید و افاضل واریسی که در یک درم در دم مرئی ختم که مرئی را
 طعل و کسب تسکین بر ریه که کالی و فوج تیطرح احرا ساساوی کومه حیدت و افاضل واریسی که در یک درم در دم مرئی ختم که مرئی را
 دست حیدت ماته استعمال نماید همچون کالیه محرم برای طالع و حید و اراضی طبعی و سرداوی و تریان سکونت
 در و در دم تیرا که در دوازده درم طعل سیاه و سفید و افاضل واریسی که در یک درم در دم مرئی ختم که مرئی را
 در دوازده درم طعل سیاه و سفید و افاضل واریسی که در یک درم در دم مرئی ختم که مرئی را

معید ولی مل است **صفت آن** پوست بلبله کالی بخت لبلاک لعل سیاه دار لعل ترمه معید موصوف هر واحد
 چهار فعال خیلر شکله طر و دهر داند و دار و دشتال کو متعیه ماقه معید و جید عمل خالص نموده در دوش گاو قدر سه
 دست و مرقه لغوام آورده معجون که به سیالان لعل علمی سخت سودمند است **صفت آن** تخم کرم چلادوم مسطکی
 یک درم خود عام در لعل هم درم کوه حیه لعل که گرفته سرشته سدوم شادول بایند معجون **نرفا** که در رو و مینق و حشمت
 مواد و منسه سید محبت **صفت آن** نرفا نال لعل هر یک سه فعال معر ادم تلخ در او دود حشمت آه و هر یک پنج معر
 رسا لعل و دمای حشمت رسا و شان هر یک دو فعال لعل نه جید سرشته ستری دو فعال بجره مطوح رو و دود لعل و عوس
 پسر اوشان مشکطه شش میکشد نفع و دیگر معصع میا و سید مایع رو و دود سرده **صفت آن** ز فاضل السوس رسا و شان
 مویر متقی هر یک پنج درم معر ادم تلخ حشمت کمال معر خیلد و هر یک نه درم لعل بادیاں بودیه حشمت حشمت سوس هر یک یک درم
 عمل کرم سرشته سدوم معجون **ربا السوس** مایع رو و مینق و مخرج رطوبات لرح و دود ارضه راز و حرکات حکیم علی
صفت آن رو و دود حشمت کسم آه و دود نال لعل معر ادم تلخ حشمت اوشان و دمای حشمت رسا و شان هر یک یک
 رسا لعل و دود کوه حیه لعل که گرفته معجون سیاه و دود هر یک درم تلخ اوجار و دود کوه حشمت آن حشمت و دود آه
 حل کرده و تدیکر حشمت اوشان که رطوبات مفتح و دود مایع که معجون **نفتی** مایع رو و دود سرده و دود سید و دود حشمت و دود لعل
 آه **صفت آن** مویر متقی است درم و دود معر ادم لعل الطیف سید و ارضی و اشتهای هر یک یک درم نصب الزهره
 معاج اوج حشمت لعل هر یک دو درم معر ادم تلخ حشمت کمال که در لی است در شاکت حل کنند آه کوه حشمت کوه حشمت و دود حشمت
 دود لعل معصع سرشته سدوم که درم با سترت رو و دود و دود سرده و آب گرم در رو و دود معده نفع و دیگر که در فعال لعل و معصع
 حشمت در دود حشمت و دود سید مایع و دود ارضه کمال و اشیاء حکیم تر لعل **صفت آن** مری میزد مالک کبریا حشمت
 اهر یک پنج درم که در معر ادم تلخ در او دود حشمت رسا و شان هر یک یک درم معر ادم تلخ حشمت کمال که در لی است در شاکت حل کنند آه کوه حشمت کوه حشمت و دود حشمت
 طبله رو و اهر یک پنج درم مویر متقی ده درم احرار کوه حشمت و معصع رو و دود حشمت کمال که در لی است در شاکت حل کنند آه کوه حشمت کوه حشمت و دود حشمت
 سترت و درم آب گرم معجون **سحال** که در رو و دود لعل و دود ارضه کمال و اشیاء حکیم تر لعل **صفت آن** مری میزد مالک کبریا حشمت
 اهر یک دو درم معر ادم تلخ رسا و شان هر یک یک درم معر ادم تلخ حشمت کمال که در لی است در شاکت حل کنند آه کوه حشمت کوه حشمت و دود حشمت
 لعل شاد و سیاه و سید دیگر در معجون **لیوب** معید سرده **صفت آن** معر خیلد و معر ادم معر سید و دود حشمت کمال که در لی است در شاکت حل کنند آه کوه حشمت کوه حشمت و دود حشمت
 حشمت و دود حشمت کمال بادیاں هر یک دو درم لعل السوس مقرر گر بودیه اهر یک یک درم معر ادم تلخ حشمت کمال که در لی است در شاکت حل کنند آه کوه حشمت کوه حشمت و دود حشمت
 اهر یک یک درم مویر متقی و دود آه حشمت حشمت حشمت و دود حشمت کمال که در لی است در شاکت حل کنند آه کوه حشمت کوه حشمت و دود حشمت
صفت آن لعل السوس معصع و دود حشمت کمال که در لی است در شاکت حل کنند آه کوه حشمت کوه حشمت و دود حشمت
 نه درم آه کوه حشمت و دود حشمت کمال که در لی است در شاکت حل کنند آه کوه حشمت کوه حشمت و دود حشمت

[illegible]

سعد کوفی جو لہاں قرضل ہر ایک یکسم تہہ دلاصل سعید ہر ایک دویم تہہ کسر حشاک شنگ مالس مر یک تہہ
مالطین ہوت مائہ یست بلایہ کالی چار مائہ سائیدہ آمیرد معجون اسم و فاعل صفت آن گل سرخ تہہ دوم سعد و دوم
قرصل مصطلکی اسار دل سسل الطیب ہر یک یکسم دوم کشیدہ مقرر در شنگ مائہ ہر یک دو درم در مادحہ الاس پوست سرول سہ
دست اسرج منحل شود و طائیرہ داتالطین جو دالساہ قرضہ ہر یک یک رم در حوالہ ہم درم تہرت انار تیریں یک جیداد و
مرای آتدہ صلیا کر دیرج سعد و سعید جیدالینضا مقوی محدہ و فاعل صفت آن تیرہ تہہ دوم گل سرخ تہہ دوم
ما قہر سعد کوفی در شنگ ہر مائہ دو درم در مادحہ سسل الطیب سلیو ح عربی ار ہر یک یکسم ہر یک یست سرول سہ ہر یک
یکسم دوم کوئہ سجیہ سہ قد لغوام اورہ معجون سقر حوالہ ای تقویت محدہ و اسمہ سعید و فاعل ست صفت آن
دہرہ حطال سودہ سسل الطیب در در پوست سیر دل سہ سہ معنی بریان حشاک اس پوست برج سعد داتہیل بریان در س
ہر یک دوم در مادحہ صلیا ح درو اساسہ ہر یک یک رم طائیرہ منحل شود و کشیدہ بریان گل سرخ ہر یک یکسم دوم تہرت انار تیریں
انار تیریں شنگ دو تولہ در شنگ محلول نگاہ یار دوم ناگرہی حشاک ہم برسد و عوص آن سلیگرہی انار داتہ قد سعید معجون
عصہ و متسی مقوی انتمہ صفت آن عود شدہ درم رشاک گل سرخ منحل نگاہ سودہ ہر واحد دو درم داتہ فاکلین سسل
خو لو اساسہ طائیرہ دایمی حشاک مانع قرضل رس گادراں پوست سیر دل سہ ہر یک یکرم در حوالہ در ماد ہر یک
م دوم شنگ تہہ مرای سی دو تولہ تہرت انار تیریں چار تولہ ورق نقور ورق طلا ہر یک یکم دوم مدر سعید معجون جو خربزہ
برای تہت لپس استیای اردیہ حشاک صفت آن جو رمدہ ملیا کالی آملہ ملیا رکسل مصطلکی قاطلہ کارا کماہ سادہ
مائیدہ سسل ستر شدہ و شدہ جو رشتن از طعام و بعد آن بخورد معجون نار شنگ سسل در تہوت کلنی سہ مقویہ
صفت آن نار شنگ فاعل دار فاعل ہر یک دو درم سسل الطیب معتراہی کدہ ہر یک یک دوم کوئہ سجیہ سسل
ستر شدہ معجون کا سر ریاح کہ در دواہل کوفی ست صفت آن بریدہ سیاہ و منحل بودینہ ہر یک دو درم معجون
دفاعل ماحواہ ہر یک حرسل سہچہ معجون مانع قوی مقوی مانع در محدہ صفت آن داتہیل دایمی ہر یک
نودیرہ حشاک ہر یک دو درم مانع سسل الطیب جو عرقی مصطلکی پوست انار حوالہ اساسہ ماحواہ قرضل معتراہ
پ دوم شنگ یکم دوم قد سعید تہرت مرنہی تہرت انار تیریں ہر یک برار دایم معجون بارہ معجون دافع غشیان حشاک
در محدہ و سعید است طبع صفت آن در شنگ یو دیہ کول داتہ فاکلین پوست سرول سہ معربل ساق حشاک اس
تیرہ شنگ مقررہ گل سرخ نگاہ ہر یک یکم طائیرہ مصطلکی سعد در ماد قرضہ سسل الطیب ماحواہ ہر یک دو درم سسل حشاک
مرقدہ سعیداد و یہ معجون برای معنی کہ فاعل سسل سی غشیان الارم با حشاک دہر گاہ طعام معور و معجون
نیتہ حلی سعیدہ صفت آن قرضل مصطلکی دایمی عود داتہ فاکلین بر گ یو دیہ سعد قرضہ ساسہ مقررہ شنگ گادراں
تاترہ ہر یک دو درم کول سسل الطیب در بار کسل در و ج ہر یک دوم آب معجون تمرہی چار تولہ آب لیموی کا عدی چنڈ

[illegible]

[illegible]

معظم روح عینی گوهر بر احد است و ستود بخول سار معجون برای زان منعد ولادت استحال نماید دست
 قطع سیال آن آب دلی مرغ و دوع و سوت مانع است دقتوی معد و دیگر مثل در آمد و صفت آن ساسه جعفر
 لایخی حرار هر یک است تا سه جور باشد اما قریل پهل جیه دار عینی گل پیداری گل استار هر یک یک و از حرار که در هر
 دوا و در دم سحر ادم روح در دهر یک بم اوسک سه مانه شمره برین اوره درق و در دست دوح حد معجون
 که در مرض حد سیاح اهر سه غیر بجز و یکیم ماسید و صفت آن منسل الیب اسار و نکل سنج سطلی از
 اهر یک بم دم مکی ده درم در مادی و دوح غفری اهر واحد ده درم تخم کرمس تخم حمرل اهر یک بیمار درم کوته صفت
 مستند حاصل سجداد و یه مقام آورد جوراک ته درم آب بکرم در اوت نماید قیخ و دیگر که چون سه روز بخورد و سنده
 نگار در حد رطوبی در یکی عایت سودمند است صفت آن غار لنبول ترده سب نبات سورنجان هر یک
 همت درم بلبله کالی مساح ستنه خولیا اهر کرام حج درم کسح استق قسط فارینی اهر کرام چهار درم معطر مکی و از
 حطابا احاطه لمار فعل ملل سیاه اهر کرام ته درم کوته جیه ماسه جینه غسل معنی ستر شد سترتی و دمال آب تخم
 معجون چوبکینی که رمی در دینست مار و طغنی مانع است صفت آن براده چوبکینی هتاد متقال
 کل کاوریان حج کمر سس توویر لوبیدان شقاق کل سیرین دست ترح سور پان اهر سیم مقصر صدل منید از جیه
 اهر یک سه تعال نبات معدوی یک تولد مرا انگاک یسته و حار لرم و ادم و جیوه و و چو مکی و اگر گمان و تا جیل مراد
 ماسه اهر واحد یک تولد با قوت اهر یک چهار مانه شک عسر هر یک سه مانه در حسل و مالماسه و شجید و قوام سانه ستر
 سترتی و در متقال مانع چوبکینی که در عز قیات شد سترت معجون سورنجان که در اوجاع حاصل معمول است
 صفت آن ریکیل برید سیاه مار ملل اهر یک دو درم سنای مکی حج درم سورنجان و درم ته درم برین اوره در
 متعارف معمول مار در سترت حج ماسه تا دو درم نفع و دیگر که سده اهری است در اوجاع حاصل بعد مقیه عمل سه آمد
 سیرین اناسیرت صفت آن سور کال سیرین همت درم سنای مکی بوست بلبله اهر یک سه درم اسگه زرد
 اهر واحد دو درم و برده ساه سطر اسار و نکل ملل برک ساه اهر یک یک درم غسل سینه معجون متقال
 نایف حاصل اهری که در ح حاصل مجرست صفت آن مغرایا دم حردل سنای مکی اهر واحد یک درم ملل
 سور کال سیم تره و مقیه سطر اهری عا و قوا اهر واحد بر ح کوته سیمتا ته درم جینا و یه مقام آورد در متقال
 قد سترت معجون چوبکینی تالیف حکیم علی مانع و ح حاصل مار در ح مستعمل بعد مقیه و مانع صفت قوی
 و کسل است و رنگ جواره و دیگر که صفت آن چوبکینی است درم معطلی عود سترتی و عفران اهر یک حج درم دار مس
 سل الطیب سور کال سیرین ساد است در لسل و اید ملل ملل گرد و در ملل بریدان حده سترت کسل سطر
 کل شرح مکمل ایسون خولیا جور لوانتین اهر یک سه درم متک یک درم غسل سینه و اگر جید بر ستر اصل سار و سیم

دور گردد و سیاهی نگاهدارد و معجون که تریاق اعیون است صفت آن حیدر بنده و در محراب دار صبی عاقر قرحا
نوعان فلفل سیاه طلیت مشک خالص اهل ابراسادی برم سائیده باشد در آن گل معنی مقوم سترت معجون باشد
سترتی کیدم باشد و درم یا یک ماسد و اندر با تاسد فصل سوم در دفعات مفرج کشمیر در معصود و کمارات
و صمد ع کاری از محرمات است صفت آن تخم حشاش سفید و سیاه تخم کاهوی مقشر تخم حرد مقشر معر کسم بر
مفر کسم حیار در معر کسم حیار با رنگ هر یک سه درم گل سرخ صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد
مقشر بار بهار کوفته نیمه سترت سبب و سترت سی و قد معید موافق حاجت لقوام آورده و در آن قوام قدری مشک بجزا
داخل نماید مفرج بار و حمت مع محار و وار و مدد رنگارنگ و بهایت محرم است از انخاب صاحب تحفه صفت آن
صمد
کسمیر مشک کسم حرد گل گاوران هر یک صمغ شعله گل سرخ در متعال با سترت سبب صمد صمد صمد سترت و متعال
در بعض امره صمد
میتواند صمد صمدی گردد مفرج بار و در بالجو و صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد
هر یک صمد
نقد و صمد
ست و صمد
صمد
نصفه لاجر و صمد
خیارین صمد
عرق گاوران هر واحد نیم سیر سوخته و سترت سار و سترت سار و سترت سار و سترت سار و سترت سار و سترت سار
آله مرلی هر یک صمغ صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد
طیم با و بقوام آمد و صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد
دانه سائیده و صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد
مفرج حکیم صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد
و مقوی صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد
آن مروارید ناصفه کمرای شیمی کافور قیصر و صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد
بلبله کامل بلبله سیاه آله کسمی گل گاوران عید گل سرخ اسطوخودوس هر یک صمد صمد صمد صمد صمد صمد

کاویک یہ بات ہے کہ درم عود و عرق متک مالص کل اسی ہر یک دو ماہ تا دو محوہ معرخصم جیابیں ہر یک دیم ہا ستہ
 یا قوت ربانی لعل و حسانی ورق لغوا و تہم مقرر من ساق کل سج تخم کاہی مفتخر کثیر مقتدر ہر یک سہ اعشار تہم ہا ستہ
 یا واما مراد یہ با سفتہ کہ با تہ سعید بین سرج و سعید ہر یک یک درم و عطران گل گاوراں آٹو مقی شتا ستہ عرود مقتدر ہر یک
 چار ماہ تا صدل سعید و سرج طاتیر ہر یک ہفت و دیم ہا ستہ در شک یک تولد یا واما شرت امار شرت سب شرت خاص ہر یک
 سنی درم و عسل سعید شصت درم ہا ستہ سعید یکیدہ دست درم عرق سید شک عرق گاوراں گلکاس سرق کاسی ہر یک یک کاہی
 لطیف محمود و محول سار مفرح و دیگر دافع اسہال معوی است و دافع ماسہال کندی دوسری ست صفت آن ہے
 ہم درم و محال لعل جستی عود و ہندی ہر یک یک کرک تیر حشک کیم عرق عقیق کمی پوست ترنج برگ سور و تخم حاص بر ماں
 دیوہ صبی در شک مقی ششماں بریاں سرطان ہری سوختہ کاک محمول طرا تہ صبی علی دم الاحویں ہر یک دو درم و درم
 با سفتہ کہ با سہ ہر یک تہ درم سعید و سرج صدل سعید طاتیر گل محمود تخم عرود بر ماں حلا اس ہر یک سج حرکتہ حینہ
 با سہ درل ادویہ قند سعید یارب ساس محمول سار مفرح سعید یا طیس دافع صلا و گرمی مزاج مانع حصان مغوی ملک
 صفت آن شرت امار شیریں و شرت ہر واحدیم ما واک آٹو کاہی اہمت دار تہ ہندی چارہ تولد آگ رگتر و ہم آگ رگتر
 ہم آثار لغوام آورہ در و آہ عر شہب ہم ہا ستہ مل مووہ اساتس مراد آورہ اس ادویہ داخل کمد تخم حاص سج ماہ کسر ہر
 درم ہر و سووہ معر تخم کندی شیریں معر تخم جیابیں عرود مقتدر تخم کاہی طاتیر ہر یک شش ہا ستہ گل گاوراں چارہ تہ کہ با کمی دوسری
 تو دریں ایستہ سر ماں سج مراد یہ با سفتہ ہر واحد سہ ماہ تا دوہ سائیدہ در توڑ محمود کسر شہب مفرح باب یکیم ملکہ کال
 سمان کیر دار دقت ماہ افراید سحر تہ ارال دغ مایہ و بخت لطف الدخال میر ماں محمد شاہ داد شاہ مانع عود و دغ کثیر
 لطیف و سید صفت آن یا قوت ربانی لعل جستی مراد یہ با سفتہ کہ با کمی شیب سر ہر یک سج درم ادریم ہر
 طاسیہ رست در و تارج با و عرود گل سرج سار ہندی دار عیبی نور دیاں اہر ہر یک تہ درم تہیں بود میں تعامل یک کاہی
 اہر ہر یک دو درم و درم ہر یک دو درم عود و خام ورق لغوا و تہم ہر یک شش درم و عطران عر شہب و تہ طلا اہر ہر یک کاہی
 حداد حطالی در درم آگ سب شیریں آب انا تیرین اہر ہر یک یک لطل آب شیریں آب کیم اہر ہر یک ہم لطل مات عمل اہر ہر
 کہ لطل در عرق گاوراں گلکاس ہر یک ہم لطل در توڑ مقرر تہ سار مفرح جد و ادر محرج یکیم بود صوف ہایت مقوی
 ماہ است و دل و دغ یا قوت و در و مفرح آورہ صفت آن حداد حطالی نخر عر شہب ہر یک کیمتالی در و اید سہ
 ہم متعال کہ با کمی شعی چارہ ناگ خمس سرج خمس سعید و عاقل جلیان قلب عصری تو دری در و تو دری سرج صبی علی خمس
 ششماں سعید و صدل سرج ہر یک دو متعال مراد ام مقتدر و سب تہ مقتدر ہر یک چارہ متعال معراجیل عر شرت متعال
 تخم جیابیں در و در متعال دار عیبی چارہ متعال و عطران ستر متعال عرود ہندی کیمتالی عطر و لایاتی کیم متعال مات منیب
 یکصد و ست متعال سسل مصفی جل حقال رت سب شیریں رب انا تیرین رب ادر و ہر یک جیل متعال متک متی ہم متعال

یستورق روت سازد نفع و دیگر متی صفت آن حسرتس لعل جستی هر دو دارد به سکه کمرای شیمی رقی لغو و نفع علاج هر
 یک معال و دیگر آنگ ورق خلا ابریشم مقصر جود و اکسیر شک مقشر و عطران هر یک دو تنال عیدل سعید گل گاوران محرم و مقشر
 هر یک چهار تنال معرا جیل مقشر و تنال معر تخم حیارین تار و ده سال مشک می چهار داگ عطر است لاتی مست تنال
 ساف سفید عسل معصی یک یکصد و تنال گلاب عرق سید شک هر یک ستاد و تنال حرن گاوران میل تنال دوسو ساف
 مقفرح طرب افرا که ساد و سکر سار آرد و شکی مطلق دارد و در تقویت دماغ و دل و روانی نظیر است صفت آن شک
 حاصل سه شانه ورق لغو چهار شانه سرج و سعید کمار هر یک شش شانه نعلب معصری متقابل ده سیل و اویسی جود و افرعل
 گل سرج و عر شک مندل سعید ساسنه خضران هر یک یک لوز معرا دام محکم مساحت گلاب هر یک یا و سیر و روض جز و تخم سیم سر
 عسل سفید و سعید یکیم سیر معر سار و اگر تقویت نعلب ماه و یار و سطر و تخم بلبل و نور و سرج و در دیک یک تو را و سار و
 بهماست و اگر گرمی مزاج مانع باشد و بعضی اجزای نادره و نیکاست مقفرح فلفله تقوی نعلب مشک قوی مالیک حکیم طوبی حیان
 صفت آن هر دو دارد به سکه کمرای شیمی با قوت روانی و درق مقدر و هر یک یکیم تنال لعل جستی ورق طلا و هر یک چهار داگ
 سس سنج گل گاوران تنال سرج مویخته که سه مرتبه تسیر باد و گاو حیر کرده مسک و ده شانه گل سرج و هر یک دو تنال ساسر در و
 ماد و جود و هر یک یک تنال حیرین لاتی جامع شش تنال حسرتس عطران و هر یک دو داگ سات سعید شیمی و سبب متقابل ترس
 سبب سیرین شربت معر بل و هر یک دو ده سال آس ابریشم سی و هفت تنال عرق گاوران عرق سید شک گاو سار و هر یک
 ست معال جود و در کسار مقفرح فلفله مالیک میرا ابو الفاسم صفت آن ستاد و تنال گلاب حاصل و در دوزان
 صاف که شانه ناز سفید و صاف محمود و مار و ش کبد آن متقا و کمر ستاد که آب برود و در عرض مایه لیل ساسر و اویسی کوب
 سرج نعلب معصری و عر شک استه معطلی هر یک دو تو لوز عطران جود و لعل سرج فلفل سرب یک یک تو لوز شک منی هم تو لوز و کمر
 روض و کور و چرم محمود و مانع و درن او و عسل معصری سیر تسیر ترشی در رستان هم متعال و در تنال ساف و سادل و یامید
 نفع و دیگر که سبب سعیدیت و تخم و سید و صفت آن با قوت روانی هر دو دارد به سکه کمرای شیمی که با دست طرا و درن
 لغو عر سبب سرج علاج هر یک شش شانه گل گاوران عیدل سعید تخم حرم و مقشر هر یک سرج متعال ابریشم مقصر جود و ساسر
 اکسیر مقشر هر یک دو تنال عطران استه شک منی و هر یک یک تنال عطر لاتی هفت و نیم تنال معرا جیل و در معال حرن
 تخم حیارین ست متعال عسل معصی سات سعید هر یک یک رطل گلاب عرق سید شک عرق گاوران هر یک دو شانه رطل و در تنال
 معول سار و سرتی و دیگر آنگ تا سیدرم عسل حرن مقفرح که حکیم طوبی حیان برای صفت نعلب و در دوزان سلال طست و صفت تخم
 مالیف محمود و لعل میرا مالاک لواب قمر لیرین خان جود و سید و فائده بسیار محمود و صفت آن هر دو دارد به سکه کمرای شیمی سدر حرن
 با قوت روانی فادر هر صدی سسین گل سرج در و سرج معصری سار و ابریشم مقصر جود لعل و اویسی سعید لیس اما قیا هر یک دو تنال
 لعل جستی در و در ورق لغو حسرتس از هر یک یک تنال شک و درق طلا و هر یک یکیم معال سات عسل معصری شربت سبب سیر

دو توله واریسی زیره نیا به هر یک و اسه کوفی در ریح ماریاں هر یک و متعال ششک سر عرقاں هر یک و دانه دست و
 عرق کت سد جرداں چار توله مالد و لخم زرد و ک که سائیت مقدی ماه دست و بدن را قوت دهد و در گوار و رنگ را سبک و سبک
 سازد و صفت آن در دکن سی سیر شاهی و داریسی گل سرخ گاو زبان بهمن سرخ کوفی متعال در کسب ابر و واحد یک توله
 یک و نیم توله کلاب عرق سید ششک تیر گره و هر یک دو سیر آب حاصل هم من تمام اجمالی بران یک عرق کت سیدین جو کسبی اعلی جمل
 گل سرخ و داریسی حصید لعل متعال قمر لعل ساسا لبر تم جام هم که هر یک دو توله گاو زبان سه توله صدل سعید و داریسی
 ایستر اعلی است بهمن سرخ بهمن سعید هر یک یک توله صغلی بروی پنج معتقه جد و اعلی هر یک یک توله و سید سید عرقاں
 ششک تندی جلد تپ هر یک ششک استادیه را نیکو نموده سواهی ششک و عرق عرقاں در دیگ کرده عرق در گوار را بران رخت
 گوشت بر و تیر سیرست گوشت بر و تیر سیرست ابر هر یک بار و ده آواز شاهی می حوال فرس بر خفته کسب رجا گلی سجاد قطعه
 و لعل و سگوار و هر یک ده قطعه بهر را از چربی و استخوان جدا کرده ورق نموده دران مادر و عرق بوار را بر خ و عرق گاو زبان
 و عرق مادر و حصیه هر یک یک سیر شاهی ساسا آب سید تیرس آب تیرس آب سید تیرس آب سید تیرس آب سید تیرس آب سید تیرس
 داخل کرده عرق کت در وقت کتیدل متاک و عرق عرقاں را در راجه گمانی است در دهن سید سید مالد و لخم را سیر
 طبرک غل و خال لغویته بدن و جمیع قوی مایه علی احمد و ص قوی ماه دست و نافعین و صغارا را با مصالح آرد
 و علی فرم کند و رنگ را سبک و دانه و سیرست صفت آن گوشت بر و تیر سیرست ابر هر یک یک سیر سر گوت سیر
 فرس بر قطعه گوشت دراج ده قطعه گوشت لوه پاره قطعه محمود را از چربی و استخوان جدا ساخته ورق کرده صدل سعید
 ششک است سید لعل سرخ و داریسی ابر هر یک سرخ متعال کوفته سران یا سید و ریاقیل و غیره کباب سیرست در دهن
 عرق سید ششک آب در دکن آب ابر تیرس ابر هر یک دو سیر آب سید تیرس آب تیرس آب سید تیرس آب سید تیرس آب سید تیرس
 ابر هر یک یک داخل کرده عرق کت سیدین بران عرق برگ یا ل یکصد عدد و سمن سرخ بهمن سعید متعال مصری از هر یک سرخ متعال
 حوالان سراج هندی یا سید خضیه لعل گل گاو زبان از هر یک دو توله متعال و سیم گل سرخ یک س خریه جای حلال
 است از هر یک و متعال ایستر جام است متعال داریسی هفت متعال یک تیر گره و دیگر عرق کت در دهن سر
 عرق تیر ششک تندی عرقاں ابر هر یک یک متعال بر دهن سید مالد و لخم که در ماه اتوی را سیرست صفت
 آن گوشت بر و دانه فرس و در طول مرغ و در قطعه قطا که لعلاری سگوار که و سید لوه گوید هفت قطعه دراج فرس جاد
 کسب رجا گلی سجاد قطعه بهر را از استخوان و چربی جدا کرده ورق مایه سیدین صدل سعید بهمن سرخ سمن سفید متعال سراج سید
 کسیر ششک گل سرخ هر یک و سیم متعال گل گاو زبان است در دهن متعال کوفته سران یا سید یک ششک گوار و در دهن گاو زبان
 گوار عرق سید ششک آب در دکن آب سید تیرس آب ابر و دانه آب سید تیرس آب سید تیرس آب سید تیرس آب سید تیرس
 سبک تندی و عرقاں هر یک یک متعال در راجه گمانی است در دهن سید مالد و لخم که در ماه اتوی را سیرست صفت

که در این طاق مساوی در یک کم رطل آب کو تا سه مرتبه قوت مایه صاف شود و در حال سید سید یک گرم کرمه حجت
 اسماء بود و معصمه نماید مضمضه مانع ورم گرم زبان و حلق صفت آن آب است که از کشته تر مساوی در یک
 معرجه یا شیر حل کرده و یک گرم معصمه کند مضمضه مانع زخمی فعل زبان منقول از حوا و استاد در مضمضه صفت آن حردل
 نوتاد و زنجبیل عاقر قرقاصه قلع تل تنویر یک هندی مساوی در آب حوتانیده معصمه کند مضمضه مانع ترقید کی زبان
 و پوست آل صفت آن سدابستان در آب کو تا سه صاف نموده و شیر و معرجه کرمه کرمه و معرجه حواس
 و شیر برآورد و آب معصمه کند مضمضه مانع زخمی در دندان حار و فعل آید صفت آن آب است که از کشته
 گوشت کبیر حشاک برالصح و نیم یک گرمه سس سلیم در آب کو تا سه مرتبه گاه سوم حردل و صاف نموده معصمه کند و اگر در
 نهایت تشدید باشد که در اسانیده و در سرکه و گلاب مخرج نموده و نمک معصمه نماید و امیون قدری بخورد و در دندان مالسد
 مضمضه حجت زرد و در دندان صفت آن پوست حواس ایند زرد گیت یک سر پوست معیال پوست با
 گلاب در دوحوب حوتانیده معصمه نماید مضمضه حجت در دندان برلی منید صفت آن پوست درخت سرس
 پوست ششام حوتانیده و چند در و یک گرم معصمه کند نوع و یک گرم حجت در دندان سار و تلکاح قلع و الحار و شیر طرح
 صفت آن آب کبیر سر آت مارنگ سر آت آب است که از کشته سبیل آب برگ حردل قدری کافور نموده و با آب
 ایضا معرجه حجت در دندان حار صفت آن کبیر حشاک ماروی شیر پوست حشاک گلاب و آب است که از کشته
 حلال اس از هر یک دو گرم حوتانیده صاف نموده امیون یک ذره کافور نیم مائه در گلاب چهار دام حل کرده آید و در دندان
 معصمه کند در یک ساعت شود مضمضه معول حجت در دندان و حردل آن صفت آن گلاب و گوشت کبیر حشاک
 فوکل از نان حوزا و سرورگ مور و یک جماعت التخل کبیر حشاک پوست انار برالصح کل سرچ هر یک یک معال حدس چهار دام
 در آب حوتانیده صاف نموده معصمه نماید مضمضه مانع در دندان حار و حشاک صفت آن می ترنگ می ترنگ
 که آب می ترنگه دانه حدس در دست یارده دانه کوبل درخت تجمان و یک نیم بافت کو تا سه حردل سوم صاف نموده
 معصمه نماید مضمضه حجت در دندان صفت آن اسد عاقر قرقاصه یک مائه و گاهی صفت و در دندان
 در آب کو تا سه حردل نصف مایه معصمه نماید ایضا برای و حشاک اسال حاد از کرم بود خدادار ورم معول و شامش
 صفت آن پوست درخت سرس چهار تو له برگ خنیل دو تو له می ترنگ سه مائه حوتانیده معصمه نماید و اگر در
 و اگر پوست حشاک سه تو له بر دامل کسب اتوی نمود مضمضه مانع زخمی کرم دندان صفت آن اسد و حردل و اگر
 هر یک ششام تشدید و یک خنیل یک تو له در آب است چهار تو له کو تا سه حردل نصف مایه معصمه نماید و اگر در
 بران مصطکی کسب و بال در دوحوب بران پوست درخت کبیر یک مائه کوفته بجهت وقت شب و بالیده خواب و در
 ایضا حجت در دندان که اگر کرم مائه صفت آن مائه یک مائه در بار حردل و سالی سرچ یو طلی است در دندان

نوی ماد را الی هر واحد یک تولد چهارم که گویند مار و عن ریت یار عن سیدای و موم و در وقت رسا سست نهاده
 هر چه رسوت که در دم معلولی مستعمل شود صفت آن رسوت یک دم موم سفید و دو دم روغن
 روغن گشته هر یک چهارم روغن و موم را اگر احتیاج رسوت سائیده آسیرد هر چهارم داخل یون که راسی تحلیل
 و انصاف و ملین و اورام صلبه معول است صفت آن روغن ریت که سی یا بیل و دم مر داسگ است دم
 تخم حلی سیدول کچم و حله تخم کتان هر یک حج درم تا معیت درم تخمها را تفتاب تر کند و صبح لعاب علیطاران گنج
 و مر داسگ را یک سائیده در ریت انداخته راسی بر دم گذارند و بجیری حرکت دهند تا مر داسگ گسته شود و بیل را که
 روغن سیاه اگر در طرف را از آتش فرود آورند و لعاب ماد را الی اندازند و بخت ساد با علیطاردوس فرود آورند و هر چه زنده
 و گاهی حاکست خوب الگو بختگیری بریان رنگا هر یک سه ماته موم و ریت شش قوای عن م داسگ حله و تخم مر داسگ
 تحلیل صلبه داخل میکند هر چه سرطان محرب و معول صفت آن شش گوی برج کشته سید روغن و هر یک که
 تر میله سه دم برگ سی که صکاسته اماده ماسد یک دم حله با سائیده ارمادیه که سید دیات موم سفید هر یک یک دم
 روغن گاؤ نقد راحت حله را یکا کرده در روغن موم مار و در سرطان و دما میل بریاریه طلا موده سید که در سرطان
 دو قطعه اسیرد و آنرا سیرد و در که ارم سائیده طلا ماید هر چه سرطان که خوب است صفت آن روغن که به هر
 گرم کسد و آتش فرود آورده سر و کرده مسل که چشماک در الی انداخته حله که و کار بر دمر اتم که شخیر که نیست
 تحلیل و اورام عسل در سرطان و حصار و دو دم اشیش و اورام صلبه غیر داخل صبح مانع و محرب است صفت آن در
 یج درم سلک النک مستن درم گدازه درم کند مار و آتش موم هر یک ده دم روغن ریت یار و عن گل یار و عن گاه
 سیاه درم دستور موم سار و هر چه اشتق محرب حکیم علی در تحلیل علامات و حصار و صلبه لعاب مانع و اورام صلبه یا
 در جهت روغن تحلیل رسا صفت آن حردل که در یار و اوراد طویل جسم احم و کسرت در ریت آتش هر یک که
 ریت کسد و آورده حرا و دیه با لعاب مار که ساید که مثل بنار شود و سل و آتش را در ریب مل کسد و در موم در و گداخته
 اماده کسد و او دیه را مالان ریزد و مالند موم شود و حبل خواهد که استمال کسد یک حرا و س موم و دیگر روغن گل دماک
 روغن ریت هم مخلوط کرده و صا که و احصاب و مضرات و مضرات و الی را هر گسگی و شش کی بنار و از آتش رگهای اوده
 اس موم مار که سائیده غیر ریت و موم در سر که حل کرده می سسد نیز بنی علی میکند مایه قوی تر میگرد و لیکس گاهی حرا و عن ملین
 میکند و اگر دمل عظیم عسل صبح باشد و بخت شود و دو تولد اریس موم و او تولد گل حلی هر که آل که سائیده حله که ماست
 ماسل غیر شود و در آخر قد ری گلاب پودی غیر دال رکت است و صم کسد و در هم بالیده گرم سدد و در عسل صبح کار یکا ده
 در ریت روز میکند هر چه سیما ب که رحم دمل و صبح قروح و حرا و حرات لانه زود می رسار و صفت آن سیما
 یک دم سرب و دو دم از روت سه دم تولد سیاه تولد سرج رنگا و سرور و هر کدام دو دم موم سفید کاوری است و

[illegible]

تحت حکیم موصوف رسیده **صفت آن** کات صعیق در حق تو بتای حیرت زار دام کافر بر مردم موم سعید است درم
 روح کس را برده متعال صیحه مرغ یک عدد برگ آتش چار عدد در دروس حکور بریان نموده دور سار دس موم در دروس مجرب
 وادویه دیگر ساینده یا سینه زده روی صیحه درم نموده مردم سارده مهر هم محراب برای بانو در درم و مل **صفت آن**
 سید و گنده هروره یک یب هر واندیک نام موم سعید و دوام رخ کشی و دوام سلیم سیاه هر واندیک چار دام اول شل و سار
 در دروس بریان کس دس برگ سیاه ساینده صوره و صاف کرده باقی ادویه را در عسل امانا و بهر گاه سیاه شود و در واد
 نگه دارد مهر هم برای **اکثر صفت آن** بل یک درم مر فاسک سد م ماقه می روغن کل و موم که احتیاج هر هم سار
 و اول موضع انگه را آب مازنک و عسل بتویب بین ارس مهر طلا مایا و در رتبه هر محراب است

باب النون مخوی بر چهار فصل فصل اول در نشو و نما

نشو و نما که برای حوده و تحقیق محراب است **صفت آن** موم سیاه اصل دار لند هر دو در واد و عسل بانو آینه
 استنشق نماید **نشو و نما** که برای سر سار چار بان **صفت آن** معرخم که وی شیرین معرخم بر لور هر دو ساینده
 بقدری روغن گل معرخم کرده مستوق باشد **نشو و نما** که است حیوانی محراب **صفت آن** کم سنان سیمین
 ساینده روغن که و آینه مستوق نماید **نشو و نما** برای مکتوب **صفت آن** موم واد و عسل لعل لعل کوفه
 سیمین روغن بانو و حلا آینه استنشق نماید **نشو و نما** برای سکس جرات و سوره می که سر عاف و در واد
 سد میک و محراب **صفت آن** تیره و معرخم که تیره و معرخم بر لور لعل کوفه لعل کوفه بانو آینه تیره
 سگوار است سوده داخل کرده در می کشد ایضا برای ساف که ادرت و مرآت حلا بانو محراب **صفت آن**
 روغن مشتبه با دام و سکس هر دو معرخم نموده استنشق نماید ایضا برای ساف را که بانو استنشق و س رگ می باشد **صفت**
آن در آب آینه سوار کت شیرین جمع علی و ایول فدی آینه استنشق نماید **نشو و نما** برای شیخ سده می سعید
 و معمول **صفت آن** رکبیل کاتم دار چینی هر سه را کوفه سیمین روغن قسطا با دام آینه استنشق نماید ایضا
 در دیاب محراب **صفت آن** مقل در روغن رگس که ادرت و حلا برای حلا سانی کوفه سیمین و ساق بانو ایضا
 در دیاب عاق و قر حلا ایول دار چینی لعل سعید کوفه سیمین روغن ساس آینه لعل آینه **فصل دوم در نشو و نما**
نفوخ معمول و محراب است و در حرم صمد صمد مار و سینه بر ال لاد و دیگر امراض مار و هر سه هم **صفت**
آن گندم سعید و تیر آگ کبیا سد تیره و دانگست الای آن ساسین را ساینده خشک کرده ساینده قدری نفوخ نماید نفوخ
 که برای صمد مار و تحقیق آزموده است **صفت آن** رکبیل سمانه الا کمی حرد چار عدد و آینه حلا سانی کوفه سیمین
 نیم ما و حرد واد و توله قریل سه عدد و عسل سمانه لعل و کمی دو سانه یک لاپوری سمانه صمد لعل سعید سمانه لعل سمانه
 نصف دوادر گلاس خوب معرخم نموده بعد از آن بهاد و ادویه کجا کرده و رتبه نگه دارد صمد و تمام مقدار یک سانه متعال کس

فارتیشنال سرکینه و انتقال چهارم بر آب گل لعاس صلیایه موده بکار نریم البتة اوقس تا ایا اول حضرت آن
 بر دلی و ایتینخال فسل گردنم هر عقل بر مساوی صلیایه موده بکار نریم نفوخ که برای رول الماء موده دارد
 صفت آن در عزال ایون مصری دارم پی هر واحدیم ماته قمر لعل الکی حرده و واحدیم عدد ایتینخال شسته
 سسل الطیب و دیم ماته سائیده لوع کسد نفوخ که رعاف را مده و محرست صفت آن حصص کی کل آن
 که سوجته یاریم سوجته کا مده سوجته آله حشاک ایون صمغ سرلی کیه اگر کیمای سوجته طماتیر بریاں کوفته حیمه در می رسد
 لوع و دیگر بجات مکیم طویجان صفت آن گلاب را روایه ل گرد آسایا کاور دالاجین که را چهار دویسایه گرت
 بر موده اول می ناگلاب تشوید و قدری اناں نامور در می و مده ایضا در حررات و الکیم مده صفت آن قش
 که رتاست و دالاجین صمغ علی مقالیس صمغ طین محروطین تاموس کاو لشار آفرس حصص شاح بر محرق و دیگر چون گرد آسایه
 مایک سائیده سستو استمال مایه نفوخ کسد مصعات را را ل کسد و محرست صفت آن ساقه قره فارسی هر ل سفید
 طویل شیح کوفته حیمه در می و مده نفوخ مده مرض آید صفت آن کچکلی طلع پیهریک در ماته شیک ایم مایه یک
 دیم می مده راعشته آید و مرض دفع شود راهود مرضی است که آله ویریه می بی آید و سورت میکند و سکن تیه تشید مایه مسکوه
 و طویل مایه راعشته آید و دیگر رو دملاح کسد میکند و مایه که روغن بر دو ک تیه حیمه در مایه می و مده آله شکسته شود و اصدت سورت سوبا
 کسد با آله شکسته شود و مایه که روغن بر دو ک تیه حیمه در مایه می و مده آله شکسته شود و اصدت سورت سوبا
 صفت آن روغن گل اسفند آن گلاب ربع در ل و سر که سر بر و روغن کدو میده در می یکسایه کدو و حیار و مده
 سوبه لطلول ربع صلیایه موده و دالاجین صفت آن لود و دلی نام مایه کمال الیک تیج برای مده فارسی و مده سوتا
 برگ عارشت حله مطوخود رس با در کسویه سادج هندی قمر لعل در مایه ترکی هر چهار این دویسایه بر آب حوشام و اول
 سر بخارا آن دالاجین آله لطلول مایه لطلول که برای سرام حار و حر صفت آن معسر سر و حالت سل حار
 سر و صلیایه صا و مایه پس آماد و ر کرده تخم کاهو پوست ج علاج بر فطو با کدو کمار مایه گل حطی مده کمال الملک
 مده حرا که ویرک حطی مایه فراتس مده حیمه کدو حوشام مده صاف موده شکر گاو شیر و حرا شیر بر کیم بر سر
 یک و قیاصا موده در آفتاب کده یکم بر سر لطلول مایه پس روغن کدو و روغن مده داوم تیه حرا آن در کدو و شکر
 ماله و سر را در دافع و در نفوخ و دیگر برای سرام حار و حوالی مده است و مده صفت آن گل مده
 تراشه کدو مایه گل مایه در گل حطی تخم کاهو گل سرج جو مده کدو مایه هر یک یک حلویت حساس هم حوشام مده
 صاف موده لطلول سار و لطلول آن مایه روغن گل صلیایه کده قرص سینه بر مایه مده چون گرم ته مده ل سار و دالاجین
 ادکی مایه برای اصلاح پوست حساس اصل کدو اولی است لطلول الحیا نین که و سواس و مایه لیا و حوالی با
 مده کدو صفت آن تخم حساس و در دایم مایه هر یک کمی مده گل مایه فرج حطی تخم حطی بر یک مایه مده

برگ کا هر برگ حسب التعليل راسته كوي تر برگ چارمي برگ سر بطول ما نه هر يك دسه بيستال همصاد دود و نه ديه طول
 آب سيره ماه سيمه آيد صاف كند و در عرض معتدله بگذروده درم داخل كرده بطول نامحدود و نه سوه ديكه كراي ترتيب و ستر
 در مصالح حنون و مانند استعمل گل سرخ و برگ حساس حقن خم حشاش و در دمايين و مانو بهر قوم است بطول
 حلقه بلخ مارده مانو اوراق صفحت آن استين رومي شست يورديه تزي ريزه كراي امسول تخم كرو صغره
 مانو برگ مام اكليل الملك برگ ترنج در آب بختامد و در وقت طلای محدوده اطعام بر معدده بطول ناميده برگ كند
 در آب اين مطبوخ مسا نه گاوي و كذا كند گرم گرم بر معدده وقت طلوع معدده و گاهي زياده كرده ميتود و درين مطبوخ كند
 عارضی در ساد و حزن بطول كه در درم چار بيستال بكار آيد صفحت آن گل حلي گل بلو و گل هسته حسب التعليل
 برگ چارمي برگ جيو در آب خوتايد صاف نموده بطول كند بطول كه در درم ندي را كذا استن تيره بگرسيده مانده
 اكليل و صفحت آن مانو شست مام حلقه قيصوم خنديه بتراب بخته برسيده و بيستال بر ريزد ايضا مانو قيصوم
 مام اكليل الملك حسب التعليل بخته خوتايد صاف نموده بطول ناميده بطول كه در برگ كرده و شانه و در آبها
 امسول صفحت آن معربا بحير بر سيا و شال چار حاك بكيو فته كل مانو بهر معتدله اكليل الملك گل حلي تخم كرو
 حلقه حلقه حسب التعليل مر بختن پوست سج نادبان كلخ رجا سف برگ سداب گل سرخ امسول تخم كند برگ كراي ار
 بر واحد و توله پوست حريره سوس گندم هر يك چار دام تخم بلبلون يك توله درست آكار آب بختامد هر گاه نصف مانو
 صاف نموده لطل ناميده درال متيسد ايضا امسول حكيم مصروف على مرحوم صفحت آن مانو اكليل الملك
 ست حلقه يك تخم هر يك مانده در و سوي آب بختامد جيون بهر سدر بگرم بطول ناميده مانو كند بطول كه در درم
 لعني حليه حمر است صفحت آن اكليل الملك مانو شست معتدله حلي برگ عار برگ كره و برگ حسب التعليل برگ تخم
 برگ جيو در شانه مانو شست لطل كند و متصل آن صاف ناميده و در سارا آن اكساب سار و ايضا كند بخت درم مانو حليه و
 هر گاه مانو نليد مانده بديست صفحت آن لعاب مر بختن حسب التعليل هر سه در آب بختامد و آب آما آه سه آه
 بطول كند و متصل را ماندي ريزه و گاه و غسل سخي كند تا جيون مر بختن و صاف كند بطول كه بر لاي درم و حجم حمر است
 صفحت آن بخت كرو اكليل الملك حلي معتدله مانو هر يك مانده مر بختن يك توله در آب خوتايد بگرم بر درم
 بطول سار و صاف و متصل آن در بطول جبت و سج و صلاست آن صفحت آن مر بختن برگ مر و بر سيا و شال
 حسب التعليل متقطر شبع اسل تخم حلي تخم حريره قيصوم تخم كند تخم بلبلون تخم كرو س تخم چارمي بكيو فته كل حلي حشاش
 بطور ريون و دقيق گل سرخ برگ شست گل زعفران لعني جيري در آب حشاش مانو صاف كرده درال آب متيسد و بطول سار و
 بطول حلقه كند و در لاي حمره بكار آيد صفحت آن مانو اكليل شست مر بختن برگ كرو برگ ميا كرو برگ كراي
 برگ حلي هر كدام يك كعب همه را خوتايد در سورا بطول مر و ببطول بخت منافع صفحت آن سج نادبان كند

صالح صاف کرده و موشه بعد از آن لبره سیاه و در سه یا دو آب حوض ده که یک یا دو ماله صاف کرده یا سوار اول
 موشه بعد از تقاضای چهار ساعت عداوالت حمله یا شوره خورد و در او نه که در آب یک دو آبراحت
 ماله سرگرم که سگلی سود نهال آب خورد بعد از تعالی آمار آن آب باقی ماند شقوق مانع امراض سودا و اسهال
 صاف و تر و ج حیت و در وقت صفت آن رنگ شاه تر در آن سال در یک یا دو آب کو شامه که نصب ماله
 مالیده صاف ماله ده چراییه لبله سیاه در یک درم تا دو درم بکوفته تپ در میان آب سرد که در سرفه نوتیده و سینه اسهال گذار
 در صبح دهن مالیدن صاف نموده شیر گرم نموده است و یک درم بایت میل در معج طبع حمله و اگر اقری حباب مرگ حبابی جنگ
 ایتنول از هر یک درم تا سه درم حساب ده ماه بیست و سی ماه بیدار آن خنیا سده و اگر سینه را هم ماله بگوید حوض سودا ماله بگوید
 لکما کیمیا سید حوض و اگر دو درم لعلی و اگر در میان با کوسه مطبوع و در فصل سید یک یک ماله اسهال ماله تپ حوض سینه

باب الواء مشتعل بر یک فصل و جو زرات

و جو زرات در حال صبح صفت آن خلطیت حیدر در ستر و سکنجبین علی سائیده و جو زرات یا ایضا چل در حوض
 شروع بر بر موشه آب صفت آن ادیان اینیون بر بر که گمانی حوش سائیده و صاف نموده گشته در آن حل کرده
 و جو زرات و جو زرات که برای صبح ماله و طبع میگردارد و بر یک صفت آن عود صلیت حد و اگر قدر یک ماله
 و عرق ادیان سائیده در حلق چکانده و جو زرات یک ام الصمغیا و اگر امراض دماغی مثل صداع و تپه حوض حلق صدیون
 در و سودا و حوض صیق و سعال و ناکر حلق معدی و معوی چل فصل و معج و سده و ریخ و حوض حکم اطفال را مانع و اگر حرات
 اگر سینه در حوض و قنای مستقل صفت آن پوست لبله از رو تر و در موشه و یودیه اشاعی طلحه و سله که کوفه حبه ساقی
 گرفته اسیر و در قدر رس و سال ماله و شیر باد آب یا در عرق اسیر و قنای گرم اگر طفل یک ساله بود یک ماله و اگر دو ساله بود دو ماله
 و علی باقیقیاس ایضا که در صبح الحبال بکار آید صفت آن صفت حیدر ستر بر که گمانی سادی کوته حیت سده
 از آن شیر حل کرده و در حلق طفل بر بر ایضا درین باب محرم صفت آن رکمل حیدر کاتم با حوا که کوفه حبه
 در حوض گا و در آن حل کرده و حلق بر بر و جو زرات که مسکوت و در صبح را صعب صفت آن سداب حیدر ستر و حیدر
 اطفال حیدر و س کوته حیت حوا حرات عالیوس و در برق باد بکوفه حل کرده و در حلق بر بر ایضا و در باب محرم صفت
 آن و در و السک با عرق ماله و نخویه و عرق گا و در آن حل کرده و در حلق بکافه و جو زرات حیدر حیت ستر و حیدر
 و سواد حیدر صفت آن ایتنول حوا سانی هر یک چهار ماله ساقی که اگر بگوید موشه با ساقی میل هر یک
 نیم کوزه میر سقی و دو دام عمل کشیری سده و دام کوته لعل آیت حیدر و طفل و از دو سراج ماله و ستر قدر رس و لولا با س
 و شیر و آب گرم ماله و جو زرات که جمع اقسام سرفه خصوص که اطفال لاحق حال میتو و سداب و حیدر و حیدر
 آن بیکر موشه که اگر بگوید میل چ یوست پنج حوا که کوته حیت ستر حیدر قدر قوت رس و در و جو زرات که در حالت سکی

[illegible]

بکلاه سوده یک نیم درم صید گل سحر گل گاوریان که در معده تخم که روی شیرین کسم که ادری مقشر معر تخم حیا و بادراک محرم
 مقشر هر اید و در دم آب سیب شیرین آب انار شیرین ولایتی آب اناری آب سیب دانه هر یک مسک و در دم آب
 سید شک هر یک سماه در دم قند سفید و در معده شربت و اگر که حید و درق فقره یک نیم درم درق طلا اندر دم دستور مرتبه سلم
 و اگر که در دم آب سرد مایل باید یا قوتی که تا دم تمام حواجر مرد است و معمول کنیم رایت علی بن حسن است آن
 مرد و یا مسکه سوده یک نیم قند یا قوت سحر لعل جستی هر یک یک قند مرد و حوت آب گ رند هر یک شش شش و هر مرد و طلا
 سگ است سر که حوت ماسته حیا رایت مهران چارم است و نیم گل گاوریان گ در جیستک سمن صید قودسی صید ماسته
 و اسانجی در روح فقره یک سگ شتر قود عرقی و در جیستک هر یک شش شش ابر نیم مقصر حیا نیم ماسته مهران سب و در دم و نیم
 سب و در دم و نیم ولایتی سب و در دم و نیم ولایتی سب و در دم و نیم ولایتی سب و در دم و نیم ولایتی سب و در دم و نیم
 هر یک نیم آن اثر مرتبه سب شک کنیم یا قوت صید نیم آن اثر شک مالن هفت ماسته مسکه شش ماسته و در آن است ماست
 درق طلا و درق طلا و درق طلا و درق طلا و درق طلا و درق طلا و درق طلا و درق طلا و درق طلا و درق طلا و درق طلا
 و قوت قلب خیر و در معمول لوب محمد علی بن معصوم و معقول و یا مالن او است و در صفت آن یا قوت فانی
 دو نیم متقال لعل در حسانی موارید یا مسکه که برای شیمی در شک سدا و نیم حرد هر یک سب نیم متقال سب یا در هر مرد
 لاجورد و معقول و در عرق موارید یا مسکه که برای شیمی در شک سدا و نیم حرد هر یک سب نیم متقال سب یا در هر مرد
 نیم که او معر نیم که روی شیرین تخم کاسی مهران هر یک سب متقال سدا و نیم حرد هر یک سب نیم متقال سب یا در هر مرد
 یک متقال و درق فقره هفت متقال سدا و نیم حرد هر یک سب متقال سدا و نیم حرد هر یک سب نیم متقال سب یا در هر مرد
 آب سب کد یا قودا و درق سب شک نیم آن اثر شک مالن هفت ماسته مسکه شش ماسته و در آن است ماست
 یا قوتی که در حسانی موارید یا مسکه که برای شیمی در شک سدا و نیم حرد هر یک سب نیم متقال سب یا در هر مرد
 یا قوت رمالی لاجورد و معقول هر یک هشت ماسته که برای شیمی سب ماسته گل گاوریان و در جیستک سمن صید قودسی صید ماسته
 سمن سحر سمن صید سدا و نیم حرد هر یک سب نیم متقال سدا و نیم حرد هر یک سب نیم متقال سب یا در هر مرد
 و در عرق فقره هر یک شش ماسته شش ماسته شش ماسته شش ماسته شش ماسته شش ماسته شش ماسته شش ماسته
 سب شک قودا و درق سب شک نیم آن اثر شک مالن هفت ماسته مسکه شش ماسته و در آن است ماست
 او و نیم که او معر نیم که روی شیرین تخم کاسی مهران هر یک سب متقال سدا و نیم حرد هر یک سب نیم متقال سب یا در هر مرد
 انار شش و در شربت سب سب قودا و درق سب شک نیم آن اثر شک مالن هفت ماسته مسکه شش ماسته و در آن است ماست
 و او و نیم که او معر نیم که روی شیرین تخم کاسی مهران هر یک سب متقال سدا و نیم حرد هر یک سب نیم متقال سب یا در هر مرد
 یا قوت رمالی یا قوت رر یا قوت کد و اوقات صید هر یک یک متقال لعل جستی مرد و هر یک چهار ماسته مرد و ماست

عصا بمی سکنعال سبب ستر باران است مفید هم متعال مر و در باران سکنه کمال کرمای جمعی معود حصول بر کرم متعال
تخم و خشک گاو راں پوست سرج هر یک یک نیم معال السیم مقصر سرگ قرض نقل اعوص او ساج هندی گل بلبل و صندل
سندل هرج عود قماری قرض نقل اجسی قافله کما هر یک همارا نه پوست بیرون پسته ماور بحویه و درون مخ عسری گل تخم
عسر سبب گل اجسی عصا سید هر یک یک معال آنکه شمر پوست بلبله کالی هر یک دو نیم معال عصا در رسک متعال گل بلبل
سندل الطیب ساج هندی هس هرج درق طلا هر یک نیم معال طلا سید سبب سس انسه مسک خالص کیم یا سه کا و در ساج هرج
مات سید نیم سیر ستر ستر قمر بری مرش سارند یا قوتی معتدل تالیف حکیم علوی جان اعصای غصیه و معود و کلایه قوت
و دروی ستر ستر و در ستر و در لرح هر دو را بلن ست صفت آن ا قوت رالی لخل جنتی مر و در باران سکنه کرمای جمعی
سندل حرق مسک سبب السیم مقصر طلا سید سبب سس گل هرج ماور بحویه ساج هندی لسان العصا و در سبب کما سبب
ار ران و درق لفره مر جان قمری مر و هر یک یک معال هس هرج سمن سید کوردی مر و کوردی سرج لعل سسری
سناقل هر یک نیم معال تخم بلبلون مخرم حیارین تخم حرره هر یک سس معال عسرا سبب درق طلا هر یک نیم معال
آب آسار اثارین هر یک سس معال قند سید غسل بلبله مری هر یک بجا معال ستر ستر قمری ترکیب با سدر و لعل
جل ستر ستر معال کد سسری کیشقال صفت نفوسیت قلب و دماغ و مع کالات سوداوی مرلح و رای الیو لیا حرج ستر ستر
نوس بلبله کالی هر یک یک معال مسک نیم معال ارا حرای مکروره افرو ده ستر و در مخمر و لرح تخم حرد ستر ستر کرمای
سرب سید هر یک سس معال لعل و در دماغ و ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر
اعصای سبب طبع امر اصا رده و حصول ست صفت آن حرد ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر
رین لفره سسین هر یک سس انسه حو لجان و مخمشک در و س عسری السیم ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر
هر یک درم عسرا و نقل مر و در باران سکنه قراں یا قوت نوریدان سسلی هر یک کسم درم عسر سبب مکر درم مسک تخم
عسل کب درن قند سید و در حد نفخ و دیگر رای نفوسیت دل و دماغ ماور لرح صفت آن یا قوت سرج
مر و در سید هر یک درم کما مر جان هر یک کدرم گلاب صلا یه کما یه ستر ستر مقصر ماور بحویه کا و دران گل سسر سس هر یک یک معال
عسرا عود عسری قرض نقل سسل الطیب در ساد گل سرج هر یک کدرم سسک عسر حرد و احطانی هر یک نیم درم درق طلا
سم معال سبب سس سس سس سس هر یک سس توله رای آنکه صلا یه کمره دو معد و عرق سدر مسک و گلاب و عرق ستر ستر
قند نفو لمر یا قوتی حار و دیگر کسک التالیف و سس لمر کب ست صفت آن یا قوت رالی هم درم درم
ما سس ستر درم کما سس سس سس سس هر یک سس درم ماور بحویه سس سس درم ساج هندی
و در سس هر یک درم تخم ماور بحویه و تخم درم درم عسرا عود هر یک یک نیم درم سسل الطیب صلیحه جیر لوانا قافه حردی
مصول مامل آن لاجور و حصول مسک خالص هر یک سم درم کدر یک درم ماو لالا مام در و س عسری سسر سس

نام امراض	تفصیل ادویہ مخصوصہ امراض
رصد اللدن	طلا و حرمسم ہر دو
البحار الدمیہ	قطر
فطار الاول	صماد
الغلاب الاول	صماد

امراض الف

رعاف	دوار و سوط و صماد و طلا و قتیله و قطر و مسوق و لہوج و لقوح
حسم	سکور و دوار و سوط و قتیله و مسوق و لہوج
صمادسم	دوار
لوکسیہ	دوار و قتیله و حرمسم و رنگار
مق الف	سوط و قتیله
ادام و قویہ و قویہ	دوار و صماد و طلا و قتیله و قیر و طی و سوط و حرمسم و حرمسم
عائیں پی	دوار
عطاس	دوار و سوط

امراض فم و حنظل و لسان

قباغ حار	حب بخونس چمن و حب کزو و دوار و در و رسول و عرعرہ و صمغہ
قباغ سرد	حب و دوار و در و رسول و عرعرہ و صمغہ
اکلمہ	دوار و در و در و عظم و رسول و عرعرہ و قرص و صمغہ
سیلان الحاقہیں	خوارش مسطقی و حب و دوار و حنظل
حسیرہ	حب سبک و طیبہ لکنت و عیرہ و دوار و رسول و اصیل و دیگر و صمغہ
ورم زبان	دوار و عرعرہ و صمغہ
رحم زبان	حب
انفل و لکنت زبان	حب و دوار و عرعرہ و صمغہ
صمغ اللسان	دوار
ظلال و دوق	دوار

نام امراض	تفصیل ادویه و دواها
اسهال	حب لغت الدم و دوا او و سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
سج در دهان	حب نوبلی سیداقه و دوا او و سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
بزرگاب	دوا او و سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
در دهان	حب نوبلی سیداقه و دوا او و سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
منص	حب از شک و دوا او و سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
فقر	ایرج دینقرا و طراپیل زالی و آری و حواش کولی کبیر و کبر و سمن سیدایان سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
مرکب سه	حب از شک و دوا او و سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
دران	طراپیل سانی و کبیر ترایق الدب و حلاط و حواش کولی کبر و سمن سیدایان سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
امراض مقعد	
مارش مقعد	دوا او
دوا او	طراپیل کبر و قنطاریون و مسک و آری و کور و ترایق الدب و حواش کولی کبر و سمن سیدایان سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
دوا او	طراپیل کبر و قنطاریون و مسک و آری و کور و ترایق الدب و حواش کولی کبر و سمن سیدایان سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج
دوا او	طراپیل کبر و قنطاریون و مسک و آری و کور و ترایق الدب و حواش کولی کبر و سمن سیدایان سرفه طراپیت و شادخ و غیره و سرت حب الآس رساف و قمن کبریا و گنجا و انکار و غیره و تخم کسندر و سمرج

[illegible]

علم ابرش	فصل اول و نیمه صده ابرش
کرب عن	حسب سگوف و دوا در و عن و طوح و مخرج
عن الدم	دوا
سنان طراف	دوا و قرد و طی و در سنان
سعی سقین	دوا
سجوج طرد	دوا
امراض شتر	
شبت	حساب و دوا در و عن و عنون ایلان
حرار	دوا
اساسر	دوا
صلع	دوا
دوا السط و لک	حسب کو تالی و دوا و صناد
لک و لک و لک	اطراف سالی و حساب و دوا در و عن و مخرج حکیم علی
خلق سحر	دوا
اساس سحر	دوا در و عن و صید
سحر سحر	دوا
حکیم سحر	دوا
تسحر سحر	دوا
موسس سحر	دوا
قل و ققام	دوا قاق و قل
امراض طغ	
طلقیه	دوا
مقام طغ	دوا
قلم طغ	دوا
کماخون در سحر	دوا

اما پس از ذکر احوالات دیگر آرد که از دود عالم تباریدم حکم قزاقان و رسد من متادین با پس هرست لی
 فی است لایز این هرست آخری تفصیل او در خصوص آنجا ویر شد و آن حسن محمود و همای مخر رسد شد

یا ایها الخدائی کسری
 در اقصی من تو میر عظم
 که امی پس عظم خان که بعد
 در تسلیم در است میر عظم
 از سطو عظمی بقراط دهن
 لیس با هر تیر عظم
 لسی قصیدها کرد اندر من
 اسار اس و تم عظم
 عالم از عظمی رسد
 سر او ارشاد تو عظم
 لیس از صحت معا نکلتس
 ندین آتین کسا عظم
 طساپن هاسد ار تهل
 دود دست از سما عظم
 وادان سبی در تکمیل اس وقت
 لود کردن اردو عظم
 لود و عظم که آرا فی طب
 کواهد شد گهی قصع عظم
 ر لودر مطیع ماسه لطافت
 لود این کیمیا مطهر عظم

کم فی القلی من تفسیر عظم
 قزاقان عظم طر گشته
 حکیم عادمه عظم
 حداقت مایه حکمت ماسه
 ملاطون بیت بهر عظم
 چه شکل صد با در طب کسود
 که دارد خپسین تخر عظم
 راسه حل فالون عداوا
 رطب سر حسیه عظم
 حوساچی قدر دان لودوی دین
 ملک طب شد این تفسیر عظم
 اظهار احوالات اول عظم
 رهن مست لتطیر عظم
 دماغ عالمه کرده عظم
 حد آبد اندر من تکمیل عظم
 درین من تاره سد هر کل مصول
 سامان حوسه به تفسیر عظم
 عرض هر بهت شد این ساد طب
 معور شد صد تویر عظم
 چه رسیدم فروغ از هر سالت

عظمی لقا خیر لیس با پس
 رسد عادت حیرت عظم
 تسلیم طمات سنج و دوا
 که آمد صاحب کسیر عظم
 اوسیه تحفه به کادی طیب
 سوک ماحس تفسیر عظم
 سارت گوشه آردا سارت
 لیس سب اس لیس عظم
 ورا یوا کسال علم طمات
 ماو کر س عطا حاکیر عظم
 که تا ایدم کسدار در حکمت
 مطلب بهت اردو تو عظم
 در اتصال لاله و رادوست لطافش
 سیم مایه لقطیر عظم
 لود هر تحفه اتم عظم
 رصیف آسار سر عظم
 کسب اتم خود او عظم
 لصد آرایین تفسیر عظم
 من معشوش ادر من مدلی
 سرون عیگت اکسیر عظم

وجه مخرو و دستخط مهمتم

برای رسد این موی که کسب هاد در مطیع لطافی راتق کاور
 مطوع سد معرو و دستخط مهمتم مطیع و صامه مت گردید +

کتابخانه
 کتبه
 کتبه
 کتبه



جدول مريل الاملاط قبرا ما دين اعظم

[illegible]

ردیف	نام	تاریخ	محل	مقدار	نوع	ملاحظات
۱	آرد	۱۳۰۵	آرد	۸	۲۰۵	موت
۲	کاه	۲۵۹	کاه	۲	۲۵۹	موت
۳	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۵	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۶	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۷	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۸	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۹	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۰	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۱	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۲	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۳	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۴	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۵	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۶	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۷	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۸	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۱۹	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۰	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۱	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۲	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۳	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۴	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۵	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۶	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۷	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۸	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۲۹	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۰	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۱	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۲	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۳	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۴	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۵	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۶	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۷	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۸	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۳۹	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۰	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۱	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۲	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۳	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۴	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۵	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۶	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۷	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۸	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۴۹	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت
۵۰	کاه	۲۵	کاه	۲	۲۵	موت

ن اعلا

رماطین والا تراجمی سے کہ

ایں کتاب مستطاب کہ در طریق علاج عدیم البدل

ولاحہست و راسی معالجہ دستور مستظم موسومہ قرا ما دیں اعظم

حسب قانون دفعہ ۱۸- ایکٹ ۵۴۵ء و اصل ہی جسٹ

گورنمنٹ انگریز گرواید دتہ آئندہ کسی ارار اب مطابع و صحاب تجارت

ایں کتاب را دوں اخبارت را قم طبع نصرا مید و خلاف قانون

حود را مطبع در ریر بار بقضماں موحدہ ہمایید التہ ہر قدر

بسمہ کہ مطلوب ماتدیت و ستادہ از محمد عبدالرحمن طاب

ہتمم مطبع نظامی واقع کامیور طلب

ماید فقط

الرا

محمد اعظم خان المحاط

راظم حسان